



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

جمالات مدیریتی

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جمالات مدیریتی

نویسنده:

www.modiryar.com

ناشر چاپی:

www.modiryar.com

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	جملات مدیریتی
۷	مشخصات کتاب
۷	رنگین کمان
۷	بچه
۷	کارمند تازه وارد
۸	مدیریت
۸	اهمیت و ارزش کار
۹	نگین تخریب
۲۷	مدیریت
۲۸	شکوه زنده بودن
۲۸	دنیا همه هیچ
۲۸	بیداری
۲۸	پیام کوتاه مدیریتی
۳۱	درباره ی خدا.
۳۱	زندگی در شکوه عشق
۳۲	غم های زندگی
۳۲	عشق چیست
۳۲	مردن
۳۲	عشق همانند مرگ
۳۲	پرواز
۳۲	فرمان برای مدیریت گروه ها
۳۵	فرمان برای فن آوری اطلاعات

- ۳۷ جملاتی برای مدیریت ذهن
- ۳۷ نقل قول مدیریتی
- ۳۸ چی می شد اگه
- ۳۸ کلمه
- ۳۸ جملات کوتاه درارتباط با اخلاق کار
- ۳۹ فرمان برای ارزیابی کارکنان
- ۴۱ لحظاتی در زندگی
- ۴۲ یکصد و بیست فرمان برای مدیریت
- ۴۵ فرامینی برای مدیریت توازن کار و زندگی
- ۴۶ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

جملات مدیریتی**مشخصات کتاب**

عنوان و نام پدیدآور: جملات مدیریتی / www.modiryar.com

ناشر: www.modiryar.com

مشخصات نشر دیجیتال: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه ، رایانه

موضوع: مدیریت

رنگین کمان

رنگین کمان پاداش کسانی است که تا آخرین قطره زیر باران می مانند.

بچه

مثل بچه " ...صاف و ساده "

کارمند تازه وارد

اسفند ۱۳۸۷ ، ۱۸:۴۳ کارمند تازه وارد ... scoffing

طنز مدیریتی

عنوان کارمند تازه وارد متن کامل لطیفه مردی به استخدام یک شرکت بزرگ چندملیتی درآمد. در اولین روز کار خود، با کافه

تربیا تماس گرفت و فریاد زد: «یک فنجان قهوه برای من بیاورید.»

صدایی از آن طرف پاسخ داد: «شماره داخلی را اشتباه گرفته ای. می دانی تو با کی داری حرف می زنی؟»

کارمند تازه وارد گفت: «نه»

صدای آن طرف گفت: «من مدیر اجرایی شرکت هستم، احمق.»

مرد تازه وارد با لحنی حق به جانب گفت: «و تو میدانی با کی حرف میزنی، بیچاره.»

مدیر اجرایی گفت: «نه»

کارمند تازه وارد گفت: «خوبه» و سریع گوشی را گذاشت. کلیدواژه مدیر ؛ کارمند ؛ روابط سازمانی ؛ فرهنگ سازمانی ؛ اشتباهات

کارمندان تازه وارد ؛ آموزش اولیه کارکنان ؛ آموزش بدو ورود ؛ فرایند اجتماعی کردن

*راهکار مدیریت

مدیریت

مهمترین فعالیت بشری است.

اهمیت و ارزش کار

کیم وو چونگ

گفته‌ها و جملات حکیمانه و پند آموز از دانشمندان، متفکران و بزرگان دنیای خرد و اندیشه، آنان که سخنی از راههای رفته دارند تا ما را در ساختن راهی نوین، راهنما باشند. آنکه رهپوی زندگی باشد؛ رهنمای خود را خواهد یافت. با توجه به اینکه سال جاری با عنوان سال همت مضاعف و کار مضاعف نام گذاری شده است می‌خواهم سخنانی در مورد اهمیت و ارزش کار از کیم وو چونگ رئیس هیئت مدیره و مؤسس تشکیلات «دیوو» و صاحب کتاب سنگفرش هر خیابان از طلاست که به حق یکی از مصادیق عملی و عینی همت مضاعف و کار مضاعف را برای استفاده رهپویان تحول به شرح ذیل بیان نمایم: اگر می‌خواهید در اوج بمانید، باید به همان اندازه سخت‌تر کار کنید. اگر کسی به راستی از شایستگی خود، بهره گرفته و سخت کار کند، همه چیز امکان‌پذیر است. هر کاری را باید کسی انجام دهد که شایستگی آن را دارد. هر چه که می‌خواهید انجام دهید، مجسم کنید که انجام داده‌اید و سپس از خرد خود بهره بگیرید؛ خواهید دید که می‌توانید آن کار را انجام دهید. مردمی که منفی‌باف و ترسو هستند و به آسانی، همه چیز را رها می‌کنند، هرگز کار مهمی انجام نخواهند داد. امکانات در هر حیطه‌ی کاری، پنهان هستند و این شما هستید که باید آنها را کشف کنید. ناامیدی و شکست حتی در نوآورانه‌ترین کارها به وجود می‌آید، ولی مهم این است که اراده کنید و پایان کار خود را در نظر بیاورید، مهم نیست آن کار چه باشد. فرصت‌های بالقوه، نامحدود هستند، ولی شما بدون کار سخت نمی‌توانید آنها را ببینید. اگر خود را باور داشته باشید، هر کاری، شدنی است. هر کاری را با اراده انجام دهید. عرق ریختن هنگام کار، بسیار بهتر از عرق ریختن در باشگاه است. کار به ستوه آورنده و خسته کننده، برای تندرستی، زیان‌آور است. ولی کاری که از آن لذت می‌برید، انرژی بیشتری به شما می‌دهد. کسی که سخت کار می‌کند، به هیچ ورزش دیگری نیاز ندارد. نود و نه درصد نبوغ [=هوش سرشار]، بستگی به تلاش دارد و برای نابغه شدن در رشته‌ی خودتان، باید خود را غرق در کار کنید. بکوشید در زمینه‌ی کار خود بهترین باشید؛ هر چه می‌خواهد باشد. برای گریز از پشیمانی، فقط یک راه وجود دارد و آن، نهایت تلاش در هر کاری است که انجام می‌دهید. تلاش‌های تردیدآمیز، هرگز هیچ کس را به اوج نرسانده است. اگر گمان می‌کنید که نمی‌توانید کاری را انجام دهید، اگر گمان می‌کنید که شایستگی‌های انجام کاری را ندارید، پس بدانید که هرگز نمی‌توانید کار مهمی انجام دهید. آنانی که می‌خواهند بهترین باشند، باید همه‌ی تلاش خود را بکنند. تا زمانی که همه‌ی تلاش خود را بکار می‌گیرید، هرگز برای شکست، سرزنش نمی‌شوید. زمان مناسب برای انجام کاری، هنگامی است که هیچ کس آن کار را نمی‌کند، یا کسان دیگر هنوز آغاز نکرده‌اند و یا از انجام آن بازایستاده‌اند. همه‌ی ما باید کاری را بکنیم که باید بکنیم. دشواری‌ها زمانی ایجاد می‌شوند که کاری را که باید بکنید، نمی‌کنید. نشانه‌ی نادانی، آن است که بدون اینکه تلاشی کرده باشیم، امری را غیر ممکن بدانیم. جهان، بزرگ و چشم‌براه شماس است و کارهای بسیاری هست که می‌توانید انجام دهید. باید جاهایی را پیدا کنید که دست هیچ کس به آنها نرسیده و کارهایی را بکنید که هیچ کس تاکنون انجام نداده است. هر کس که خود را وقف کارش کرده، هرگز شکست نخورده است. اگر تنها یک درصد شانس کامیابی در یک پروژه وجود داشته باشد، یک دارنده‌ی کسب و کار راستین، آن یک درصد را به چشم جرقه‌ای می‌نگرد تا آتشی با آن روشن کند. رؤیاهای، در بیشتر موارد، انسان‌ساز هستند. آنها منش، کار و حتی سرنوشت انسان را مهار

می‌کنند. هنگامی که به جایی پُر از ریسک و خطر وارد می‌شوید، به دقت، همه‌ی جوانب کار را در نظر می‌گیرید؛ پس به راستی، دیگر ریسکی در کار نیست. <http://jalilkhani.blogfa.com>

نگین تخریب

۲۲ آبان ۱۳۹۰، ۱۰:۱۳

نگین تخریب

نویسنده: مجید جعفر آبادی

خلاصه کتاب: سمانه غمخوار: در پاییز سال ۱۳۴۱ مصادف با روز اول ماه رجب در شهر کوچک کاشمر، شهر شهید آزاده آیه الله سید حسن مدرس، کودکی به دنیا آمد که نام علیرضا را بر او نهادند. «علیرضا عاصمی پسر بزرگ خانواده دردامان پدر و مادری مؤمن نهال زندگیش بارور گشت. درشش سالگی به مدرسه رفت و از آنجا که پدرش معلم بود و در درس و اخلاق فرزند بسیار حساس و اهل دقت، در مدارسی تحصیل کرد که مقید به آداب اسلامی بودند، در یک سال، چهار بار مدرسه علی را عوض کردند تا در مدرسه‌ای از هر جهت مناسب ثبت نام نماید و والدینش از درس و اخلاق او آسوده خاطر باشند. دوستان دوران مدرسه او پس از سالها هنوز وی را باتحرک و جنب و جوش و لبخندی نمکین برب به خاطر می‌آورند، دانش آموزی که بیش از سن خود می‌فهمید و فعالیت داشت.

نشر ستاره هانگین تخریب نویسنده: مجید جعفر آبادی ویراستار: مجتبی سالارینوبت چاپ: هفتم ۱۳۸۵ شماره‌گان: ۳۰۰۰ نسخه‌لیتوگرافی: ستاره هاناشر: نشر ستاره هابه مرور، علی با بهره‌گیری از جلسات مذهبی که در منزلشان برگزار می‌شد، با معارف دینی و تا حدی اوضاع سیاسی و اجتماعی آشنا گردید. در سالهای پیش از انقلاب، علاوه بر جلسات هفتگی پرسش و پاسخ در خصوص مسائل اعتقادی، جلسه‌ای کاملاً محرمانه و با افراد محدود در منزل پدری ایشان برگزار می‌شد. در آن سالها «آیت الله مشکینی» و «آیت الله ربانی شیرازی» هم به کاشمر تبعید شده بودند که در خدمت آنها بودیم و به خاطر این که ماشین خود را در اختیار ایشان گذاشته بودیم، باز به شهربانی احضار شدیم». در مهر ماه سال ۱۳۵۷ به همت علی و دوستان، اولین راهپیمایی دانش آموزی در کاشمر برگزار شد که خود سر آغاز حرکت‌های مردمی در این شهر گردید. با پیروزی انقلاب اسلامی عرصه دیگری در مقابل او گشوده شد و فعالیتها را در قالب انجمن اسلامی دبیرستان، فراگیری آموزش نظامی و گشت زنی شبانه در شهر ادامه داد. او خوب می‌دانست که باید از همه آنچه به دست آمده پاسداری کرد و اگر هوشیاری و تلاش نباشد طوفانها، دستاوردهای انقلاب اسلامی را از بین خواهد برد. همزمان با تأسیس جهاد سازندگی به امر امام راحل (ره) علی، برخی از اوقات خود را نیز صرف حضور در بخش فرهنگی و نمایش فیلم در روستاهای اطراف نمود. با این همه خود علی معتقد بود که کار چندانی برای انقلاب نکرده است. «دوران انقلاب متأسفانه به علت کمی سنی که داشتیم و به علت این که داخل اجتماع نبودیم چیزی حالیمان نبود و نتوانستیم آن خدمتی که می‌بایست به انقلاب بکنیم و آن بار مسؤولیت را احساس نمی‌کردیم. تا مدتی بعد تعدادی از برادران حزب الهی و فعال، ما را متوجه مسوولیتمان کردند و کم کم در جلساتی شرکت کردیم تا انقلاب پیروز شد. نقشی به آن صورت توی انقلاب نداشتیم. فقط کارهای مختصری که پخش اعلامیه بود و اذیت کردن یک سری آدمهای منافق یا شاه دوست. در سال دوم نظری داخل مدرسه انجمن اسلامی را به یاری برادران شکل دادیم. آنجا مسوول گروه هنری بودم». از همان سالها اخلاق و رفتار علی دلنشین بود، خصوصاً در مقابل والدین خود: «خیلی احترام پدر و مادر را داشت، هر کلمه‌ای که می‌گفتند او اجرا می‌کرد؛ بس که مظلوم و نجیب بود، احترام زیادی را هم به خود جلب می‌کرد». [۵] بچه بسیجیا شروع رسمی جنگ تحمیلی در آخرین روز شهریور ۵۹ شور و نشاط خاصی در وجود علی برای دفاع از حریم انقلاب شعله ور بود، یک هفته بعد سپاه کاشمر اعلام نمود که آماده اعزام نیرو به

جبهه هاست. غروب هفتم مهر دو اتوبوس در مقابل رابط عمومی سپاه آماده حرکت شده بود. علی که حس و حال حضور در کلاس درس را در آن روزهای بحرانی از دست داده بود، از ساعتها قبل اطراف اتوبوسها می چرخید ولی مسؤول اعزام، همان حرف قبلی را تکرار می کرد که « فقط ۱۸ سال به بالا را می بریم» سن علی کمتر بود و هر چه اصرار می کرد فایده‌ای نداشت گاهی که از سن او ایراد نمی گرفتند جثه کوچکش را بهانه می کردند، حدود ۲۰۰ نفر ثبت نام کرده بودند ولی فقط نصف آنها شرایط لازم را داشتند و هیچ کدام از افراد رد شده هم سماجت علی را نداشتند، او عشق و علاقه اش این بود که با همین کاروان راهی شود و همین طور هم شد: « ما اولین گروهی بودیم که پس از جنگ اعزام شدیم؛ دو اتوبوس شب در جلوی روابط عمومی سپاه کاشمر ایستاده بودند. تعداد ۹۶ نفر از برادران بسیجی در داخل محوطه سپاه آماده رفتن به جبهه بودند ولی من هر چه اصرار کردم که من را هم ببرند، قبول نکردند. هر چه گریه کردم کسی نبود که به من جواب مثبت بدهد، همه می گفتند که تو کوچک هستی، آن موقع من ۱۷ سال داشتم و می گفتند از ۱۸ سال به بالا اعزام می کنیم اتوبوسها آماده رفتن شدند. بچه‌ها سوار شدند و من هنوز گریه می کردم، ولی جواب رد می شنیدم در آخرین لحظه‌ها که ما شین‌ها در حال حرکت بودند. من سوار اتوبوس شدم وسط‌های راه خودم را به مسؤول بچه‌ها معرفی کردم. گفت تو اینجا چه کار می کنی؟ گفتم حالا که آمدم دیگر، گفت: باید برگردی، گفتم: دلم را نشکن و با اصرار زیاد و پافشاری، برادر جواد را راضی کردم، که اسم من را هم نفر نود و هفتم بنویسد و لیست را بست». [۶] آن شب، نقطه آغاز مرحله جدید زندگی علی بود و آنقدر درجبهه‌ها ماند تا مزد جهاد خود را گرفت. او حتی از همین یک هفته تاخیر در حضور در جبهه خود را مقصر می دانست. کاروان اعزامی، نیمه شب به مشهد رسید، شهر کاملاً در خاموشی به سر می برد اتوبوسها وارد ستاد بسیج در خیابان نخریسی شدند و از صبح فردای آن شب، آموزش شروع شد. یک هفته طول کشید تا نوبت اعزام نیروهای کاشمر برسد. از نفرات اولیه تنها ۵۰ نفر باقی مانده بودند. این عده همراه بقیه نیروهای استان در حالی که هر کدام یک اسلحه (ام یک) گرفته بودند، راهی اهواز شدند. « در مسیر راه خیلی خوشحال بودیم که به زودی به خط مقدم جبهه می رسیم، به اهواز که رسیدیم، شهر خالی از مردم بود؛ فقط منافقین مانده بودند که گرای نیروهای اعزامی را می دادند تا عراقی‌ها که نزدیک «نورد اهواز» بودند، با خمپاره محل آنها را بزنند. با این وضعیت، شب بعد در تاریکی مطلق چند اتوبوس به خارج شهر رفتیم و پس از چند جابجایی در یک هفته، در مدرسه شهید جلالی در حصیرآباد مستقر شدیم در این یک هفته، خوردیم و خوابیدیم و خبری از خط نبود، بچه‌ها که به امید جبهه از منزل خارج شده بودند پس از گذشت یک ماه هنوز رنگ جبهه را ندیده بودند. صبح‌ها پس از صبحانه، منتظر ظهر بودیم، که نهار بخوریم، و پس از نهار، منتظر شب که شام بخوریم، از بیکاری، بعضی‌ها فوتبال، بعضی والیبال و عده‌ای هم سه به سه قطار بازی می کردند، غافل از اینکه توطئه بنی صدر همین خسته کردن بسیج است. حالا بچه‌ها یک ماه بود که از خانه هایشان دور شده بودند و خستگی و بیکاری، باعث شد تعداد ما هر روز کمتر شود به حدی که کاشمری‌ها به ۱۸ نفر رسیده بودند، یک روز ما را با وعده پیوستن به گروه چمران به اردوگاه درب خزینه بردند آنجا چادرهایی بود و نیروهای خراسانی «ام یک» و قمی‌ها «برنو» داشتند. آب اردوگاه بسیار شور بود که موقع وضو چشمانمان به شدت می سوخت غذا بسیار کم بود که به ۱۸ نفر گروه ما فقط دو کاسه آن هم خرما پلو می دادند در این مدت، یک وعده غذای کافی نخوردیم. کم داشتیم متوجه می شدیم که هدف این خائن‌ها چیست؟ ماهم که تعدادمان به شش نفر رسیده بود، هم قسم شدیم که هر چه اذیتمان کردند، از این جا نرویم تا این که به جبهه اعزام شویم. یک روز خبر دار شدیم که سپاه خراسان در اهواز اقدام تشکیل یک ستاد کرده است. لذا من و یکی از برادران رفتیم و ستاد را پیدار کردیم و با برادر رستمی [۱۱] که آن زمان فرمانده آنجا بود، صحبت کردیم خیلی ناراحت شد و گفت بچه‌های ما در جبهه‌ها از کمبود نیرو هر شب ۴ تا ۶ ساعت نگهبانی می دهند و این خائن‌ها این همه نیرو را در آنجا خوابانده‌اند. بروید بقیه برادرانتان را هم بیاورید. رفتیم بچه‌ها را بیاوریم، مانع شدند و همان «ام یک»‌ها را هم ما از ما گرفتند و دست خالی به ستاد رفتیم. در ستاد هم مجهز به «ام یک» شدیم ولی از شانس بد ما هنوز جبهه نصیبمان نشده بود و گفتند باید بروید در پلیس راه

سربندر یک هفته باشید و سپس به جبهه بروید. ما هم که هم قسم شده بودیم که تا جبهه با هم باشیم. به آنجا هم رفتیم. مدت یک هفته در آنجا نگهداری دادیم. پلیسها هم بودند ولی وقتی دیدند ما هستیم، آنها نگهداری نمی‌دادند...» [۱۲] بالاخره پس از هفته‌های مدید و ملال آور و همراه با بیگاری و تحمل سختی‌ها و بی‌اعتنایی‌ها، علی و ۶ نفر از نیروهای باقی مانده کاشمر راهی خط سوسنگرد شدند. در آن زمان سوسنگرد برای دومین بار از اشغال آزاد شده بود: «خط مقدم، همان جاده سوسنگرد اهواز بود، وارد خط که شدیم، تمام ذهنیات ما اشتباه از کار در آمد ما از جبهه و جنگ و سنگر چیز دیگری در ذهنمان بود، فکر می‌کردیم سنگر جایی است یا سوراخی است در زمین که باید داخل آن بنشینیم و مواظب باشیم بینیم کی عراقی سرش را از سنگرش بیرون می‌آورد و ما شلیک کنیم، ولی وقتی که وارد شدیم نه تنها سنگرها آن طور نبود، بلکه اصلاً عراقی دیده نمی‌شد فقط می‌گفتند آن روبرو ۷ کیلومتر آن طرفتر عراقی‌ها هستند از خاکریز که خبری نبود، بگذرد از هیچ چیز خبری نبود، همه مان با «ام یک» بودیم به جز پنج پاسدار که در گروهان «۳» داشتند، سنگرها همچون قبرهایی بی‌سقف بود، اگر هم سقفی داشت، خار بود، برای اولین دفعه بود که خمپاره‌ای در نزدیکی‌های ما به زمین خورد و تازه متوجه شدیم که نخیر جنگ، جنگ نامردی است و از دور یکدیگر را می‌کوبند، کم کم داشتیم متوجه می‌شدیم که جنگ یعنی چه آموزش‌هایی که دیده ایم، هیچ به دردمان نمی‌خورد و هم اکنون هم من بر این اعتقادم که جنگ را باید در جنگ آموخت». صبح یکی از روزها با بچه‌ها تصمیم گرفتیم حدود ۲ کیلومتر جلوتر برویم و سنگر بکنیم، زیرا از این فاصله هیچ نمی‌دیدیم، حتی اگر جنگ تمام می‌شد و عراق عقب نشینی می‌کرد، شاید ما هنوز همان جا نگهداری می‌دادیم. صبح ساعت ۱۰ رفتیم جلو سنگر کندی ارتش هم وقتی دید ما جلو هستیم، آمد و در کنار ما مستقر شد. گروهان ما ۳۵ نفر بودیم، زیرا گردان در آن وقت ۱۰۰ نفر بود. از نکات جالب توجه و بعضاً شبیه به امور غیر قابل باور در آن روزها، امکانات و تجهیزات برادران رزمنده بوده است» «گروهان ما یک لندور قراضه داشت که هم آمبولانس بود و هم ماشین تدارکات و هم ماشین غذا، یک روز که پنجر شده بود، نه آب داشتیم و نه غذا چون خاکریز نداشتیم و در وسط دشت بودیم، هر روز چند تا از برادران از تیر مستقیم کالیبر عراقی‌ها در امان نبودند. عباس سر توال نشسته بود که پایش تیر خورد. به مسئولین می‌گفتم بولدورز برای زدن خاکریز بدهید، می‌گفتند طرحی داریم که لودرها و بولدورزها روی آن کار می‌کنند و ما هم حرفی برای زدن نداشتیم. در گروهان ۳۵ نفره ما فقط یک فانوس وجود داشت، آن هم در سنگر فرماندهی که مثلاً بهترین سنگر بود که ظرفیت ۳ نفر دراز کش را داشت، بچه‌ها شیشه مربا را نفت می‌کردند و بند اسلحه هم به عنوان فتیله آن که خیلی هم دود داشت که بعد از مدتی یک شیشه دیگر روی آن گذاشتند که دود نکند، برانکار حمل مجروح اصلاً نداشتیم، درهای منازل روستائیان که روستاها را خالی کرده بودند مثل روستاهای جلالیه را تبدیل به برانکار کرده بودیم... در آن ایام علی به خاطر توان بالا و استعدادی که از خود نشان داده بود فرمانده گروهان شده بود، روحیاتش به گونه‌ای بود که مرتب در تلاش برای یادگیری فنون مختلف نظامی از قبیل دیده بانی آشنایی با موشک‌کاو و راندگی تانک بود، او خاطره جالبی از آشنایی با دیده‌بانی دارد: «یک روز که از جلوی سنگرهای خودی می‌گذشتم، متوجه دیده بان خمپاره ارتش شدم با وجود اینکه هیچ چیز از عراقی‌ها به جز شبیحی از دور پیدا نبود، ولی دیده بان مرتب دستور می‌داد خمپاره بزنند، هر روز هم پس شلیک ۵۰-۴۰ گلوله به سنگر برمی‌گشت. به فکر افتادم دیده بانی یاد بگیرم، چون فرمانده گروهان بودم، پیش سروان مسؤل خمپاره رفتم و گفتم چون هر روز با دیده بان شما یک محافظ هم می‌رود این محافظ را از برادران بسیج بگیرید، او هم که از خدا می‌خواست سربازانش جلونروند، قبول کرد و گفت فردا صبح یکی از بچه‌ها را بفرست. فردا صبح خودم با این سرباز جلو رفتم، ولی چون من با او بودم، خجالت کشید آنجا بنشیند، لذا کمی جلوتر آمد فردای آن روز می‌خواست جای دیروز بنشیند من مانع شدم، گفتم: از اینجا چه می‌بینی که اینقدر گلوله‌های بیت المال را هدر می‌دهی؟ اسلحه را از ضامن خارج کردم و گفتم: جلومی‌روی یا شلیک کنم؟ خلاصه جلو رفت ولی زود برگشت فردا به سروان گفتم که من می‌توانم دیده بانی کنم اگر خواستید من بجای آن سرباز می‌روم. اول باورش نمی‌شد، ولی وقتی چند سؤال

کرد متوجه شد که بلد هستم صبح به اتفاق یکی از برادران گروه چمران جلو رفتیم ولی آن روز بعد از شلیک، ۲۰ گلوله، دیگر نزدند، روز بعد هم شاید ۵ گلوله هم بر اساس گرای ما نزدند، برای دفعه بعد تصمیم گرفتیم با استفاده از تاریکی بیشتر جلو برویم، به فاصله ۵۰۰ متری عراقی‌ها که رسیدیم، باران شدیدی شروع شد، صبح شده بود ولی مه غلیظی تشکیل شده بود، از داخل شیار که به اتفاق برادر افشار از نیروهای نا منظم می‌رفتیم، کاملاً خیس و گلی شده بودیم، خیلی مشکل بود و سخت، ولی از این که چند لحظه دیگر در نزدیک ترین فاصله آنها هستیم، سختی‌ها را تحمل می‌کردیم تا به آخرین نقطه رسیدیم باران هنوز می‌بارید و با لباسهای خیس می‌لرزیدیم و ایستاده بودیم تا هوا صاف شود. هوا صاف شد ولی باران می‌آمد شروع کردم به دیده بانی و از آن فاصله نزدیک با چشم بدون دوربین بهتر می‌شد دید. گرا گرفتیم و با بیسیم به عقب گفتم. ولی بر خلاف انتظار، ناگهان از بیسیم این جمله را شنیدیم، «ای بابا شما هم حال دارید توی این هوا رفته اید، من که حال ندارم از سنگر بیایم بیرون و شلیک کنم». این جمله چنان تیری زهر آگین بر قلبمان فرو نشست. بعد هم بیسیم‌ها را خاموش کردند، ما هم دو پا از دو دست دراز تر برگشتیم و لباسها را پهن کردیم فردا صبح دوباره رفتیم جلو به حدی که توانستیم ماشین غذا و آمبولانس و ۲۰ مزدور را به هلاکت برسانیم و برگشتیم، البته روز از داخل بیسیم به ما خیلی فحش دادند که مگر شما جانتان را دوست ندارید؟ چرا آن قدر جلو رفتید؟ بعداً تشویق نامه‌ای به من دادند که آن را پاره کردم مسائل دیگر پیش آمد که من را از دیده بانی اخراج کردند اگر چه مدت‌ها این دوستان در جبهه سوسنگرد مستقر شده بودند تخریب‌چیدر همان ماههای اول جنگ که علی در جبهه سوسنگرد بود، با ادوات مختلف جنگی آشنا شد. اما اولین برخورد او با مین و علاقه‌ای که به تخریب پیدا کرد، از زبان خودش شنیدنی است. «داخل سنگر بودم که یکی آمد و گفت: علی! در ۲۰۰ متری ما جعبه‌های سفیدی است که در سبز دارد، عکس تاج هم روی آن است، یک مقدار خاک روی آنها ریخته‌اند و اگر نزدیک آنها بشویم، منفجر می‌شود، از سنگر بیرون آمدیم، مقداری جلو رفتیم، ولی از ترس نزدیک نشدیم، رفتیم به ارتشی‌ها گفتیم. گفتند اسم اینها مین [۲۰] است شما هم طرف آن نروید، گفتیم خوب اگر این طوری است، بدهید ببریم جلوی عراقی‌ها بگذاریم، چرا جلوی سنگرهای خودمان گذشته اید؟ شهید هلالی خیلی ناراحت بود که چرا اینها را به ما نمی‌دهند؟ من مسؤول بچه‌ها بودم، دوباره با ارتشی‌ها صحبت کردم. جناب سروان به من گفت: بچه بسیجی اینها دو سال دوره دارد، آمدم به بچه‌ها گفتم. باز هلالی اعتراض کرد که چرا خودشان نمی‌برند جلوی عراقی‌ها؟ آنقدر آنروز به سنگر ارتش رفتیم و برگشتیم که قرار شد مین‌ها را از جلوی خودمان بردارند. البته فقط تعدادی از آنها را از جلوی سنگرهای ما برداشتند. فردا صبح ساعت ۱۰ دو تا توپوتا از اهواز آمده بودند، از خط ما که رد شدند تا بچه‌ها خواستند جلویشان را بگیرند، که یک دفعه صدای انفجار آمد و بچه‌های سپاه روی مین رفتند. دست و پای قطع شده و پیکرهای متلاشی آنها مرا تحریک کرد که دنبال آموزش مین بروم». مدتی بعد در دوره‌های آموزشی جنگ مین که توسط «علی خیاط ویس» [۲۱] در گلف [۲۲] اهواز برگزار می‌شد، شرکت کرد. پس از گذشت حدود یک سال از جنگ که بسیج مردمی شکل گرفته بود و مانع بزرگی مثل بنی صدر به عنوان فرماندهی نیروهای مسلح از سر راه برداشته شده بود، ابتکار عمل در دست رزمندگان اسلام افتاد و طرح ریزی برای بیرون راندن دشمن از مناطق تحت اشغال سرلوحه کار قرار گرفت. متقابلاً نیروهای دشمن برای در امان ماندن از حملات، به استقرار در پشت موانع (میدان مین و سیم خاردار) اقدام نمودند. هر مین در واقع حکم یک سرباز را برای دشمن داشت، مضافاً این که از مزیت استتار هم برخوردار بود. اولین موانع دشمن در تپه‌های الله اکبر در یک میدان مین با عرض بسیار کم و یک رشته سیم خاردار خلاصه می‌شد. [۲۴] در همان ایام، نیروهای اولین سازمان تخریب که توسط شهید چمران در قالب نیروهای چریکی در اهواز تشکیل شده بود، به راحتی این میادین ساده را خنثی می‌کردند. در نیمه دوم سال ۶۰ دشمن با بهره‌گیری از تجارب خود و اطلاع از روش رزم سپاه اسلام، عمق میادین را چند برابر کرد، به حدی که در عملیات طریق القدس (آذر ۶۰) عرض میدان به حدود ۱۰۰ متر رسید. پس از این عملیات و معبر زنی نیروهای تخریب که در آن ایام به «گروه مین» معروف بودند، موانع بیشتر شد و عبور از

میادین، تبدیل به یک مسأله جدی شد، بر این اساس، گروه‌های تخریب برای عملیات بعدی (فتح المبین، فروردین ۶۱) به فرماندهی شهید خیاط ویس سازماندهی شدند که حدود ۴۰ معبر در این عملیات زده شد. از آن مقطع به بعد، با توجه به نوع تخصصها و حجم گسترده نیاز جبهه‌ها، در هر یک از یگانهای سپاه، گردان تخریب تشکیل شد که عناصر عمده آن از نیروهای بسیج بودند. به مرور زمان موانع دشمن، بیشتر و پیچیده تر شد به حدی که کمیت موانع به سالهای آخر جنگ نسبت به اوایل جنگ، رشد ۵۰۰ درصدی داشت. علاوه بر مین کاری با عمق بیش از ۱۰۰۰ متر، سنگرهای متعدد کمین با تیربار ضد هوایی، بشکه‌های آتش زو و کانالهای متعدد از دیگر موانع دشمن بودند. [۲۵] برای نمونه در عملیات والفجر مقدماتی، رزمندگان اسلام از سمت جبهه خودی تا خاکریز دشمن با این موانع روبرو بودند: میادین قدیم مین، سیم خاردار حلقوی، کمین، سیم خاردار، سیم خاردار و کانال، میدان مین، خط اول دشمن و کانال کشاورزی. حجم زیاد موانع در این عملیات باعث شد برخی از نفرات تخریب از ابتدای غروب کار را شروع کنند و در هنگام طلوع خورشید به خاکریز دشمن برسند! بر اساس آمار در طول ۸ سال جنگ بیش از ۷۰۰۰ معبر توسط گردانهای تخریب ایجاد گردیده. پس از ایجاد معبر در ساعات اولیه عملیات، نیروهای تخریب وظیفه عریض کردن معابر برای عبور ادوات زرهی و مهندسی را برعهده داشتند. وظیفه دیگری که از عملیات خیر به بعد در حد وسیع بر عهده تخریب گذارده شد، انهدام راه‌ها و پل‌ها برای جلوگیری از پاتک‌های سنگین دشمن در روزهای بعد از عملیات بود. [۲۶] از دیگر اموری که تعدادی از نیروهای تخریب در آن فعال تر بودند حضور در خطوط عملیاتی یا مناطق مسکونی برای خنثی سازی بمبهای عمل نکرده دشمن بود. در این عرصه، علی عاصمی از جمله نیروهای کار آزموده بود که گاهی به این مهم در خاطراتش اشاره می‌کند: «قبل از راهپیمایی روز قدس سال ۶۳ دهها هواپیما ایلام را بمباران کردند، تعدادی از بمبها عمل نکرده بود که برادران ما در ۳ هفته تمام شهر را پاک سازی کردند، حدود ۵۰ بمب از ۱۰۰ تا ۵۰۰ کیلویی خنثی شدند». از جمله فعالیت‌های تخریب، پاک سازی کامل میادین مین بعد از هر عملیات بود که داستان پاکسازی های کیلومتری جنوب شنیدنی است: «اوایل سال ۶۱ که با عملیات فتح المبین و بیت المقدس کیلومترها از خاک ما آزاد شد، سریعاً پاک سازی منطقه هویزه را شروع کردیم، به قول معروف، داغ داغ کار انجام شد، اتفاقاً هوا هم خیلی گرم شده بود. [۲۷]» «پاکسازی، علاوه بر روحیه بالا، نوعی شم و درک برای شناسایی میدان و علاوه بر همه اینها سازماندهی درست نیرو در سطح میدان نیاز دارد که با دقت بالا- و آرامش، کار انجام شود، اینها را کاملاً با خود داشت. کاری که او و نیروهایش در آن گرمای فوق العاده جنوب کردند هم خیر و برکت و امید برای مردم بومی منطقه داشت، که زندگی را با آرامش از سر بگیرند و هم این که نیروهای تخریب از بیکاری در بین دو عملیات خلاص می‌شدند». [۲۸] «مدتی که در هویزه بودیم، ساعت ۵/۴ صبح از مقرمان که در هویزه بود، حرکت می‌کردیم، حدود ۸۰ کیلومتر تا میدان راه بود که اول، کار می‌کردیم بعد صبحانه می‌خوردیم. گرمای هوا خیلی وحشتناک بود و عملاً از ساعت ۱۰ به بعد کاری نمی‌شد کرد. آماری که علی در یکی از مصاحبه‌ها ذکر کرده بود، حکایت از خنثی سازی حدود یک میلیون و هفتصد هزار مین در مدت دو سال در مناطق بستان، سوسنگرد، هویزه و خرمشهر دارد. نکته قابل توجه این که بسیاری از میادین به مرور زمان پوشیده از رمل یا بوته‌های بلند شده بودند که کار پاک سازی را مشکل کرده بود و بعضاً برای دیدن مین چاره‌ای جز آتش زدن انبوهی از بوته‌ها نبود. در طول مدت پاکسازی اتفاقات جالبی رخ می‌داد: حسن صادق آبادی با تجربه‌ای که در تخریب داشت، علاوه بر پاک سازی، در شناسایی میادین هم به علی کمک می‌کرد، وی خاطرات جالبی از آن ایام دارد: آنقدر حجم کار بالا بود که خیلی از چیزها شاید آن موقع برای ما نمود نداشت، مثلاً هوا به شدت گرم بود، به حدی که بدنه مین گوشکوبی داغ بود و دست ما برای برداشتن آن اذیت می‌شد، ولی وقفه‌ای در کار نمی‌دادیم، در یک مقطعی که کار خیلی سریع و فشرده شد و در مدت یک هفته ۱۰ کیلومتر میدان مین را پاکسازی کردیم که عمق آن هم ۷ ردیف مین بود؛ آن هم در بیابان برهوت که نه جاده‌ای برای عبور ماشین بود، نه آمبولانس در آن مقطع داشتیم و نه امدادگر، زمانی بود که نیروها همه مرخصی رفته بودند، و ۶-۵ سرگروه ماندند و خودشان کار

سرعتی را شروع کردند. مدتی بعد که به بستان رفتیم، گاهی تا ۳ متر روی مین را رمل پوشانده بود، پیدا کردن مین خیلی مشکل و خسته کننده ولی علی مقید بود که حتماً مین گم شده را پیدا کند و گاهی تا سه متر با بیل رمل را جابه جا می کردیم یک بار مین ام ۱۹ زیر پای من قرار گرفت، سوزن آن هم زد، ولی عمل نکرد. مقام جانباز عملیات طریق اقدس (بستان) در آذر ماه ۶۰ اولین عملیاتی بود که علی هم به عنوان نیروی تخریب در آن شرکت کرد: «از چند شب پیش از عملیات، من و علی یکی از معبرها را باز کردیم. من جلو بودم، علی پشت سر من، سه چهار نوار مانده به خاکریز عراق، روی دو زانو از جا بلند شدم، سرباز عراقی هم بالای خاکریز زل زده بود به میدان ولی من را ندید. کار که تمام شد با علی برگشتیم بیرون و خبر آماده شدن معبر را به «مرتضی تیموری» [۳۷] دادیم، قبول نکرد و گفت: بروید دستتان را به خاکریز دشمن بزنید و مطمئن شوید. گفتم دست زدیم. قبول نکرد که علی را فرستادم رفت و دست زد شب عملیات برای اطمینان دوباره علی وارد میدان شد و معبر را چک کرد، من از شدت خستگی بیرون میدان چرتی زدم که وقتی بیدار شدم خبر مجروحیت علی را شنیدم». بعدها علی وقایع آن شب را برای دوستان تعریف کرد: «برای نیروهای تخریب ارتش مشکل پیش آمده بود، من تنها ماندم، زمان هم خیلی کم بود گریه ام گرفته بود که خدایا چه کنم؟ در گوشه‌ای قرآن را باز کردم و گفتم: خدایا خودت هدایت کن، این آیه آمد که «ما آتش را بر ابراهیم سرد کردیم، گریه ام سخت تر شد مثل این که باید تنها وارد میدان می شدم کار را شروع کردم. می خواستم معبر را عریض کنم تا تانکها بتوانند وارد شوند، نیمه‌های کار بود که متوجه شدم تانکها در حال حرکت هستند. دویدم و هر چه فریاد می کردم، صدایم را نمی شنیدند، یک لحظه یکی از تانکها روی مین رفت از شدت انفجار، شنی تانک متلاشی شد و به صورت ترکش در آمد. آنقدر انفجار شدید بود که مثل توپی گلوله شدم و بیهوش افتادم، بر اثر باران شدید به هوش آمدم، خودم را کمی حرکت دادم تا مین دیگری را خنثی کنم ولی درد اجازه نمی داد صدای خرد شدن استخوانهای دستم را می شنیدم. دو نفر برانکار آوردند مرا حمل کنند، یک خمپاره نزدیک ما فرود آمد، این دو نفر مجروح شدند، من هم یک ترکش خوردم، باز بیهوش شدم، بعد از مدتی که به هوش آمدم دستم را کمی بلند کردم که تیری به دستم خورد. بعد از چند ساعت مرا به عقب بردند که از آنجا به اهواز و شیراز منتقل شدم». آثار این مجروحیت تا لحظه شهادت همراه علی بود، به حدی که به خاطر آسیب دیدگی استخوانهای پشت او، راه رفتن وی شکل خاصی داشت و اثر قطع عصب هم در چند انگشت او مشهود بود، گاهی که علی با اصرار دوستان اشاره مختصری به این حادثه می کرد، لبخندی می زد و می گفت: «در یکی از جلسات، فردی با اشاره به علمیات بستان، مجروحیت شدید یکی از برادران تخریب را ذکر کرد و این که با این جراحات این برادر حتماً به شهادت رسیده، که من خود را به او معرفی کردم». «وقتی پدر و مادر و دایی ما برای دیدن علی به بیمارستان شیراز رفتند، علی آنقدر ضعیف شده بود که اول او را نشناختند، و دو ماه کامل در شیراز و مشهد بستری بود، بعد هم به منزل آمد، بعدها که یک دستگاه مین یاب آورده بود، روی بدن خودش کشیدیم، به خاطر ترکشهای زیادی که در بدن داشت، دستگاه مرتب بوق می زد». [۳۸] امام «نسبت به امام بلکه روحانیت اعتقاد و تعبد خاصی داشت، یک بار صحبت از شهادت شد، متواضعانه گفت: «این فقاقت است که خط سرخ شهادت را مشخص می کند» [۴۶] در یکی از نامه‌های خود به خانواده، امام رابه تعبیراتی چون عزیزتر از جان، استواتر از کوه و خروشانتر از دریا یاد کرده بو. در بوجوه عملیات بدر که جریان حمله با مشکل مواجه شده بود، علی با شوق خاصی خبر به جمع نیروها آورد که امام پیامی حسینی داده اند. [۴۷] «خیلی آرزوی دیدار امام راداشت ولی مشغله کاری که جبهه به او اجازه نمی داد تا این که در ماه مبارک رمضان سال ۶۵ به افطاری امام دعوت شد و نماز را هم پشت سر امام خواند، بعد از آن بارها می گفت که اگر در عمرم یک نماز مقبول داشته باشم همان نماز است که اگر لقمه خیلی حلال خورده باشم، همان لقمه سفره امام بوده است» [۴۸] علی با استفاده از فرصتهایی که گهگاه به دست می آورد دیپلم خود را در سال ۶۱ گرفت و در سال ۶۳ در مرکز تربیت معلم شهید باهنر تهران پذیرفته شد، ولی طاقت دوری از جبهه را نداشت، خواهر او می گوید: «به او می گفتم: علی جان! تو در جنوب و غرب و خلیج فارس هستی، این همه زحمت و تلاش تو را

خسته نمی‌کند؟ گفت: «خسته می‌شوم اما جور کسانی را می‌کشم که به جبهه نمی‌آیند و درخانه هایشان نق می‌زنند، اگر آنهایی که توانایی دارند بیایند که این اندازه جبهه به من نمی‌رسد». مرخصی که می‌آمد، چند روز بیشتر نمی‌ماند، گاهی هنوز به کاشمر نرسیده از باختران، تهران یا اهواز تماس می‌گرفتند که زود بیا، یک بار هنوز وارد کاشمر نشده بود که از باختران اوراخواستند، مادرم خیلی ناراحت شد که آخر بی انصافها من هم مادرم، دوست دارم علی عزیزم را ببینم، اگر چند روزی هم اینجا بود، یا مهمانهای زیادی برای دیدن علی می‌آمدند و یا در مجالس عمومی و مدارس و بنیاد و جهاد برای جذب نیرو سخنرانی می‌کرد... تحصیل در تربیت معلم را رها کرد و معتقد بود اگر کسی به من می‌گفت مامخالف رفتن به جبهه نیستیم ولی معلمی هم خودش یک خدمت است می‌گویم این از مخالفت هم بدتر است چون حالت منافقانه دارد، خودمان را گول نزیم، امام می‌گوید مسأله اصلی جنگ است ولی ما فکر خدمتهای دیگر می‌کنیم. اولین شبی که در تربیت معلم خوابید، صبح به کاشمر تلفن زد که سخت ترین شب عمرم دیشب بود که راحت روی تخت خوابیدم ولی دوستانم زیر خمپاره ها بودند، همان روز عازم شد و تعدادی استاد و دانشجو را هم با خود به جبهه برد». یکی از دوستان علی نقل می‌کند که پس از دو ترم تحصیلی در دانشگاه خبردار شدم، که علی و نیروهای او برای عملیات برون مرزی عازم غرب هستند و ماهیت عملیات هم به گونه ای است که نیروی ۳ ماه کمتر به درد آنها نمی‌خورد. از امیر گلپیرا [۵۰] خواستم از علی سؤال کند که فلانی بیشتر از ۵۰ روز تعطیلی دانشگاهی ندارد، آیا او را می‌پذیرد؟ امیر پیغام را رسانده بود، علی با عصبانیت گفته بود که درس توی سر او بخورد، چرا جنگ را مسأله اصلی نمی‌دانند؟ عباس [۵۱] که شهید شد بعد از هفتم او علی عازم جبهه شد، همه اقوام به جز خانواده او را منع کردند که حالا بعد از عباس لازم نیست به جبهه برگردی. جواب علی این بود که مگر رفتن به جبهه کوپنی است که عباس رفت و تمام شد، هر کسی وظیفه ای دارد». علی عاشق جبهه بود حتی اگر در حال عملیات هم نباشد «به هر کس که می‌توانست به جبهه خدمت کند، پیشنهاد می‌کرد که شما بیایید من امکانات را برای شما جور می‌کنم، همه می‌دانند که علی از هفته اول جنگ به جبهه آمد و دیگر برنگشت. یک هفته قبل از شهادتش، شب ساعت ۱۱ باهم صحبت می‌کردیم و چون خبر رسیده بود که عملیاتی در جنوب در پیش است، پیشنهاد کردم یک هفته به تهران برویم و بعد به جنوب، پرسید برای چه برویم؟ بعد جمله ای گفت که هرگز از یادم نمی‌رود: «من بیکار ماندن در جبهه را بر رئیس جمهور بودن پشت جبهه ترجیح می‌دهم». [۵۲] یک بار پدر علی نام او را برای حج عمره نوشت و تاریخ اعزام هم مشخص شد، ولی هر چه به علی اصرار کردند، پاسخش این بود که تا جبهه ها نیاز به نیرو دارد، من مکه نمی‌روم، اگر جنگ تمام شد وزنده بودم، شاید بروم، دوبار هم از طرف قرارگاه او را برای سفر سوریه معرفی کردند، ولی اعتنا نکرد. برای او حیات و عبادت و شور و نشاط، همه و همه در جبهه بود و اگر از بجوحه جنگ و عرصه خطر به دور می‌افتاد، غم و غصه او را فرا می‌گرفت. «در عملیات والفجر ۸ چند بار برای علی حادثه پیش آمد که نتوانست در خط مقدم حاضر شود، دفعه اخر که پیش ما آمد، در راه به خاطر بمباران شدید، خود را در باتلاق انداخته بود و سر و صورت و بدن او گلی شده بود، بر خلاف همیشه لبخند نزد، مرا صدا زد و در گوشه ای با صدای بغض آلود به من گفت که آیه «من اعرض عن ذکری فان له معیشه ضنکا» [۵۳]؛ برای من مصداق پیدا کرده چون اجازه و توفیق حضور در خط را ندارم. علی، زندگی سخت را در این می‌دید که در خط مقدم حاضر نشده است. [۵۴] موارد دیگری از روحیه بسیجی علی و اصرار او بر شرکت اعضای خانواده و حتی زنهای در قضیه جنگ در خاطر نزدیکان او مانده است: «علی و عباس مدتها با هم جبهه بودند و حدود ۲ ماه بود که به کاشمر نیامدند، در یکی از روزها علی تنها آمد، گفتیم: چرا عباس را نیاوردی؟ گفت: اتفاقاً دوست داشت بیاید، ولی نخواستم که در آن واحد دنیرو از جبهه اسلام کم شود... می‌گفت: خواهرم اگر کسی در مورد جنگ ایرادی گرفت و نق زد، بگو شما که برای انقلاب زحمت نکشیدید ولی آنها که زحمت کشیده اند، راضی هستند، شما در خانه بنشینید و نق بزنید... یک دفعه با ما تماس گرفت و توصیه کرد که شورتهای پلاستیکی آماده کنیم تا رزمنده ها از آسیب شیمیایی در امان بمانند، ما هم با ۷۸ تا خانم در کاشمر کار را شروع کردیم. یا در

عملیات فتح یک، جوارب پشمی و شال و دستکش سفارش داد... بعد از شهادت عباس که همزمان او با سه اتوبوس به کاشمر آمدند [۵۵] به من اصرار کرد که برای اینها سخنرانی کن تا احساس کنند که مردم پشت جبهه چه روحیه ای دارند... حتی ۱۰ روز قبل از شهادتش نامه ای برای ما نوشت که در آخر آن باز دعوت به حضور در جنگ کرده بود، نوشته بود که اگر کسی غرض و مرضی نداشته باشد، با توجه به سخنان امام در مورد اعزام به جبهه باید حتماً متحول شود، بگویند خودشان رابه تغافل نزنند، نگویند ما مقلد فلانی هستیم، انشاء الله در آنهایی که مسلمان بودن را در نماز خواندن خلاصه می کنند اثر بگذارد». [۵۶] در اولین نامه به خانواده پس از شهادت برادرش عباس هم چنین نوشته است: «نامه ای از طرف قرارگاه خاتم الانبیاء نوشتم آقای قریشی، خباز و عرفانیان» را برای مهندسی، رزمی قرارگاه کربلا در خواست کردم، چون در نظر دارم برای برادرانی که به تخریب می آیند، همراه با کارهای جبهه، کلاس درس هم بگذاریم و در رابطه با تخریب یا درس دادن و اصول اعتقادات نیز می توانند فعالیت داشته باشند... آقا بزرگ وزهرا و هادی و مهدی و مصطفی و مرتضی را سلام برسانید، آنها را زود بزرگ کنید تا به جبهه بیایند مخصوصاً داداش کوچولوی ما عباس آقای تخریبچی را». [۵۷] ویژگیهای جنگی اگر چه اطلاعات و عملکرد علی در زمینه جنگ مین و انفجارات کم نظیر بود و بسیاری از تخریبچی های زنده از شاگردان او بودند و یا این که اطلاعاتشان را در کنار او تکمیل کرده بودند، ولی علی در رشته های دیگر رزمی نیز مهارت خاصی داشت، کار کردن با انواع سلاحهای سنگین و سبک، دیده بانی، دفاع شخصی، نقشه خوانی و ... با همه این اوصاف، او تنها یک شخص مطلع از فنون نظامی نبود، بلکه نیرویی کاملاً رزمی و عملیاتی و درعین حال برخوردار از خصلتهای فرماندهی مانند روحیه سازماندهی و تسلط بر کار در بحبوه درگیریها و فشارهای عملیاتی بود. پس از چند سال فرماندهی گردان تخریب، در سال آخر قبل از شهادت، عضو شورای فرماندهی و مسؤول تخریب تیپ ویژه پاسداران شد. «علی و توانایی های او را خیلی از فرماندهان سپاه و حتی ارتش می شناختند و یک بار در سال ۶۳ به طور جدی به او فرماندهی یا قائم مقامی لشکر ۵ نصر خراسان پیشنهاد شد، چون حقیقتاً توان این کار را داشت، منتها دغدغه علی این بود که اگر استعداد و قابلیت تخریب در انجام عملیات و پدافند را خوب تفهیم کنم، به هدفم رسیده ام، او به طور جد معتقد بود که از نیروهای تخریب بخوبی می توان در حفظ نتایج عملیات استفاده کرد، بارها می گفت: «مین در واقع سربازی است که خواب ندارد، اگر مین کاری به عنوان یک اصل جا بیفتد، نیاز به پدافند با نیروی انسانی نیست... در تسلط او بر کار همین بس که در سال ۶۴ در دوره دافوس سپاه برای تدریس جنگ مین و انفجارات از او دعوت کردند که اتفاقاً کلاسهای او خیلی هم طرفدار شده بود...» [۵۸] او دایره المعارف کاملی از جنگ بود که آخرین دانسته هایش مربوط به خنثی سازی انواع بمب های چند تنی بود. به محض این که شهر بمباران می شود، بازار ماهم گرم می شود و در شهر به دنبال بمبهای عمل نکرده می گردیم تا خنثی کنیم، جدیداً منافقین هم بسیج شده اند و این بمبهای خوشه ای عمل نکرده را جمع می کنند یا از مردم می خرند. چهار تا بمب بزرگ تاکنون خنثی کرده ایم که حدود ۷ الی ۹ متر داخل زمین بود، یکی از آنها را وزن کردیم، حدود ۴۰۰ کیلو بود، نمی دانید وقتی اینها را خنثی می کنیم، مردم چقدر خوشحال می شوند و دعا می کنند». [۵۹] اعتقاد علی این بود که در جبهه باید عملیات کرد و در غیر این صورت یا آموزش داد یا آموزش دید. لذا با تمام وجود در صدد انتقال تجربیات و دانسته های رزمی به نیروها بود. «تقریباً همه کسانی که علی را دیده اند، یکی از ویژگیهایی که از او ذکر می کنند این است که اگر یک چیز کوچک هم بلد بود، سعی داشت آن را به دیگران هم آموزش دهد، دائم در تلاش برای یادگیری و یاد دادن و از بیکاری و اتلاف وقت بی زار بود. در تابستان سال ۶۴ برای پاکسازی میدانهای مین منطقه پاوه و جانورود رفته بودیم و من مسؤولیت یک منطقه را داشتم، علی گاهی به ما سر می زد، یک بار از او خواستم که بیشتر بماند، خصوصاً که مناظر طبیعی منطقه دیدن داشت. صریحاً به من گفت که اگر کار هست بمانم والا وقت برای چیزهای دیگر ندارم» [۶۰] «حسن صادق آبادی از نوجوانانی بود که بعد از عملیات والفجر مقدماتی از تخریب لشکر ۲۷ محمد رسول الله به قرارگاه آمد و شنیده بود که نیروهای علی هیچ وقت بی کار نیستند، از همان روزهای اول، علی استعداد او را فهمید

وبه او مسؤولیت واگذار کرد، که معبر زنی در شب عملیات از آن جمله بود و نهایتاً در معبری در عملیات خیبر دست او قطع شد که با همان وضع باز به اردوگاه برگشت. در جریان انهدام جاده ای در فاو به نیروهای تخریب که متشکل از بچه‌های اردوگاه و یکی از لشگرها بودند، اعلام شد که عقب بروند تا یکی از نیروهای اردوگاه مدار بندی کند، بعداً بچه‌های لشگر اظهار کردند که یک نفر که یک دست بیشتر نداشت، فتیله‌ها را بست و مدار را خیلی منظم و مرتب آماده کرد، که آن فرد، همین صادق آبادی بود. برای خود من در اوایل کار که سن کمی داشتم، یکی دوبار پیش آمد که از طرف علی مسوول شناسایی میدان مین شدم، در حالی که از همه کم تجربه تر و جدید تر بودم. در جریان پاکسازی میادین بستان، عده‌ای به علی گفتند که محمد توان این کار را ندارد، ولی علی من را فرستاد و کار هم انجام شد.» [۶۳] «۶-۵ ماه بود که به اردوگاه آمده بودم و نیروی تازه کار به حساب می‌آمدم، در یکی از روزهای خرداد سال ۶۳ علی طبق عادتی که داشت و برای کارها به نیرو مراجعه می‌کرد نه این که نیرو را به اتاق یا سنگر خود دعوت کند، به طرفم آمد و اول لبخندی زد و بعد خواست که وسایلم را جمع کنم و با «خدا مراد زارع» [۶۴] به تهران بروم برای دیدن آموزش انفجارات، تا این را گفت جا خوردم که چرا من؟ این همه نیروی قدیمی هست، ولی اصرار کرد و ما به تهران رفتیم و در پادگان خاتم الانبیاء آموزش دیدیم، یک ماه بعد هم همین آموزشها در اردوگاه توسط حسن صادق آبادی برگزار شد. رشد دادن نیروها از خصلتهای علی بود، فراموش نمی‌کنم که پیش از علمیات بدر، «مصطفی جعفرپوریان» [۶۵] که آن موقع ۱۹ سال بیشتر نداشت با حالت خاصی به من گفت که این برادر علی دست از سر من بر نمی‌دارد، وقتی برای جلسات به قرارگاه می‌رود، من را هم با خود می‌برد و به فرماندهان هم معرفی می‌کند، که این برادر مصطفی امید آینده گردان ماست.» [۶۶] اعتقادات او معتقد بود که جبهه به ما نیاز ندارد، ما نیازمند حضور در جبهه هستیم و بهترین کارها در جبهه، سخت‌ترین آنهاست و در همه حال، اصل و اساس کار، رضایت الهی است. «باید از خدا بخواهیم لحظه‌ای ما را به خودمان وانگذارد، اگر کسی تنها می‌شود، اگر آبرویی ریخته می‌شود، این ما هستیم که باید خط اصلی را فراموش نکنیم و فقط رضای خدا بر ایمان مطرح باشد، بگذار هر کسی ناراحت می‌شود، بشود ولی خدا راضی باشد، تحمل مصایب و مشکلات سخت است ولی در راه خدا از عسل هم شیرینتر است اری برای کسی که در آتش درد و غم می‌سوزد، سوختن، حیات اوست.» [۶۷] «مهمترین چیزی که ایشان چه در زندگی و چه در محل کار به آن اهمیت می‌داد، رضای خدا بود، اکثراً این جمله را تکرار می‌کرد: «الهی رضا برضائک و تسلیمماً لامرک» این یکی از وصیتهای او هم بود که این جمله را بالای قبرش بنویسند.» [۶۸] از نظر او، تخریب حقیقتی دارد که عبارت است از تخریب تمام مظاهر شرک، نفاق و ظلم، و مهمتر از معبرزنی و پاک سازی، تخریب نفس و درون است و اگر معبری هم باز می‌شود، باور کنیم که دست خدا در کار است. «محسن اسماعیلی» که بیش از دیگران بخصوص در روزهای آخر با علی هم صحبت بود، از روایات او می‌گوید: «روزهای آخر، یک روز بعد از نماز صبح، درحالی که قرآن می‌خواند از او سؤال کردم که شما همین طوری قرآن می‌خوانید یا آیات خاصی را انتخاب می‌کنید؟ جواب داد که هر وقت بخواهم قرآن را باز کنم، نیت می‌کنم و در پی این هستم که چه آیتی بر اساس این نیت می‌آید. نیت امروز من این بود که خدایا! من از اول جنگ، درس و خانه را رها کردم و برای رضای توبه جبهه آمدم، می‌خواهی با من چه معامله‌ای بکنی؟ این آیات آمد که کسانی که در راه ما مجاهدت کنند و از شهرشان هجرت نمایند، برای آنها اجری عظیم است.» جنگ در نظر علی از نعمتهای الهی بود که ثمره آن پیوند دو گروه زاهدان شب و شیران روز بود.» در این جنگ چیزی را به دست آوردیم که نداشتیم و آن وجود دو خصلت در یک شخص بود، نه شیران روز به تنهایی و نه زاهدان شب، بلکه شیران روز و زاهدان شب. در همه جای جبهه‌ها از این نیروها پیدا می‌کنید... وقتی وارد اردوگاه می‌شویم از بچه‌ها سؤال می‌کنیم که ایثار چیست؟ می‌گویند ایثار اصلاً وجود ندارد، ایثار یعنی گذشتن از چیزی که در ملکیت خودت است، اما ما از خودمان چیزی نداریم، آیا خودمان را انداختن روی مین و راه برای دیگران باز کردن ایثار است؟ این دست مال من نبود که قطع شد. از او می‌پرسیم شهادت را تعریف کن می‌گوید: شهادت یک وظیفه است. خداوند وقتی می‌فرماید بهترین افراد شهید می‌شوند

خوب مگر طی کردن این مراحل وظیفه ما نیست؟ مگر نباید صداقت، اخلاص، ایمان و شجاعت داشت؟ وقتی این مراحل طی شد، انسان به شهادت می‌رسد».[۶۹] بارها از زبان او شنیده شد که اخلاص در کارها رمز پیروزی است و اگر در عملیاتی با مشکل مواجه می‌شویم، علت آن را باید در کمبود معنویت جستجو کرد نه کمیت سلاح و تعداد نیرو. علت این که ما نمی‌توانیم برویم جلو و مانعهای جزئی جلوی ما را می‌گیرد، چیست؟ فکر می‌کنم فقط در کمبود برنامه ایمان و اعتقادمان باشد، یادم هست در سال ۵۹ در جلسه ای بعد از این که مطرح کردند هر کس مشکلاتش را بگوید، خب قاعدتاً اگر ما بودیم، می‌گفتیم چهار تا دوشیکا کم داریم، نیرو کم داریم، و این مال زمانی بود که بچه‌ها با «ام یک» حمله می‌کردند واقعاً باور نکردنی بود زمانی که کل نیروهای حمله کننده ۹۰ نفر بودند ۳۰ سپاهی و ۶۰ بسیجی که ۱۱۲ «پی ام پی» و خودرو را زدند ۴۰۰ عراقی را کشتند و ۶۰ اسیر گرفتند و فقط ۳ شهید دادند. وقتی اولین مسؤول لب به سخن گشود، گفت: هیچ چی کم نداریم جز یک چیز ان هم ایمان. وقتی می‌خواهیم عملیات کنیم، چقدر روی کیفیت نیرو کار می‌کنیم؟ و این که چقدر توکل به خدا داریم؟ فکر ما این است که هر تیب چقدر باید نیرو داشته باشد؟ در حالی که خدا در قرآن از ما (ان تنصرو الله) خواسته است حرکت از ما باشد تا برکت باشد، ولی اگر غش داشته باشیم ریا کردیم و خلوص نبود، دیگر نباید انتظار کمک داشت. مساله کانال و سیم خاردار چیزی نیست که این قدر شهید می‌دهیم تا پیروز شویم، ولی مساله این است که فلانی جبهه را به عنوان یک شغل انتخاب کرده، دیگری جبهه را به خاطر این که وقتی برگشت، بگویند فلانی هم جبهه رفته».[۷۰] در جمع تعدادی از طلبه های مدرسه عالی شهید مطهری، قبل از عملیات بدر، علی ضمن تشریح اهمیت کار تخریب در عملیات آتی به این نکته اشاره کرد که هر چه نیرو بیاید، مأموریت وجود دارد ولی آنچه مایه دلگرمی است این وعده قرآن است که هر نفر شما به قدر چندین نیروی دشمن کار آبی دارد. «روزی از او سؤال کردم که علی جان کسی هست که اگر روزی نباشد، جنگ بخوابد؟ گفت: بحمدالله هیچ کس، جنگ ما جز به خدا به احدی بستگی ندارد، گفتم: همه کشورها پشتیبان عراق هستند و ایران تنهاست، خندید و گفت: خدا بزرگتر است یا آمریکا؟ خدای ما همان خدای موسی است که فرعونیان را غرق کرد، البته به شرطی که ما مثل پیروان موسی باشیم». خستگی ناپذیر از امام صادق (ع) نقل شده، که: «اگر نیت قوی باشد، بدن احساس ضعف نمی‌کند» و علی حقیقتاً این گونه بود در بسیاری از مواقع در زمان انجام ماموریتها در ماشین به خواب می‌رفت تا کمبود استراحت را جبران نماید، مرور خاطراتش مصداق این نیت قوی و تحمل وسیع است: «یک شنبه ۱۱/۲/۶۲ در بروجرد جلسه‌ای بود بین مسؤولین مهندسی ارتش و سپاه شنبه ساعت ۱۰ شب از قرار گاه خاتم راه افتادیم، و من و صادق حسن سه نفری با توپوتا عازم شدیم با تمام سختی راه و بدی جاده ساعت ۴ صبح رسیدیم نماز صبح را در سپاه خواندیم و خوابیدیم. ساعت ۷ بیدار شدیم که جلسه ساعت ۸ بود ظهر یکشنبه به سمت اهواز حرکت کردیم و ساعت ۵/۸ شب رسیدیم، چون رمقی نداشتم، با شعار: اول وجود، بعد سجود موافق بودم، شام را خوردیم و نماز خواندم و از خستگی خوابم برد. صبح زود به سمت خط مقدم پاسگاه رشیدیه حرکت کردیم، از مهندسی اهواز تا آنجا دو ساعت راه بود. ظهر به سمت هویزه حرکت کردیم، ۳۰ کیلومتر دیگر طی کردیم، به بستان رسیدیم. ۱۶/۲/۶۲ صبح به سمت خرمشهر برای بازدید مقرر بچه‌ها رفتیم، تا غروب آنجا بودیم بعد به اهواز برگشتیم، در راه خوابم برد که با صدای ناگهانی ترمز از جا پریدم، دیدم الاغی خیلی باوقار در وسط جاده قدم می‌زند. صادق اگر چه ماشین را کنترل کرده بود ولی الاغ با آینه برخورد کرد و آینه شکست، ماشین از جاده خارج و یک طرفه شده بود... شنبه ۱۷/۲ به قصد انفجار تنگه سعده از مهندسی خارج شدیم، شب حدود ۲۰۰ کیلومتر راه تا اهواز برگشتیم، در ماشین خوابم برد، در اهواز بیدار شدم، پس از شام که تخم مرغ و خیار شور بود، نماز خواندم و خوابیدم... یکشنبه ۱۸/۲ ساعت ۵/۳ بعد از ظهر به سمت سوسنگرد حرکت کردیم و از آنجا به سمت خط رفتیم، شب در جنگل امغر خوابیدیم، رفتیم به چادر برادران تخریب تیب امام حسن (ع). داخل چادر از دست پشه نمی‌شد خوابید آمدیم بیرون، ناگهان یکی داد و فریاد کنان می‌دوید، عقرب نیشش زده بود، اینجا هم از ترس عقربها نمی‌شد خوابید ناچار شدیم رفتیم روی اسبابهای ماشین، با همه گرما خود را لای پتو

پیچیدیم. ولی نمی دانم از کجا پشه‌ها راهی پیدا می کردند و می آمدند زیر پتو و با ما کشتی می گرفتند نگذاشتند ما بخوابیم. ۵ دقیقه می خوابیدیم ۱۰ دقیقه دست و پا را می خاراندیم، ساعت ۱۲ بیدار شدیم، تصمیم گرفتیم برگردیم ولی دیدیم هر جا برویم همین است، تا صبح دست و پایمان مثل آبله بالا زده بود و سرخ شده بود، صبح که آفتاب زد، پست نگهبانی پشه‌ها تمام شد و تحویل مگسها دادند، یکی از برادران می گفت: نصف شب در سنگری بودم، دیدم صدای گریه می آید، فکر کردم نماز شب می خواند، سرم را از پتو بیرون آوردم یک دفعه پشه‌ها حمله کردند. بعد دیدم دوستم از دست پشه‌ها چاره‌ای جز گریه ندارد و در کشتی با پشه شکست خورده است... عبادت علاقه زیادی به دعای «اللهم طهر قلبی من النفاق و عملی من الریا و لسانی من الکذب و عینی من الخیانه» داشت و اکثراً در قنوت نمازها [۷۲] آن را می خواند، اهل تلاوت قرآن خصوصاً در تعقیب نماز صبح بود، همسرش این صحنه‌ها را بخوبی به یاد دارد: «قرآن زیاد می خواند، به ما هم توصیه می کرد، روی معنای آن هم خیلی تاکید داشت، مدتی با من مسابقه حفظ قرآن گذاشته بود. بعد از نماز صبح همیشه قرآن می خواند، گاهی بعد از نماز و قرآن به سرکارش می رفت و صبحانه نمی خورد. یک بار گفتم: خب قرآن را وقت دیگر بخوان تا به صبحانه برسی، گفت: قرآن صبح لذت دارد. خوب است روز را با قرآن شروع کنیم». یافتن علی در کنج خلوت معنوی کار آسانی نبود ولی گاهی عده‌ای با نگاه خود این لحظات تنهایی علی را صید کرده بودند. «یک شب خیلی خسته بودیم، تا ساعت ۱۱ در هویزه بودیم، کاری در اهواز داشتیم که حتماً باید به اهواز می آمدیم. ساعت ۵/۱ نصف رسیدیم، واقعاً خسته شده بودیم. تا رسیدیم، من یک پتو برداشتم و خوابیدم، با این که نه رانندگی کرده بودم و نه فشاری روی من بود. ولی دیدم علی که خسته تر از من بود، رفته بود وضو گرفت و نماز شب را شروع کرد. ترسیده بود بخوابد و بیدار نشود». [۷۳] «اهل نماز شب بود، چند روز قبل از شهادتشان که در باختران بودیم، نیمه های شب که بچه گریه می کرد بلند شدم، دیدم گوشه اتاق که تاریک بود گردنشان را کج کرده و راز و نیاز می کنند». [۷۴] «اخلاق» طوری با نیروها برخورد می کرد که هر کس احساس می کرد نزدیکترین فرد به علی است. جاذبه عجیبی داشت. بی جهت نبود که ایام عملیات با اشاره او همه بچه‌ها عازم منطقه می شدند، از دانش آموز و دانشجو گرفته تا افراد متاهل، که نمونه آن حاج آقا صالحی [۷۷] با پنج اولاد بود. اولین بار که علی را در تهران دیدم و قرار شد که اعزام شوم، آن چنان مرا تحویل گرفت که گویی یکسال است که رفاقت صمیمی داریم». [۷۸] «قبل از عملیات خبیر از نیروهای تازه وارد بودم و افراد را نمی شناختم، یک دفعه عقب استیشن نشسته بودیم و جایی می رفتیم، راننده، سرعت را زیاد کرده یا خلاصه کاری کرده که تکان شدیدی خوردیم، بلافاصله به راننده اعتراض کردم، ولی او چیزی نگفت، به اردوگاه که برگشتیم، راننده را به «صادق هلالات» نشان دادم و این که خواست حالگیری کند، اما حالش را گرفتم. صادق گفت که علی اهل این چیزها نیست، اینجا بود که فهمیدم به برادر علی تیکه انداخته‌ام! تا چند روز خودم را به او نشان ندادم تا این که یک روز علی به طرفم آمد، دستم را گرفت و گفت که آن روز تقصیر من بود، من باید عذرخواهی کنم». [۷۹] هنوز هم پس از سالها، صدای دلنشین و از سر صداقت و اخلاص و نگاه مهربان علی، در ذهن و دل برخی از نیروها مانده و همان شیرینی را دارد: «دو - سه ماه بود که در اردوگاه بودم و مأموریت به من نرسیده بود، ظهر یک جمعه که از نماز جمعه برگشته بودیم و من شهردار [۸۰] هم بودم، در نمازخانه اردوگاه، برادر علی کنارم نشست و گفت که اگر علاقه داری، وسایلت را جمع کن که یک ساعت دیگر، راهی غرب هستیم. برای من به عنوان یک نیروی جدید گردان خیلی جالب بود که فرمانده آن مرا صدا نکرده و خودش به سراغم آمد. در مسیر راه وقت غروب، علی به بچه‌ها گفت برای شام جلوی یک رستوران نکه می دارم، وقت شام که شد ماشین را جلوی یک رستوران نکه داشت و در کنار ماشین کنسروهای ماهی را باز کردیم و خوردیم». [۸۱] «حدود پنج ماه بود که از پیش علی به تهران آمده بودم، وقتی که برگشتم تا چشم علی به من افتاد، با یک حالت خاص و جملاتی که خیلی به دلم نشست، گفت: «اسرافیل! خیلی دلم برایت تنگ شده بود، این جمله را ممکن است ما بارها از افراد بشنویم، ولی از زبان علی لطف دیگری داشت و تا علی را کسی ندیده باشد، آن را درک نمی کند. علی با صحبت‌های خود، افراد را جذب می کرد، بلکه از این

بالا-تر، یک شب در جمع دوستان، یکی از وضع گردان گله کرد و اظهار داشت که قصد دارد انتقالی خود را بگیرد. ما پیشنهاد کردیم که با علی هم مشورت کند، تا این را گفتیم، جواب داد که پیش علی نمی‌روم، چون او با حرفهایش جادو می‌کند، اتفاقاً به خاطر علی از گردان انتقالی نگرفت» او هیچ‌گاه خود را جدا از نیروها نمی‌دانست و اگر جلسه یا مأموریت خاصی نداشت، حتماً در کنار نیروها بود و در معمولی‌ترین کارها مثل بازی فوتبال هم با آنان همراهی می‌کرد، همین باعث شده بود که برخی افراد فرمانده تخریب را نشناسند. «در روزهای اول که اردوگاه بنا شده بود، گروهی از تلویزیون برای ساخت برنامه‌ای آمده بودند، یکی از روزها فردی از گروه آنها جلوی تویوتا نشسته بود، علی هم عقب ماشین، مدتی که گذشت، آن شخص، از راننده سؤال کرد که فرمانده شما چرا نمی‌آیند که حرکت کنیم؟ راننده گفت که فرمانده ما قبل از شما آمده است». [۸۲] علی علاوه بر آن که فرمانده نیروها بود، خود را در قبال آنها مسوول هم می‌دانست لذا هیچ احساس برتری بی نسبت به نیروها نداشت. «در عملیات فتح ۱ در داخل عراق، شبی که درخانه یکی از کردها می‌خوابند، هوا خیلی سرد و پتو هم کم بوده است، علی با علم به اینکه اگر بین بچه‌ها باشد حتماً یک پتو به او خواهند داد، به پشت بام می‌رود و تا ساعتها در سرما و برف قدم می‌زند. هنگام برگشت هم هلی کوپتری برای برگرداندن فرماندهان به منطقه رفته بود، ولی علی که سرما هم خورده بود، سوار نشده بود، گفته بود این عزیزان در سرما و سنگلاخ و برف پیاده بروند و من سوار شوم، وقتی هم که به ایران برگشتند، تقدیر نامه قرارگاه را پاره کرد، و سکه طلا را پس داد و فقط کتاب هدایی را برداشت». [۸۵] علی در عین حال که به بیت المال بسیار اهمیت می‌داد و اگر پولی هم از قرارگاه به گردان داده می‌شد، در خرج آن بسیار محتاط بود و معمولاً آخر سال مقدار زیادی اضافه می‌آورد، با تاسیس قرض الحسنه در گردان و کمکهایی که از پدرش می‌گرفت، مشکلات مالی نیروها را هم حل می‌کرد، در یک نوبت که به منزل یکی از شهدای گردان در یکی از روستاها رفتیم و علی از وضع نامساعد مالی آنها مطلع شد، دستور داد سریعاً یک یخچال و مقداری وسایل زندگی برای منزل شهید بردیم». جالب این که با وجود صندوق قرض الحسنه در گردان، گاهی علی با وجود داشتن زن و فرزند، مشکل جدی مالی پیدا کرد، و کمتر کسی از آن خبردار می‌شد، یکی از نیروها تعریف کرد: «در سال ۶۴ علی با دوربین من تعدادی عکس خانوادگی گرفت و بقیه فیلم هم در گردان مصرف شد، موقع ظهور فیلم، قرار شد که علی این کار را بکند، مدت‌ها طول کشید. تا این که علت تأخیر را سؤال کردم با اکراه و خصوصی جواب داد، که پول ندارم، در حالی که در آن زمان هزینه آن حداکثر ۲۵۰ تومان بود». فکر خلاق طراحی جنگ افزارهای مورد نیاز در انجام عملیات از ویژگیهای دیگر علی بود، تهیه فرش برزنتی برای گستردن روی سیم خاردار، آتش بار آرپی جی، موشک برای انهدام دژ دشمن، سیم خاردار بر هیدرولیکی و تهیه انواع تله های انفجاری، از آن جمله‌اند، نیروهای اردوگاه به یاد دارند که بعضاً فرماندهان ارتش و سپاه از جمله امیر سپهد صیاد شیرازی [۸۶] و امیر حسنی سعدی از نیروی زمینی ارتش، برای دیدن طرحهای او در اردوگاه حاضر می‌شدند. «وقتی به اردوگاه رفتیم، به خاطر تجربه ای که در امور فنی داشتیم، علی خیلی از طرحها را به من پیشنهاد می‌کرد. سوله‌ای را هم برای این کارها اختصاص داده بود. اوایل، برش دادن مینها برای آموزش بهتر آنها را مطرح کرد که انجام می‌دادم. بعدها در سال ۶۵ که قضایای عملیات برون مرزی مطرح شد، یک بار طرح ساخت بمب ساعتی مخصوصی را به من گفتم که موتور ساعت آن را هم تهیه کرد، ولی به انجام نرسید، طرح دیگری در مورد نارنجک انداز داشت که نارنجک در یک محفظه‌ای روی اسلحه، نصب و با فشنگ گازی شلیک می‌شد، در مورد ضد هوایی ها هم خیلی فکر می‌کرد که هواپیماها نتوانند روی آنها قفل کنند و امکان شلیک به آن از بین برود. از جمله آخرین طرحهای او هم تهیه بمب های مثلی شکل برای کار راحت تر روی تاسیسات نفتی بود که مقداری ورق آلومینیوم آورده بود و من خرجهای C۴ را با همان شکلی که در نظر داشت، برای نصب روی دکلها و ... آماده کردم». [۸۸] در کنار این طرحها، با مطالعه منابع متعدد مهندسی ارتش و جمع بندی تجربیات خود جزوات جنگ مین را آماده کرد که در نوع خود بی نظیر بود. [۸۹] از جمله ویژگیهای مجموعه تحت امر علی، برخورداری از بخش «اطلاعات رزمی» بود که نقطه شروع آن از ابتدای سال ۶۲

بود. «بخش زیادی از خطوط مرزی از نظر وجودمین پاک سازی شده بود، در یکی از جلسات مشترک سپاه و ارتش که توامان مسوولیت پاکسازی جنوب را بر عهده داشتند، صحبت از آمار فعالیت به میدان می‌آید. نیروهای ارتش به واسطه سالها آموزش کلاسیک به نقشه‌ها و کالکهای خود در مورد میداین مین استناد می‌کنند، ولی علی با وجود فعالیت بسیار گسترده تر، چیزی برای استناد در دست نداشت. همین امر باعث شد که جرقه اطلاعات رزمی در ذهن علی بزند و چند نفر مأمور تهیه نقشه میدان با ذکر مختصات کامل آن شدند. برای نیروها خیلی مساله واضح نبود و اهمیت آن را نمی‌دانستند، ولی علی توضیح داد که میدان، خودی باشد که تهیه نقشه بسیار ضروری است چون آرایش آن در موقع پاکسازی یا عبور باید در دست باشد، اگر میدان دشمن هم باشد برای پاکسازی باید آرایش میدان را بدانیم و حداقل فایده آن این است که بعدها به عنوان سندی در تاریخ جنگ خواهد ماند.» [۹۰] «هیچ یگان تخریبی در سپاه، اطلاعات رزمی نداشت، بجز یگان علی، در مدت کوتاهی کلی کتاب و جزوه هم گرد اوری شد. یکی دیگر از کارهای آن، ضبط خاطرات نیروها از عملیات و پاکسازی‌ها بود که شاید در این ایام که سالها از جنگ می‌گذرد، آنقدر که در بخش مهندسی و خصوصا تخریب سپاه اسناد از این دست است، در بخشهای دیگر نباشد.» [۹۱] «آنقدر این بخش از کار با کیفیت انجام می‌شد که در فو شاهد بودم نیروهای ارتش از علی تعدادی نیرو برای ثبت میدان مین درخواست کردند.» [۹۲] «شجاعت برای اثبات شجاعت علی کافی بود که یک بار با او در عملیاتی شرکت کنی، او بارها می‌گفت که «وقت عملیات هر چه جلوتر می‌روم، بیشتر احساس آرامش و امنیت می‌کنم». علت آرامش او در این عرصه‌ها، ایمان او به درستی عمل و ادای تکلیف الهی و اعتقاد راسخ او به تاثیر آیات الهی و ادعیه و ائمه معصومین (ع) بود. او همواره بر حرز امام جواد (ع) به عنوان یکی از عوامل مصونیت در مقابل خطرها تأکید می‌کرد و آن را همراه خود داشت.» (سال ۶۴ که نیروها برای عملیات محدود برون مرزی به قرارگاه رمضان در نقده مأمور شدند، برای سرکشی از آنها از اهواز راهی نقده شدیم یکی دو ساعت قبل از غروب به باختران رسیدیم، اولین پلیس راه جلوی ما را گرفتند و تأکید کردند که تامین جاده وجود ندارد و حرکت به سمت نقده ممنوع است، علی گفت که ما می‌رویم و مسوولیت آن هم با خودمان و راه افتاد. وقتی علت را پرسیدیم، اظهار داشت که به نیروها قول داده‌ام امشب به آنها سر بزنم و جلسه‌ای با مسوولین قرارگاه دارم. علی با سرعت ۱۵۰ کیلومتر درجاده کوهستانی حرکت می‌کرد، اسلحه را هم به دست من داده بود که اگر چیز مشکوکی دیدم معطل نکنم من اضطراب داشتم، ولی علی آرام بود و به توکل به خدا اشاره می‌کرد الحمدلله اتفاقی نیفتاد و اول شب رسیدیم... یک بار دیگر در مهر سال ۶۳ به اتفاق علی، «خدامراد زارع، رضا بورقانی، جعفر قربانی و مرتضی صالحی، با یک تویوتای کالسکه‌ای راهی منطقه عملیات میمک شدیم چون به منطقه و موقعیت نیروها آشنا نبودیم، یک لحظه احساس کردیم که در مقر عراقیها هستیم و پرچمهای آنها را هم که روی تانک‌ها بود می‌دیدیم شاید به خاطر آنکه آنها هم از این تویوتا ها داشتند جلب توجه نکرده بودیم راه برگشت نداشتیم، چون دور زدن ماشین بیشتر، جلب توجه می‌کرد. علی گفت: سریع کالکها را ریز ریز کنی و بخورید، اگر اسیر شدیم بگوئید که ما سربازیم، این هم فرمانده ماست، این حرفهارا می‌زد و به سمت جلومی‌رفتیم که به آخر مقر آنها رسیدیم، علی دائم آیه «وجلعنا من بین ایدیهم سدا» را می‌خواند، آخر مقر دو - سه ردیف مین و المر کاشته بودند که سریع رضا و خدامراد پیاده شدند و مسیر چرخ ماشین را پاک کردند، به محض اینکه از مقر خارج شدیم، عراقی‌ها متوجه شدند و تیراندازی شروع شد ولی به لطف خدا و سرعت خیلی زیادی که علی به ماشین داد، از تپه ماهورها رد شدیم و به سنگرهای خودی رسیدیم.» [۹۳] «به اتفاق علی می‌خواستیم از دو آب به نوسود برویم، حرکت کردیم، ولی خیرنداشتیم که مسیر ما درتصرف ضد انقلاب است حدود ۵ کیلومتر که رفتیم، عده‌ای مسلح جلوی ما را گرفتند و عقب تویوتا سوار شدند، کاملاً وضع منطقه دستمان آمد، علی قبول نکرد که برگردد و تأکید دائم بر توکل به خدا داشت ۱۰ کیلومتر جلوتر این عده پیاده شدند تا به مقرر بروند، از این جا به بعد، من عقب نشستم که با کلاش تا حدی بتوانم با حمله احتمالی مقابله کنم، به لطف خدا اتفاقی نیفتاد، وقتی به مقصد رسیدیم، باور نمی‌کردند که ما از این مسیر آمده‌ایم در طول

مسیر من دلهره داشتم ولی علی خیلی راحت بود». [۹۴] کاک علی در اوایل سال ۶۵ شهادت ۴ نفر از نیروها که به منظور انهدام جاده‌ای در جزیره جنوبی مجنون اعزام شده بودند، موجب تأثر شدید نیروهای گردان و علی گردید، اگر چه علی در آن ایام در اردوگاه نبود ولی پس از بازگشت، تأکید زیادی بر تجسس برای یافتن جنازه یوسف و محسن داشت. [۱۵۴] برای این عزیزان مراسم بزرگداشتی در مسجد فاطمیه تهران برگزار شد که علی سخنرانی مفصلی در مورد روایات نیروهای تخریب و شهادت کرد. پس از آن خبر رسید که علی قصد اعزام به تیپ ویژه پاسداران در باختران را دارد، که جمع زیادی از نیروها او را همراهی کردند. «تیپ تازه تأسیس بود که قصد داشتند تحت امر قرارگاه رمضان سلسله عملیات برون مرزی انجام دهند، فرمانده تیپ یکبار صحبت از نیروی خوب جنگی کرد، به او علی عاصمی را معرفی کردم که بعد با هم صحبتی کرده بودند و علی راهی تیپ شد». [۱۵۵] عمده نیروهای زبده قدیمی تخریب دور علی جمع شدند که مقر آنها هم در «تنگه کنشت» در منطقه کوهستانی طاق بستان در باختران در نظر گرفته شد. در همان ابتدای استقرار تعداد زیاد عقب‌بهای محل توجه نیروها را جلب کرده بود. علی مجموعه‌ای از آموزشها را برای نیروها در نظر گرفت. بخشی از آن انفجارات، خصوصاً انهدام تأسیسات نفتی بود که حتی برای چند روز نیروها را از باختران تا فاو در جنوب خوزستان آورد تا آموزشها واقعی تر باشد. بخشی دیگر حرکت براساس گرا و با استفاده از قطب نما در ارتفاعات بود که طراحی ۳ مسیر برای گروههای سه گانه و انتخاب مقصد برای هر کدام و انجام دادن چند انفجار در مقصد به طور کامل توسط علی انجام شد که نیروها پس از نماز مغرب حرکت کردند و برای نماز صبح به مقر برگشتند. برنامه معمول هر روز صبح هم راهپیمایی و کوهپیمایی چندین کیلومتری در اطراف بود، تقریباً چند روز پیش از ورود به خاک عراق، راهپیمایی ویژه‌ای برگزار شد که نکات قابل توجهی داشت: «غروب یکی از روزهای شهریور از نقطه‌رهایی شروع به راهپیمایی کردیم، تصور نمی‌کردم که تفاوت چندانی با راهپیمایی های روزهای گذشته داشته باشد چند ساعت اول را هم به راحتی پشت سر گذاشتیم و حدود ساعت ۱۲ شب مسیر حرکت از میان قبرستان زباله شهر باختران می‌گذشت که از بوی خوش آن! مدت‌ها بهره‌مند شدیم! از آن منطقه روح افزا که دور شدیم، چشم‌ها کم‌کم سنگین و پاها و دستها کم‌قوت شدند، شاید ساعتی راه می‌رفتیم و علی اجازه فقط پنج دقیقه استراحت می‌داد. اولین نشانه صبح که هویدا شد، علی فرمان توقف جهت اقامه نماز داد که گمان کنم با تیمم بود و البته به جماعت. صبحانه مقداری نان و خرما و آب بود. گرمای آفتاب که روی صورتمان نشست، تازه موقع بالا رفتن از ارتفاعات بسیار بلند بود که اگر از آنها می‌گذشتیم، سرازیری آن طرف خود به خود ما را به نقطه الحاق می‌رساند، دیگر رمقی نداشتیم و گاهی پا که روی سنگی می‌گذشتیم، با رغبت تا چند متر پایین تر اسکی می‌کردیم. گرسنگی و تشنگی را هم به این خستگی اضافه کنید، اما در همان حال به علی که نگاه می‌کردم، آرام ولی متین و بدون وقفه بالا می‌آمد، در حالی که او ترکشها و آسیبهای متعددی از سالهای جنگ بر بدن داشت، گاهی او جلوتر می‌رفت و ما از عقب. نهایتاً بعد از ۲۴ ساعت به مقر رسید علی از فرط خستگی در گوشه سوله افتاد آیا علی با آن بدن اصلاً نیازی به این راهپیمایی داشت؟ اگر او با نیروها همراه نمی‌شد، کسی از او خرده می‌گرفت؟ در آن ۲۴ ساعت حدوداً یک دور شهر باختران را از جاده و بیابان و کوه، طی کرده بودیم» [۱۵۶] جالب اینکه در آن ایام با وجود خستگی زیادی که به نیروها عارض می‌شد، عقب‌بهای محل، امکان استراحت با خیال آسوده را هم از آنها سلب کرده بود، گاهی اتفاقات جالبی هم رخ می‌داد: «سوله کوچکی در کنار محل استقرار بچه‌ها بود که به خاطر نگهداری آب میوه و... خیلی در نظر بچه‌ها عزیز بود! یکی از شبها علی به تنهایی در آنجا خوابیده بود، محسن گردان صرحی [۱۵۷] هم برای تهجد به این محل رفته بود. محسن در حین نماز متوجه عقب‌بهای در نزدیکی علی می‌شود که چند بار با حرکت پا سعی می‌کند آن را دور کند، در همین گیرودار، عقب‌بهای دور می‌شود ولی پای محسن را نیش می‌زند که کارش به درمانگاه کشیده می‌شود». [۱۵۸] در همین ایام تعداد محدودی از نیروها برای شناسایی کیلومترها مسیر عملیات برون مرزی، روانه داخل عراق شدند. «ابتدا به سردشت آمدم و عقبه ای برای تیپ ویژه پاسداران درست کردیم و از همان نقطه مزی وارد عراق شدیم، از نیروهای تخریب در این محور، فقط من

بودم، کل منطقه کردستان عراق در اصطلاح خودشان به چهارمال بند تقسیم شده بود، که کار من به همراه ۱۰۰۰ نفر از کردهای عراق که همکار من شده بودند در حدود ۱۰۰ قاطر کرایه کرده بودیم کرایه کرده بودیم که مهمات را حمل کنند، دائماً تردهای چند کیلومتری داشتیم، که البته عمده آن در شب انجام می‌شد، در مال بند ۴ یک قرارگاه درست کرده بودیم، و یک گروهان هم مسئولیت حفاظت ما را برعهده داشت. به نحوی هم هر روز گزارش کار را به ایران منتقل می‌کردیم. بعد از مدتی به ایران برگشتیم، که نیروهای تخریب به فرماندهی علی عازم عملیات فتح ۱ بودند. قرار شد برای آنها در مسجد پادگان سردشت صحبت مختصری بکنم تا به حال و هوای داخل عراق و مسائل نظامی و سیاسی کردهای عراق آشنا شوند، البته شناسایی هایی که گروه ما کرده بود، مقدماتی برای عملیات فتح ۴ شد و شناسایی فتح ۱ توسط دوستان دیگر انجام شد. [۱۵۹] علی به عنوان فرمانده یکی از گردانهای عملیات فتح ۱ (که بار اصلی عملیات هم بر عهده آنها بود) خاطرات شیرینی از کیلومترها پیشروی در خاک دشمن نقل کرده است. «از یک سال ونیم پیش بود که تصمیم به نفوذ در خاک عراق گرفته شد. کرکوک، گلوگاه دشمن بود، آنها به اقتصاد خود می‌بالیدند و ثروتی هم جز نفت نداشتند، پالایشگاه نفت عراقی ها در شمال است. از صبح تا شب هم انجا گشت هوایی داشتند، دو تا دور کرکوک، سایت‌های موشکی مستقر بود و جاسوسهایشان هم جلوتر از خط پدافندی، در شهرها و روستاها پخش بودند. ما تجربه عملیات برون مرزی نداشتیم و بچه‌ها هم آموزشهای پارتیزانی ندیده بودند. شناسایی های ما از چهارماه پیش تر شروع شده بود. در همان ایام وقتی هواپیمای ما را در خاک عراق زدند و خلبان بیرون پرید، نیروهای بسیجی او را تحویل گرفتند و پناه دادند که موجب بهت و حیرت خلبان شده بود، بعد هم خلبان را راهی ایران کردند. بعد از شناسایی، حمل مهمات به منطقه کرکوک شروع شد، آن هم نه تفنگ و فشنگ، بلکه خمپاره ۱۲۰ و ادوات پر حجم شما تصور کنید چه مشکلاتی وجود داشت؟ هر قاطر حداکثر ۶ گلوله حمل می‌کرد، تعدادی از قاطرها هم فقط آذوقه حمل می‌کردند، مسیر نیروها هم از میان روستاها بود، راه عبور هم فقط یکی نبود و برخی از مسیرها گاهی ۱۰۰ کیلومتر باهم فاصله داشت. در یکی از محورها باید از دریاچه ای عبور می‌کردیم که چندین برابر هور وسعت و عمق و سرعت داشت و کمترین عرض آن یک ساعت راه با قایق موتوری بود. مسیر دیگر رودخانه ای با عمق ۵/۱ متر بود، ما که نمی‌توانستیم پل بزنیم، کل مسیر هم ۴۰۰ کیلومتر بود، البته از روی نقشه هوایی ۱۵۰ کیلومتر بود، ولی در روی زمین حدود ۳ برابر می‌شد، قرار بود از ۴۵ روستا عبور کنیم، آن هم با کلی آدم. قبلاً به نیروها گفته بودیم که کسی فارسی حرف نزنند، در مسیر اولین روستا که مسیر کمونیستها بود، خود را کمونیست ترکیه معرفی کردیم، دو تا دو تا وارد خانه ها شدیم، صاحبخانه تا ما را دید، گفت که قیافه شما داد می‌زند ایرانی هستید، بعد هم گفت که شما اصلاً اخلاق و رفتارتان به کمونیستها نمی‌خورد، آنها به زور وارد خانه اهالی می‌شوند و مردم را اذیت می‌کنند، ولی شما... در برگشت، آنها پذیرایی مفصلی از بچه‌ها کردند، به حدی که ساعت ۳ نصف شب برای ما بوقلمون سرخ کردند. در یکی از روستاها پیر مردی که فارسی بلد بود، می‌گفت که ۱۵ سال است که اینجا هستم، گفتیم موقع برگشت با ما به ایران بیا، آب و هوایی عوض کن، گفت امام گفته تا صدام هست، جنگ هم هست، اگر صدام رفت، من می‌آیم. در ۳ کیلومتری سلیمانیه، وارد منزل یک روستایی شدیم، روی دیوار عکس یک افسر عراقی با سیل‌های کلفت بود. ترسیدیم، به بچه‌ها گفتیم آماده فرار باشید. قرار شد بعد از شام فرار کنیم صاحبخانه متوجه شد و گفت این عکس برادرم است که الحمد الله خدا را صد هزار مرتبه شکر به دست ایرانی‌ها اسیر شد! ساعت ۲ بعد از ظهر به جاده آسفالت‌ه اصلی سلیمانیه رسیدیم، دیدیم اگر ۱۵۰ قاطر و ۶ تراکتور همراه از جاده عبور کنند، ترافیک سنگینی ایجاد می‌شود و لو می‌رویم، سر و ته جاده را بستیم و به سرعت عبور کردیم. هنوز ۱۵ روز به عملیات مانده بود، در منطقه‌ای استقرار پیدا کردیم که کلی پایگاه کمونیست و مجاهد و حزب کارگر و ... وجود داشت. یکی از مسیرهای عبوری از داخل یک پادگان می‌گذشت، پول زیادی به راهنما دادیم که یک ربع آنجا را تخلیه کند که همین کار را کرد و ما رد شدیم. گاهی در طول مسیر، منافقین گزارش ما را به عراق می‌دادند، یکی از آنها به یکی از بچه‌های ما گفته بود: ادا در نیار بچه تهرونی [۱۶۰] گاهی سه شبانه

روز غذای کافی نمی‌خوریم. عراق، از کلیات عملیات اطلاع پیدا کرده بود ولی جزئیات را نمی‌دانست، محافظین کرکوک را هم زیاد کرده بود و اعلام شده بود که جایزه اسارت هر ایرانی ۲۵۰۰۰۰۰ تومان. وضع طوری شده بود که تقریباً یقین کردیم برگشتی در کار نیست مدام دعا و توسل و درخواست از خدا داشتیم و وقتی به قرآن تفأل زدیم، دستور به توکل آمد. تعدادی ماشین در جاده سلیمانیه مصادره و حرکت کردیم و در روستایی در ۵ کیلومتری کرکوک مستقر شدیم. اهالی آنجا همه طرفدار صدام بودند، لذا با نیروها کل روستا را محاصره کردیم و اجازه ندادیم کسی از منازل خارج شود. هلی کوپترها دائماً پرواز می‌کردند تا ردی از نیروهای ما به دست آورند. در طول این چند هفته، نه نماز جماعت داشتیم، نه صوت قرآن و آن چه به گوش می‌رسید، بیشتر موسیقی و آواز بود، ولی درعین حال مردم علاقمند به انقلاب بودند و حتی در خواست می‌کردند که دفعه بعد روحانی با خودتان بیاورید. در موعد عملیات قرار شد ۴ هدف را با دو قبضه مینی کاتیوشا و خمپاره بزیم، هدفهای ما هم سایت موشکی و مقر منافقین بود که اتفاقاً همان شب گرد همایی داشتند، یک هدف دیگر، مقر آموزش قوای خاص عراق بود... به ایران که بر می‌گشتیم، از روی قاطر پای مصنوعی یکی از برادران افتاد. کردها خیلی تعجب کرده بودند که این همه راه چطور آمده است؟ قدر ایران را بیشتر دانستیم وقتی به اینجا رسیدیم» [۱۶۱] اما خاطرات دوستانی که با علی در این عملیات بودند، در مورد فرمانده خود بسیار شنیدنی است: «پیش از ورود ما به عراق، مقداری مهمات و مواد غذایی از طریق کردها و محللهای از پیش تعیین شده منتقل شد مواد منفجره و تعدادی نارنجک در لابلای گونی‌های سبب زمینی و پیاز جاسازی شد و از طریق یک خط به صورت قاچاق منتقل گردید، هنگام عصر، علی اعلام حرکت کرد که از آخرین نقطه مرزی که روستایی به نا «بتوش» در سردشت بود، حرکت کردیم و شب به ارتفاع بلندی رسیدیم، آن شب بیسکویت و کنسرو لوبیا شام ما بود، هوا بسیار سرد بود و تا نیمه‌های شب باید منتظر می ماندیم علی یک راه ابتکاری خوب جلوی ما گذاشت، به این ترتیب که تعداد زیادی از گونی‌های پارچه‌ای روی زمین را به عنوان پتو به ما پیشنهاد کرد، که پاها را در یک گونی و سر تا کمر در یک گونی دیگر می‌کردیم، چرت مختصری زدیم، نیمه‌های شب علی ما را بیدار کرد، به دو گروه تقسیم شدیم. گروه اول که تعداد بیشتری بودند بلافاصله راه افتادند و بقیه قرار شد که به اتفاق تعدادی از کردهای عراقی که متخصص هدایت قاطر بودند، حرکت کنند، بردن قاطرها واقعاً مهارت می‌خواست والا از اوج کوهها به دره‌ها سقوط می‌کردند. علی سفارش کرده بود که وقتی آنها را در کنار روخانه مرزی دیدیم، حرکت کنیم. آنها را در حال نماز کنار رود دیدیم که جمع ۴ نفره ما، حرکت را آغاز کرد. به روخانه که رسیدیم، در حین عبور، تعدادی از قاطرها با بار پتو در قسمت عمیق رفتند که پس از بیرون آمدن به خاطر سنگینی پتوها افتادند و ما مجبور شدیم بارها راباز کرده و در زیر آفتاب بهن کنیم. یکی از قاطرها را هم آب برد. مسیر بعدی سینه کش عظیمی بود که هم نفس ما را گرفت و هم سه قاطر را به ته دره فرستاد، ساعتها طول کشید تا به روستایی زیویبی رسیدیم و کردها با آب گوجه و پیاز از ما پذیرایی کردند. رئیس آنها به نام «کاک عمران» خیر داد که «کاک علی» و نیروها باعتر [۱۶۲] به سمت «الاق لو» در مسیر سلیمانیه حرکت کردند و ما باید پیاده به دنبال آنها برویم، مسیر را ادامه دادیم. هر دو ساعت به محوطه‌ای می‌رسیدیم و بلد ما عوض می‌شد، آنها تازه نفس بودند و ما دائم در مسیر، تا غروب راه رفتیم. یادم هست که «جعفر هلالات» [۱۶۳] دیگر نای حرکت نداشت، بالاخره به «الاق لو» رسیدیم، باز اینجا گفتند که «کاک علی» به سمت باغ «سمر» قرار گاه طالبانی رفته است. احساس کردیم که نقشه‌ای برایمان کشیده اند و در اولین شب استقرار در خاک عراق و دور از دوستان، وحشت کرده بودیم جعفر می‌گفت که اسلحه‌ها را آماده کنید، ما تاکید کردیم که حتماً باید به کاک علی برسیم، بعد از تماس با بی سیم قرار شد به خانه کدخدا برویم. که من و سه نفر ایرانی همراه به منزلش رفتیم و نخود پخته میل کردیم، یک ساعت بیشتر نمانده بود که تویوتا لندکروزی آمد و ما را به سمت «کاک علی» برد. در کوره راه‌ها با سرعت و مهارت می‌رفت و با یک نوار آهنگ ایرانی از ما پذیرایی می‌کرد. یک ساعت در راه بودیم که به دو عتر رسیدیم، علی را در زیر نور شناختیم که خسته بر روی یکی از آنها نشسته بود و معلوم شد که سواره رفتن آنها با پیاده رفتن ما چندان تفاوتی نداشته است. ما

زودتر به «یاغ سمر» در اتاقی که به ما دادند، گرمترین و نرمترین جا را برداشتیم، برای نماز صبح که برخاستیم علی را ندیدیم، نگران در پی او رفتیم که او را در گوشه‌ای از محوطه درازکش بر روی چند بلوک سیمانی با دو کتانی در زیر سر پیدا کردیم. او به خاطر کمبود جا و راحتی بچه‌ها تمام شب را در سرما گذرانده بود، برآستی که فنون غافلگیری را بخوبی بلد بود شبی دیگر پس از ۲۰ ساعت پیاده روی، به روستایی رسیدیم که مسجد کوچک ولی سردی داشت. شام هم نداشتیم، کردها درب منازل را می‌زدند و اعلام «توزیع» می‌کردند، یعنی اهل خانه باید میهمانان کردهای اتحادیه میهنی را پذیرا باشند، هرچند نفر داخل یک خانه رفتیم که گرمای آن در قیاس با مسجد دلچسب بود، ساعت ۳ نیمه شب بود، اهل منزل از خواب بیدار شده بودند و کمی هم از ما می‌ترسیدند، هنوز نیم ساعت نشده بود که علی آمد و اعلام کرد که همگی به مسجد برگردیم، چرا که دل او رضایت به این مردم آزاری نمی‌داد. فقط درخواست کرد که مقداری غذا بدهند که آنها هم نان و پیاز دادند. تعداد بسیار کمی هم پتو رسید که اصلاً کفایت نمی‌کرد، علی تا یک ساعت تلاش نمود که از هر پارچه در دسترس، بستری برای بچه‌ها فراهم کند، خود او هم زیلویی روی دوش انداخت و تا صبح نگهبانی داد. ما یقین داشتیم که دشمن باتمام قوا در تعقیب ماست، لذا توقف ما خیلی کم بود. نیمه شب در نزدیکی مرز به جایی رسیدیم که روی تکه چوبی نوشته شده بود «هوتیل کوردستان» علی تا این را دید، اظهار کرد که اینجا ۵ ستاره اس و وارد شدیم. هر کدام یک تشک لاغر ابری نیم متری با یک پتوی پاره گرفتیم تا چرتی بزنیم، محسن گردن صراحی خواب ما را به هم زد و به خاطر ماه گرفتگی، همه را به نماز آیات دعوت کرد. بعد از آن هم به توصیه علی قرار شد به نوبت نگهبانی بدهیم. او اظهار کرد که اول من بیدار می‌مانم چون اگر خوابم ببرد بیدار شدنم مشکل است خوابیدن ما همان بیدار شدن در وقت صبح همان همه از هم پرسیدند چرا برای نگهبانی بیدار نکردی؟ معلوم شد که علی تا صبح به تنهایی نگهبانی داده است. صبحانه به اتفاق خوردیم البته به قسمت خاویار و راه افتادیم، تا بعد از ظهر در راه بودیم و هیچ غذایی نخورده بودیم. علی پیشاپیش می‌رفت، متین اما آرام و لنگان، راه رفتنی خاص با آن بدن مجروح که گفتنی نیست باید دیده باشید. تا این جا حدود ۳۰۰ کیلومتر راه آمده بودیم اما گلوله ای نداشتیم هر جا علی بود همه چیز بود گرسنگی طاقت همه را برده بود علی تصریح کرد تا اولین قرارگاه مرزی خبری از غذا نیست مگر خداوند تفضلی کند. به دوراهی رسیده بودیم و در تشخیص راه درست، دچار اشتباه شدیم علی یکی از راهها را نشان داد و براه افتادیم هنوز در اول مسیر بودیم علی به زمین اشاره کرد روی خاک سفت کوهستان مقدار زیادی پسته ریخته بود ظاهراً اکراد که قاجاق از ایران به عراق برده بودند بار پسته شان سوراخ شده بود و به هر حال سد جوع شد و شکم چند رزمنده از قارو قور افتاد. در وسط رودخانه مرزی بودیم که هواپیماها و هلی کوپترهای عراقی برای لحظاتی منطقه را مورد حمله ویژه با کالیبر قرار دادند بالاخره به ایران رسیدیم همه به خاک افتادیم و آنرا غرق بوسه کردیم ادامه مسیر، سربالایی تندی بود که به توصیه علی و برای مصونیت در برابر هلی برن احتمالی دشمن، بدون توقف آن را طی کردیم. نهایتاً هنگام شب به پایگاه داخلی مرز رسیدیم، غذای گرمی به ما دادند که خیلی چسبید، هر کدام به اندازه چند نفر خوردیم و سریع به سمت سردشت روانه شدیم، هدایایی به ما دادند که عبارت بود از یک گونی محتوی یک پتو و یک رادیو و تقدیرنامه با اشتیاق تمام به حمام رفتیم تا پس از حدود ۴۰ روز آب گرمی بر تن خسته خود بریزیم و کوهی از چرک را بشویم» [۱۶۴] پس از عملیات، بمباران شهرهای مسکونی بویژه شهرهایی که نقش پشتیبانی از جنگ را داشتند شدت گرفته بود، که باخترا از جمله این اهداف بود، اولاً دشمن در عملیات فتح ۱ علاوه بر این که ضربه‌های مهم نظامی خورده بود، آبرو و حیثیت ارتش بعث هم به لحاظ حضور رزمندگان اسلام در عمق ۳۰۰ کیلومتری خاک عراق به شدت خدشه دار شده بود، ثانیاً مرکز عملیات برون مرزی و پشتیبانی‌های آن باخترا قرار داشت و ثالثاً حمله به پالایشگاه این شهر، ضررهای اقتصادی به ایران وارد می‌نمود. بخش عمده بمباران‌ها به وسیله بمبهای خوشه‌ای بود که مزیت آن برای دشمن، گسترده‌گی شعاع انفجارها و فراگیری خسارت و پراکنده‌گی نقاط مورد اصابت بود، حال آنکه بمبهای عادی تنها در یک نقطه عمل می‌نمود. نیروها علی‌عاصمی در خنثی سازی بمبهای خوشه‌ای عمل نکرده در سطح

شهر، بسیار خبره شده بودند و پس از هر بمباران سریعاً حرکت می‌کردند. «در یکی از روزها همزمان با نیروهای تخریب، عده‌ای از کارشناسان بمب ارتش هم در محل حاضر شدند، قرار شد همه منتظر بمانند تا تیم عملیاتی ویژه ارتش تا دقایقی دیگر برسد. بمبهای خوشه‌ای در محوطه وسیعی پخش شده بودند و گاهی بچه‌های محلی از سر جهالت یا کنجکاوی، دستی به بمبها می‌زدند. آمدن گروه ویژه خیلی طول کشید علی به برادران ارتشی گفت که خود ما یک گروه متخصص داریم، خوب است کار را شروع کنیم تا آسیبی به کسی نرسد، از علی پرسیدند: مسؤول گروه شما کیست؟ علی با انگشت به احسان کشاورز [۱۶۵] (که آن زمان ۱۹ سال بیشتر نداشت) اشاره کرد، ظاهراً برادر ارتشی کمی ناراحت شد و رفت، بلافاصله بچه‌ها دست به کار شدند و در ۴۵ دقیقه کل منطقه را پاکسازی کردند و به اندازه یک تویوتا بمب جمع کردند». [۱۶۶] در همان ایام شایع شده بود که سازمان ناتو بمبهای جدیدی به عراق داده که قدرت تخریبی فوق العاده‌ای دارد، پس از مدتی این خبر رسماً تایید و در عمل هم مشاهده شد. اولین محموله این بمبها در باختران فرود آمد که برخی از آنها عمل نکرد. در خلال این ایام، عملیات فتح ۲ و ۳ هم در سلیمانیه و اربیل عراق انجام شد و همزمان مقدمات عملیات فتح ۴ مهیا شده بود. «برای عملیات فتح ۴ به علی عاصمی یک گردان رزمی سپرده بودند، و یکی از گروهانهای آن بچه‌های تخریب بودند، آذر ماه ۶۵ بود که به علی خبر رسید وضع سرما در منطقه مورد شناسایی به حد غیر قابل تحمل رسیده و بیش از یک متر برف روی زمین است و «داود پاک نژاد [۱۷۰]» هم از شدت سرما در شرف شهادت بوده است. علی نام منطقه را ذکر نکرد ولی صحبت از انهدام رصدخانه و اسارت کارکنان فرانسوی بود. این عملیات به خاطر موانع موجود لغو گردید...» [۱۷۱] بی غسل و بی کفن نوشته مختصری از او بجا مانده که بعد از شهادتش، دیگران مطلع شده اند: «یاد زمانی افتادم که مسجد سوسنگرد ۱۰ یا ۱۲ نفر جمع می‌شدیم و زیر نور فانوس، دعای توسل می‌خواندیم، یادم هست آخرین باری که دعا می‌خواندیم، با شهدا بودیم ولی آن روز، قدر آنها را نمی‌دانستیم و حالا- دیگر در بین ما نیستند و کمبودشان را حس می‌کنیم، آن شب «محمد زارع پور» بود، «مهدی زارع پور» بود، «مختاری» بود و خیلی دیگر که همه شهید شدند ولی فقط من مانده ام و دارم فسیل می‌شوم». [۱۷۵] علی ۳-۲ ماه آخر، حال و هوای دیگری داشت و این را بسیاری از کسانی که با او بودند، احساس می‌کردند. چند روز بعد که به غرب رفتیم، یکی از دوستان از تهران آمد و گفت خیلی نگران علی هستم چون خواب دیده ام که علی وارد جماران شده و همه درها به روی او باز شده تا به امام رسید، امام او را بوسید و پرسید که این بار هم طرح جدید داری؟ علی گفت: طرح هایم تمام شده، آمده ام دعا برای شهادتم بکنید، خواب را که برای علی تعریف کردیم خندید، بعد هم آن را برای همسرش تعریف کرده بود... آن روزها علی بارها صحبت از شهادت می‌کرد، در عین حال دلش شور می‌زد که تجربیاتش منتقل نشود دائماً درخواست می‌کرد که بچه‌ها را برای آموزش جمع کنید... یکی دیگر از نیروها هم حکایت دیگری از روزهای آخر دارد: نیروها به اردوگاه شهدای تخریب در اهواز رسیدند و به نیروهای دیگر که حال و هوای عملیاتی بزرگ در جنوب را داشتند ملحق شدند، ولی همه منتظر رسیدن علی به اردوگاه بودند. «غروب بود که آخرین نیروهای باختران قصد آمدن به جنوب را داشتند و من برای آخرین دیدار به منزل علی رفتم خداحافظی کردم و برگشتم اعلام شد که چند دقیقه دیرتر حرکت می‌کنیم. باز به منزل علی برگشتم و نمی‌خواستم از او دل بکنم، در که باز شد علی مشغول نماز مغرب شده بود و رسول هم کنار او نشسته بود حالت و نماز او طور دیگری بود. جوری که وقتی نمازش تمام شد، تحت تأثیر نماز نمی‌توانست حرف بزند، گفتم: حال شما خیلی عجیب است. گفت، حال نماز است طوری شده بود که هیچکدام حرف نمی‌زدیم علی گفت: خوب است بانگاه حرف بزنیم. از آن خانه و از علی دل نمی‌کندم اشک در چشمان هر دومان جمع شده بود». [۱۷۷] اردوگاه تخریب با آن همه نیرو، آموزش‌های انفجار و غواصی و اخباری که در مورد عملیات آتی می‌رسید، شور و حال خاصی داشت، همان شور و حال قبل از خیبر و بدر و... منتها آن موقع علی هم بود و این بار همه چشم انتظار او و همراهان او: «احسان کشاورز، داوود پاک نژاد و محسن گردن صراحی». صبح روز چهاردهم دی ماه، «صادق هلالات» و «محسن چاووشی» خبر شهادت این ۴ نفر را آوردند. اردوگاه، ساکت و آرام شده بود، کسی

با کسی حرف نمی‌زد، عده‌ای در سوله‌ها و عده‌ای در بیابان گریه می‌کردند. از بلندگوی نمازخانه صدای قرآن بلند شد، آیات سوره توبه: «یا ایها الذین آمنوا مالکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله انا قلتیم بالحویه الدنیا من الاخره فما متاع الحیوه الدنیا فی الاخره الاقلیل» [۱۷۸] که این خلاصه همه پیامهایی بود که علی در طول ۵ سال حضور در جبهه داد. بعد از نماز مغرب و عشاء «صلواتیان بسم الله را که گفت، نماز خانه اردوگاه ناله و شیون بچه‌های تخریب پرشد. او می‌گفت که امروز وقتی خبر را شنیدم، نا خود آگاه واقعه کربلا به ذهنم آمد که اهل مدینه چشم انتظار ورود امام و خاندان ایشان بودند که قاصدی از راه رسید «یا اهل یثرب لامقام لکم» ما هم در اینجا چشم انتظار علی و دیگر برادران بودیم، که خبر آوردند از علی چیزی نمانده است. [۱۷۹] شاید آن روزها اگر حال و هوای عملیات کربلای ۵ در گردان نبود، داغ علی بر دل بچه‌ها خیلی سنگین تر خیمه می‌زد، بچه‌هایی که حرف دلشان شاید این بود که اگر کسی علی را بشناسد و ادعا کند که بیشتر از آنها او را دوست دارد، دق کنند، اما لحظات شهادت آنها: «شنبه ۱۳/۱۰/۶۵ ساعت ۳ بعد از ظهر شهید شدند، صبح که از منزل خارج شد به من گفت دیشب خوابی دیدم که اگر تعریف کنم، ناراحت می‌شوی، هر چه اصرار کردم نگفت» [۱۸۰] از قرار معلوم محسن و داوود و احسان هم همان شب خوابی دیده بودند، صبح شنبه به طور خاصی به هم نگاه می‌کردند و می‌خندیدند، علی که از راه می‌رسد، داوود و احسان را مامور خنثی کردن بمب مورد نظر می‌کند، خودش به ستاد می‌رود ولی بعد از چند دقیقه با عجله خود را می‌رساند با آنها راهی می‌شود، محسن هم به نحوی با آنها همراه می‌شود، بیرون از شهر باختران در چاله‌ای که اطراف بمب حفر کرده بودند علی و محسن مشغول کار بودند که داوود از نقطه دیگری بالای سر این‌ها می‌آید و احسان هم خود را می‌رساند، راننده بیل مکانیکی که همراه جمع بود، اظهار می‌کرد: «تعجب کردم چرا اینها در یک لحظه دور هم جمع شدند و من تنها ماندم». بمب منفجر می‌گردد و از پیکر این چهار عزیز هیچ نمی‌ماند. پیکر مطهر آنها از محل تحصیل محسن (مدرسه عالی شهید مطهری) در روز دو شنبه در تهران تشییع شد. «الهی رضا برضائک تسلیماً لامرک» [۱۸۲] علی، پس از سالها مجاهدت، تلاش شبانه روزی، تحمل درد و رنج جسمی و درونی، مزد جهاد خود را گرفت و در کنار برادر، شهدای کاشمر و شهید آزاده آیه الله مدرس آرام گرفت. «بعد از شهادت، مرتب به خوابم می‌آید، آن اوایل بیشتر بود، یک بار خواب دیدم کف دستش را نشان داد و گفت: دنیا مثل حباب، ممکن است هر لحظه بشکند، اصلاً ارزش غصه خوردن را ندارد. بعد از چهلم، او را در خواب دیدم که لباسی با گل‌های قرمز برایم خریده گفتم ای کاش گل‌های سیاه داشت، گفت دیگر لباس سیاه نپوش. یکبار دیگر او را خواب دیدم گفتم مدتی است که شما را خواب نمی‌بینم، گفت: من همیشه هستم، تو مرا نمی‌بینی، بعد رفت رسول را بغل کرد و بوسید، گفتم: خوش به حال شما که در بهشت هستید، به من گفت: مواظب ریزه گناهاتان باشید که نمی‌گذارد آدم به بهشت برسد». [۱۸۳] نه فقط رسول او که برو بچه‌های تخریب، همه سایه‌ای تناور و پرثمر را از دست دادند. رحمت خدا بر او و درود و سلام بر پدر و مادری که او را پروردند و تسلیت به آنانی که در عزای این مظهر شرف، غصه دار شدند. خداوند این دفتر و کتاب شهادت را همچنان به روی مشتاقان باز و ما را هم از وصول به آن محروم مکن، ... و تو خود این چراغ پرفروغ را حافظ و نگهبان باش. [۱۸۴]

مدیریت

"Management" مدیریت؛ "کار با و از طریق دیگران است. اندیشه مدیریت به روزگاری باز می‌گردد که مردمی که گروهی کار می‌کردند نخستین بار کوشیدند تا به هدفهای گروهی دست یابند. Management comprises directing and controlling a group of one or more people or entities for the purpose of coordinating and harmonizing that group towards accomplishing a goal"

شکوه زنده بودن

Shake hand with the world. And smile. it's great to be alive
دستانت را در دستان دنیا بفشار و گل لبخند را بر لبانت بنشان . چه باشکوه است زنده بودن.

دنیا همه هیچ

و اهل آن هم همه هیچ ای هیچ! برای هیچ با هیچ میچ گاهی برخی جملات در عین کوتاهی مفاهیم قابل توجهی دارند. لطفاً
A proverb (from the Latin proverbium) is a simple and concrete saying popularly known and repeated, which expresses a truth, based on common sense or the practical experience of humanity. They are often metaphorical. A proverb that describes a basic rule of conduct may also be known as a maxim. If a proverb is distinguished by particularly good phrasing, it may be known as an aphorism. Proverbs are often borrowed from similar languages and cultures, and sometimes come down to the present through more than one language. Both the Bible and medieval Latin have played a considerable role in distributing proverbs across Western Europe and even further.

بیداری

دکتر علی شریعتی: زنده بودن را به بیداری بگذرانیم که سال ها به اجبار خواهیم خفت. دنیا را نگه دارید می خواستم زندگی کنم، راهم را بستند ستایش کردم، گفتند خرافات است عاشق شدم، گفتند دروغ است گریستم، گفتند بهانه است خندیدم، گفتند دیوانه است دنیا را نگه دارید، می خواهم پیاده شوم! دکتر علی شریعتی - دفتر های سبز نظر شهید بهشتی در مورد دکتر شریعتی زاینده درد و رنج و احساس دکتر شریعتی امتیازاتی مخصوص به خود داشت. نسبت به سن خود انسانی بسیار پر مطالعه و کتاب خوان بود. در زمینه ادب، فرهنگ و تمدن بشری، در زمینه مکتب های اجتماعی و جامعه شناسی نو و رابطه آن ها با میراث گذشته، در زمینه تاریخ و در زمینه اسلام، اما نه در خطی که در حوزه های اسلامی در خط جهاد دنبال می شود، بلکه در خط یک انسان متولد شده در خانه مطالعات اسلامی، در خانه استاد شریعتی، در خانه ای که چشم فرزند به کتابخانه پدر گشوده شد و خود را با انبوهی از کتب قرآن، تفسیر، تاریخ، حدیث کتاب های دیگر مواجه دید و نزد پدر درس آموخت. او انسانی است که در درجه اول از نظر تحصیلات با فرهنگ نو بشری روبرو است؛ اما یک زمینه ذهنی و وجدانی دارد که به طور دائم او را به سوی خود می کشاند؛ زمینه اسلامی! اینست که در هر مطالعه ای در فرهنگ نو به سوالی در رابطه با فرهنگ اسلام و بینش اسلامی و مکتب اسلام برخورد می کند؛ این جمله را تکرار می کنم زیرا در شناخت دکتر بسیار موثر است. شهید دکتر بهشتی Dr. Ali Shariati

پیام کوتاه مدیریتی

۱ managerial short messages - با عدالت رفتار کنید تا اعتماد متقابل در سازمان افزایش یابد. ۲- با کارکنان دوستانه رفتار کنید، بدون این که احترام متقابل را به خطر بیندازید. ۳- کارکنان باید، آموزشهای لازم را قبل از اینکه نیاز

پیدا کنند، فراگیرند. ۴- آدم عاقل فرصت نیک را به بخت نیک مبدل می‌سازد. ۵- یکی از راه‌های ایجاد انگیزه در کارکنان، احترام گذاشتن به آن‌ها است. ۶- یک رهبر باید زیر دستانش را باور کند تا بیشترین کوشش آنان را آشکار سازد. ۷- برای مدیر خوب بودن، باید مهارت‌های یک پدر یا مادر خوب را در خود تقویت کنیم. ۸- کامیابی یا شکست هر سازمان را باید در عملکرد رهبر سازمان جستجو کرد. ۹- به رقیب، تحمل؛ دوست، دل؛ ارباب رجوع، خدمات؛ همه، خیرخواهی؛ اهدا کنید. ۱۰- اگر می‌خواهی هستی را بشناسی، خود را بشناس. ۱۱- اگر در نقش رهبر، از کارکنان خواهان کار با ارزش هستی، با آنان صادق باشید. ۱۲- یک مدیر باید تصمیم‌های سخت و استوار بگیرد. ۱۳- به مدیر جدید فرصت دهید تا کارایی خود را اثبات کند. ۱۴- کایزن (بهبود مستمر) سبب می‌شود تا چرخه‌ی بهبود تضمین گردد. ۱۵- همواره در کارها برای کمک به کارکنان زیر مجموعه خود و همکاران پیشقدم شوید. ۱۶- از این عبارت استفاده کنید: مرا در جریان امور قرار بده تا ببینم چگونه کمک کنم. ۱۷- با هم بودن آغاز است. با هم ماندن پیشرفت است. با هم کار کردن موفقیت است. ۱۸- مشورت کنید و افکار خود را با هم بسنجید تا از میان آن‌ها درستی زاییده شود. ۱۹- مشارکت دادن کارکنان در تصمیم‌گیری‌ها باعث افزایش روحیه آن‌ها می‌شود. ۲۰- موفقیت از آن کسانی است که ذهنیت موفق دارند. ۲۱- تمرکز فکری خود را از روی گذشته، به حال و آینده سوق دهید. ۲۲- چیزی که امروز نو است فردا روز کهنه به حساب می‌آید. ۲۳- بزرگی را به کسی نمی‌بخشند، خود باید آن را بدست آورید. ۲۴- دلایل شکست را ابتدا باید در خود جستجو کنیم. ۲۵- برنده: اشتباه کردم. بازنده: تقصیر من نبود. ۲۶- به زیر دستان خود آموزش دهید، به ایشان اعتماد کنید. ۲۷- سخن گفتن به موقع و سکوت نمودن به موقع نشانه عقل است. ۲۸- اگر دنبال فرصت‌ها بگردیم، چند برابر می‌شوند. ۲۹- آنگاه که از یادگیری بازماندید به رشد خود پایان داده‌اید. ۳۰- یک مدیر باید به هنگام آموزش کارکنان معیارهای سختی بکار گیرد. ۳۱- بدون داشتن کارکنان شایسته و آموزش دیده نمی‌توان کارها را تفویض کرد. ۳۲- خشنودی شغلی و تعهد کارکنان در کار، امری حیاتی و بنیادی است. ۳۳- تمام تلاش‌های مدیریت در دو کلمه خلاصه می‌شود: رضایت مشتری. ۳۴- آن‌چه انجام می‌دهید، بنویسید. به آن‌چه می‌نویسید، عمل کنید. ۳۵- هر از گاهی بهتر است در دسترس کارمندان تان نباشید. ۳۶- اگر تلقین کنید نمی‌توانید، انجام ساده‌ترین کارها نیز از عهده‌ی شما خارج است. ۳۷- خوشبخت‌ترین موجود، کسی است که خوشبختی را در خانه خود جستجو کند. ۳۸- بهترین مردم، سودمندترین آن‌ها به حال دیگران است. ۳۹- یک مدیر باید بتواند سریع‌تر از کارکنانش بیان‌دیشد و عمل کند. ۴۰- از مخالفت نهراسید، بادبادک هنگامی بالا می‌رود که با باد مخالف رو به رو شود. ۴۱- از کارمندان بخواهید با مشکلات شان و راه‌حل‌های پیشنهادی خود پیش‌شما بیایند. ۴۲- در میان بهم ریختگی به دنبال سادگی بگردید. ۴۳- کاغذها و وسایل بدون استفاده خود را مرتباً دور بریزید. ۴۴- هیچ سازمان یا شرکتی قادر نیست با مهارت‌های یک نفر رشد کند. ۴۵- قصد و مقصد هر تجارت، خلق و حفظ مشتری است. ۴۶- هرگز قدرت یک مشتری ناراضی را دست کم نگیرید. ۴۷- ایجاد اهداف مشترک، مصالحه از جمله روش‌های مدیریتی تعارض هستند. ۴۸- قبل از ایجاد تغییر، نظر کارکنان را جویا شوید. ۴۹- خرج کردن در آموزش نوعی سرمایه‌گذاری بلندمدت است. ۵۰- مخارج بیهوده را قطع کنید و این طرز تفکر را برای وقت خود نیز به کار بگیرید. ۵۱- دشواری آینده در این است که با آن‌چه ما به آن عادت کرده‌ایم، تفاوت دارد. ۵۲- مغرور بودن به دانش خود، بدترین نوع جهالت است. ۵۳- مردم به ماهیگیری می‌پردازند و هیچگاه درک نمی‌کنند که پی‌چاه ماهی‌ای هستند. ۵۴- فوریت زمان را دقیقاً با تاریخ و ساعت مشخص کنید. ۵۵- تفکر در عاقبت هر کار باعث رستگاری است. ۵۶- در برابر بحران واکنش نشان ندهید بلکه آن را اداره کنید. ۵۷- امروز تنها زمانی است که میتوان در آن کاری انجام داد و یا نداد. ۵۸- همیشه حق با مشتری است. ۵۹- بزرگ‌ترین نعمت‌های زندگی ما، زمان و آزادی انتخاب هستند. ۶۰- یک مدیر باید چشم‌اندازی گسترده داشته باشد. ۶۱- برای تصمیم‌گیری، از کامل‌ترین، صحیح‌ترین و جدیدترین اطلاعات استفاده کنید. ۶۲- ناراضی‌ترین مشتریان، مهم‌ترین منبع عبرت و یادگیری برای انسان‌ها هستند. ۶۳- از دست دادن مشتری در ثانیه‌ها اتفاق می‌افتد.

۶۴- فرد را به فعل او امتحان کنید نه به قول. ۶۵- پیشنهادهای کارکنان فرصتی با ارزش برای افزایش مهارت های فردی آن ها است. ۶۶- کوشش اولین وظیفه انسان است. ۶۷- هیچ کار بزرگی بدون اراده بزرگ میسر نشده است. ۶۸- زمانی که از دست رفت، هیچ گاه باز نمی گردد. ۶۹- وقت گذرانی را متوقف کنید. در این صورت بسیاری از بحران ها از بین خواهد رفت. ۷۰- لازمه ی ثمربخشی تصمیم های پیچیده مشارکت کارکنان است. ۷۱- انسان ضعیف هرگز نمی تواند رو راست باشد. ۷۲- باید درباره فراوانی به صورت نامحدود فکر کنیم. ۷۳- کسی که می خواهد درو کند، باید بکارد. ۷۴- کمیاب ترین منابع در هر سازمان، انسان های کارآمد هستند. ۷۵- هرگز درباره کسی قضاوت نکنید مگر آن که خود را به جای او بگذارید. ۷۶- انسان بزرگ از صفات خوب دیگران استفاده می کند. ۷۷- اشخاص نادان به وسیله جهالت خود نابود می شوند. ۷۸- بهترینها کسانیند که تعریف کردید خجل شوند و بد گفتید، سکوت کنند. ۷۹- خوشبختی موجب آرامش روح و تندرستی جسم است. ۸۰- در جهان، یگانه مایه نیک بختی انسان، محبت اوست. ۸۱- هر لحظه از زمان را از آن خود گردان. ۸۲- خنده، معایب و مشکلات زندگی را کوچک و آلام روحی را محو می نماید. ۸۳- هرگز قبل از فکر کردن حرف نزن و کاری انجام مده. ۸۴- راز سعادت در این است که کاری را که به تو واگذار شده دوست بداری. ۸۵- به کسانی که با شما کار می کنند اطمینان دهید. ۸۶- از استفاده زیاد از کلمات غیر متداول و واژه های فنی و تخصصی پرهیز کنید. ۸۷- کسی که کمتر به فردا متکی باشد، فردایی شادتر خواهد داشت. ۸۸- به جای ایرادگیری، چاره اندیشی کنید. ۸۹- از آهسته رفتن نترس، از بی حرکت ایستادن بترس. ۹۰- افراد ارزشمند، در فریبمایگان حسد به وجود می آورند و در گرانبمایگان رقابت. ۹۱- نظم، اولین قانون طبیعت است. ۹۲- در صنعت با میکرومتر اندازه می گیرند، با گچ علامت می زنند و با تبر قطع می کنند. ۹۳- به چیزی کمتر از سازمان یا شرکت پشتناز قانع نباشید. ۹۴- در شغلی که به تو محول نیست اندیشه و تدبیر مکن. ۹۵- وقتی را برای رسیدگی به درخواست های کارمندان در نظر بگیرید. ۹۶- دقایقی را به بررسی اهداف اختصاص دهید. ۹۷- اگر می توانید کاری را با تلفن انجام دهید، این کار را بکنید. ۹۸- کارمندی که کار خود را درست و به موقع انجام می دهد، تشویق و ستایش کنید. ۹۹- با کارمندان خود، درباره امور غیر عادی و علایق شخصی آن ها صحبت کنید. ۱۰۰- وقتی را برای رسیدگی به درخواست های کارمندان تان در نظر بگیرید. ۱۰۱- اعضای گروه ها باید حس کنند صاحب و مالک مشاغل خود هستند. ۱۰۲- کشتیها در لنگرگاه ایمنی بیشتری دارند اما کشتی رابرای ماندن در بندر ساخته اند. ۱۰۳- از هر کار دیگری دست بکشید و فقط به آن چیزی پردازید که قصد انجامش را دارید. ۱۰۴- اگر نتوانستید چیزی را در مدت سی ثانیه بیاید، آن را در جای نادرستی قرار داده اید. ۱۰۵- باید از برجسته ترین مدیریت تکنولوژی بهره گرفت. ۱۰۶- خشنود کردن مشتریان کافی نیست، سعی کنید آن ها را شیفته کار خود کنید. ۱۰۷- کیفیت، سودآوری را موجب می شود و انسان ها، کیفیت را به وجود می آورند. ۱۰۸- انسان مانند رودخانه است، هر چه عمیق تر باشد آرام تر است. ۱۰۹- برای زندگی فکر کنید ولی غصه نخورید. ۱۱۰- اراده، درخت با عظمتی است که تمدن و تکامل، شاخه های آن هستند. ۱۱۱- حقوق کارمندان را کارفرما نمی دهد، کارفرما فقط چگونگی پرداخت را تعیین می کند. ۱۱۲- حقوق کارمندان را مشتری ها می دهند. ۱۱۳- با تشکیل گروه های حل مسئله در سازمان، رشد آن را تسریع کنید. برای پیاده سازی موفق هر تکنیک مدیریت، باید پیش نیازهای آن را رعایت نمود. ۱۱۴- سازمان نوآور، خلاق و یادگیرنده ایجاد نماید. ۱۱۵- دلایلی را که خود پیدا می کنیم، آسان تر می پذیریم. ۱۱۶- هیچ کس به اندازه قلب تان به شما وفادار نیست. ۱۱۷- فقط کسانی پیروز می شوند که عقیده دارند پیروز خواهند شد. ۱۱۸- راز موفقیت این است که بدانیم چطور می توان عقاید مردم را عوض کرد. ۱۱۹- با اعتماد به نفس می توان دنیا را فتح کرد. ۱۲۰- بهترین نسخه برای نادان ماندن فرد تا ابد این است که شخص به معلوماتش قانع باشد. ۱۲۱- زمانی که رشد متوقف شود، مُردن فرا می رسد. ۱۲۲- راز موفقیت، شناخت مشتری است. ۱۲۳- اگر نتوانید خود را به جای مشتری قرار دهید به درد طراحی آگهی تجاری نمیخورید. ۱۲۴- خلاقیت، نگاهی نو به واقعیت است. ۱۲۵- باید کارتان با دیگران فرق داشته باشد. ۱۲۶-

سرمایه‌ها به سرعت باز می‌گردد اگر راحت‌ترین فضا را در اختیار مشتریان قرار دهید. ۱۲۷- ایجاد شبکه‌های همکاری، سازمان را قدرتمند می‌کند. ۱۲۸- ارزشهای بنیادینی که خود به آنها اعتقاد دارید به دیگران نیز بشناسانید. ۱۲۹- کارهای بی ارزش هیچ سودی برای سازمان ندارد. ۱۳۰- مورد سنجش قرار گرفتن، بسیار آسان تر از سنجش کار دیگران است. ۱۳۱- خروجی کار هر کس به خوبی تمرین اوست. ۱۳۲- به جای سخت کوشی، هوشمندانه تر کار کنید. ۱۳۳- تجربه، معلم خوبی است ولی حق‌التعلیم بالایی دارد. ۱۳۴- کار مدیر، اداره کردن کارهایی است که به سایرین محول شده. ۱۳۵- ۵ چیز مدیر را تباه می‌کند: فریب دوستان، روی گردانیدن از علم و صاحبان، تحقیر دیگران، غرور و از پس هوای نفس رفتن. ۱۳۶- مثبت اندیشان نتیجه مثبت می‌گیرند چون از دشواری‌ها نمی‌هراسند. ۱۳۷- صبر و شکیبایی و سعه صدر و وسعت نظر از ویژگی‌های یک کارگزار است. ۱۳۸- بعضی چیزها وقتی راجع به آن‌ها حرف بزنید بهتر می‌شوند و بعضی چیزها وقتی در برابر آن‌ها سکوت شود. ۱۳۹- باید شروع به عمل کرد. اساس مدیریت، دقیقاً همین است. ۱۴۰- سعی کنید حقایق و دیدگاه‌ها را از هر انتقاد بیرون بکشید. ۱۴۱- بهبود کار و روش‌ها از آموزش شروع می‌شود و به آموزش ختم می‌شود. ۱۴۲- تجربه، نامی است که همه افراد بر روی اشتباه‌های خود می‌گذارند. ۱۴۳- هیچ چیز برای رهبران، بهتر از وجدان آسوده نیست. ۱۴۴- کارکنان سازمان باید قابلیت سر در گم نشدن در برابر مشکلات را داشته باشند. ۱۴۵- کسانی که دیر قول می‌دهند، خوش قول‌ترین مردم دنیا هستند. ۱۴۶- اندیشه کن، آنگاه سخن گوی تا از لغزش برکنار باشی ۱۴۷- سود جستن در تجارت مستلزم مراجعه دوباره مشتری است. ۱۴۸- دستیابی به سطح کیفیت بالاتر، لزوماً نیازمند صرف هزینه‌های بیشتر نیست. ۱۴۹- اگر نتوانیم اندازه‌گیری کنیم، نمی‌توانیم کنترل کنیم. ۱۵۰- پیامد هدف گذاری خوب، کارکرد خوب است. ۱۵۱- بزرگ بیاندیشید! بزرگ عمل کنید! ۱۵۲- انسانها هنگامی ارتباط واقعی برقرار می‌کنند که در سازمان احساس امنیت کنند. ۱۵۳- از ساده‌ترین راه‌های تقویت روح اعتماد در سازمان، مشارکت اطلاعاتی است. ۱۵۴- بدون آگاهی نمی‌توان مسوولانه عمل کرد. فرد آگاه ناچار به عمل مسوولانه است. ۱۵۵- مبادله نظرات همان چیزی است که می‌تواند همه را در حال فعالیت نگه دارد. ۱۵۶- انسان بالغ، یک اشتباه را دو بار تکرار نمی‌کند. ۱۵۷- در مذاکره به دنبال پیروزی هر دو طرف باشید. ۱۵۸- خودشناسی را پیشه خود ساز که مشکل‌ترین درس جهان است. ۱۵۹- خلاقیت و نوآوری راهگشای بهره‌وری است. ۱۶۰- کارکنان سازمان مهمترین سرمایه‌های سازمان هستند.

درباره‌ی خدا.

On GOD.. غم مخورید ای عزیزان ناتوانم، زیرا قادری متعال در پشت و آن سوی این جهان مادی هست، قادری که همه عدل است و رحمت، شفقت است و عشق. (خلیل جبران) COMFORT YE, my beloved weak ones,for there is a Great power behind and beyond this world of Matter,a power that is all Justice, Mercy, (Pity and Love).(Khalil Gibran)

زندگی در شکوه عشق

Live In The Splendour Of Love... من آمده‌ام تا در شکوه و روشنایی عشق و زیبایی زندگی کنم. من این جایم، زنده؛ مردم نمی‌توانند مرا از زندگیم تبعید کنند. (جبران خلیل) I came to live in the splendour of love and the light of beauty. Behold me then in life, people cannot separate me from my life.(jibran khalil)

غم های زندگی

روح من! برای من رفیقی است که مرا هنگام روزهای سخت و سنگین دل‌داری می دهد؛ و هنگام فزونی یافتن غم های زندگی تسکین می بخشد. (جبران خلیل جبران) **The afflictions of life: MY SPIRIT! is to me a companion who who consoles me when the afflictions ;comforts me when the days grow heavy upon me of life multiply. Jibran, Khal**

عشق چیست

؟ گفتم آتش است. گفت مگر دیده ای ؟ گفتم نه ، در آن سوخته ام

مردن

این مهمه وقتی یکی می میره کنارش باشی، چون ممکنه مهمترین حرف زندگیش رو بزنی... آنتیگونه

عشق همانند مرگ

عشق همانند مرگ همه چیز را دگرگون می کند... جبران **LOVE, like death, changes everything... jibran**

پرواز

در نگاه کسانی که پرواز را نمی فهمند، هر چه بیشتر اوج بگیری کوچکتر می شوی!!!

فرمان برای مدیریت گروه ها

۱۰۱ order for groups management گردآوری: مهدی یاراحمدی خراسانی ۱ فراموش نکنید که هر یک از اعضا می تواند چیز تازه ای به گروه اضافه کند. ۲ هنگام تعیین هدف های گروهی بسیار دقت کنید و همیشه آنها را جدی بگیرید. ۳ به خاطر داشته باشید که اعضا گروه باید یکدیگر را حمایت کنند. ۴ اهداف بلندمدت را به پروژه های کوتاه مدت تقسیم کنید. ۵ برای تکمیل هر یک از پروژه های خود مهلت زمان مشخصی تعیین کنید. ۶ با توجه به اهداف، هر چه سریعتر در مورد نوع گروه کاری مورد نیاز تصمیم بگیرید. ۷ سعی کنید روابط خوب و پایداری با اعضای سایر گروه های رسمی و غیررسمی برقرار کنید. ۸ یکی از مدیران ارشد را به عنوان حامی خود انتخاب کنید تا شما را در پیشبرد بهتر کارهای گروه کمک کند. ۹ به اعضای گروه یادآوری کنید که همه آنها جزی از گروه هستند و باید مشارکت فعال داشته باشند. ۱۰ برای جلوگیری از پراکنده کاری گروه اهدافی تعیین کنید که روشن و قابل حصول باشند. ۱۱ با برقراری روابط دوستانه میان اعضا، گروه کاری خود را تقویت کنید. ۱۲ همیشه رهبران گروه ها را بر اساس شایستگی های فردی آنها انتخاب کنید. نباید اجازه دهید که سایر مسائل در انتخاب شما تأثیر بگذارند. ۱۳ فردی را به عنوان رهبر گروه انتخاب کنید که دارای تعهد گروهی قوی است. ۱۴ همیشه در برابر کارها و خصلت های خوب افراد به آنها پاداش بدهید و هرگز نسبت به خطاها بی توجه نباشید. ۱۵ به خاطر داشته باشید که همه اعضای گروه طرز فکر مشابه ندارند و یک جور فکر نمی کنند. ۱۶ هنگام انتخاب و جذب اعضا جدید، توانایی بالقوه آنها برای رشد و پیشرفت را نیز مد نظر داشته باشید. ۱۷ اعضای گروه باید در ارتباط با کار شما از

تجربه کافی برخوردار باشند. نسبت به این مسائله بی توجه نباشید. ۱۸ اگر افراد در کار گروهی نقشی ندارند آنها را کنار بگذارید.

۱۹ به دنبال افرادی بگردید که از مهارت های فردی خوبی برخوردارند و آنها را در توسعه و بهبود این مهارت ها یاری کنید. ۲۰

اهداف گروه باید برای اعضای آن چالش برانگیز باشند. در عین حال مهلت لازم برای رسیدن به آنها را واقع بینانه تعیین کنید. ۲۱

هنگام تعیین اهداف گروهی هدف های فردی اعضای گروه را مد نظر داشته باشید. ۲۲ اجازه ندهید شکست بخشی از پروژه موفقیت کل آن را تحت الشعاع قرار دهد. ۲۳ همیشه از تکنولوژی اطلاعاتی مناسب استفاده کنید تا نیازهای شما به طور کامل و دقیق برآورده شود. ۲۴ با مشاوران خارج از سازمان مانند اعضای گروه خود برخورد کنید. ۲۵ حامی گروه را در جریان پیشرفت کارها قرار دهید. ۲۶ فقط در صورتی کاری را شخصاً انجام دهید که مطمئن هستید کسی غیر خود شما نمی تواند آن را انجام دهد. اعضای گروه را تشویق کنید که به صورت دو یا چند نفری با هم کار کنند. ۲۷ کارهای غیر ضروری را کنار بگذارید و انجام آنها را به اعضای گروه محول نکنید. ۲۸ برای تصمیم گیری به گروه آزادی عمل بدهید. ۲۹ اعضای گروه را به مشارکت و همکاری مثبت و سازنده تشویق کنید. ۳۰ برای موفقیت های گروهی ارزش قائل شوید و ضمن تقدیر و تشکر، آنها را در بین سایرین تبلیغ کنید. ۳۱ روشی پیدا کنید که به کمک آن بتوانید به راحتی پیشرفت روزانه گروه را مورد بررسی قرار دهید. ۳۲

اعضای گروه را تشویق کنید که به صورت دو یا چند نفری با هم کار کنند. ۳۳ افرادی که ذاتاً استعداد و توانایی رهبری دارند را به توسعه مهارت های رهبری تشویق کنید. ۳۴ هرگز نظرات افراد را بی دلیل رد نکنید. صادقانه صحبت کنید و به آنها بگویید که چرا نظراتشان را نپذیرفته اید. ۳۵ اطمینان حاصل کنید که گروه کاری شما حتماً با مشتریان ارتباط مستمر داشته باشد. ۳۶ با اعتماد به نفس کامل و با قاطعیت تمام به اعضای گروه نشان دهید که شما رهبر گروه هستید، ولی هرگز حالت پرخاشگرانه و تهاجمی به خود نگیرید. ۳۷ با خود فکر کنید که چطور می توانید در اولین برخورد با اعضای گروه تأثیر مطلوبی از خود به جای بگذارید، در عین حال در انجام این کار مبالغه نکنید. ۳۸ نظر خواهی از افراد دوش شرط دارد: از نظرات و پیشنهادات آنها استقبال و در صورت مقتضی حتماً به آنها عمل کنید. ۳۹ گروه تحت نظارت خود را در جهت تغییر رفتارهای بازدارنده گروهی یاری دهید. ۴۰ به دنبال شیوه هایی باشید که به کمک آنها بتوانید از تعارض های موجود در جهت سازندگی استفاده کنید. ۴۱

فراموش نکنید که همه افراد به کمی تفریح و سرگرمی در طول ساعات کاری نیاز دارند. ۴۲ زمانی که پروژه ای از مسیر اصلی خود خارج می شود باید علت ها را به صورت کامل و آشکار مورد تجزیه و تحلیل قرار دهید. ۴۳ اگر می خواهید افراد به راحتی به شما دسترسی داشته باشند. سیاست درهای باز را پیشه کنید. ۴۴ زمانی که افراد که افراد مشکلاتی را برای شما مطرح می کنند از آنها بخواهید که راه حل خود را نیز پیشنهاد کنند. ۴۵ از جلسات رسمی و غیر رسمی برای بحث و گفت و گو در مورد پیشرفت کار گروه استفاده کنید. ۴۶ بهترین راه خنثی کردن تعارض ها، پرداختن به واقعیت ها و دوری جستن از برخورد های احساسی است. ۴۷ برای برقراری بهتر ارتباط لازم است که اعضای گروه نزدیک به هم کار کنند. ۴۸ در سازمان خود محلی را برای ملاقات ها و گفت و گوهای غیر رسمی افراد در نظر بگیرید. ۴۹ اعضای گروه را به برقراری ارتباطات باز و شفاف با یکدیگر تشویق کنید. ۵۰ برای استفاده از تکنولوژی مورد نیاز خود سرمایه گذاری کنید و همیشه آن را به روز نگه دارید. ۵۱ در هر یک از جلسات گروه یک نفر از اعضا را به عنوان رییس جلسه انتخاب کنید تا همه آنها به مشارکت فعال در جلسات تشویق شوند. ۵۲

تا آنجا که ممکن است اختیار و مسئولیت کارها را به سایر اعضای گروه واگذار کنید. ۵۳ قبل از تشکیل جلسه، دستور جلسه را در اختیار اعضای گروه قرار دهید تا بتوانند سر فرصت خود را برای حضور در جلسه آماده کنند. ۵۴ از کلیه روابطی که ممکن است برای کار گروه مفید باشند نهایت استفاده را به عمل آورید. ۵۵ کلیه ارتباطات گروه با داخل و خارج سازمان را به طور مستمر حفظ کنید. ۵۶ ترتیبی دهید که همه اعضای گروه از خبر های خوبی که به آنها مربوط می شود اطلاع پیدا کنند. ۵۷ در صورت بروز هر گونه مشکل در روابط گروه با افراد داخل یا خارج سازمان به سرعت در جهت رفع آن اقدام کنید. ۵۸ با سایر بخش های

سازمان ارتباط صمیمی و دوستانه برقرار کنید. ۵۹ برای برقراری ارتباط با حامیان گروه از تکنولوژی مناسب استفاده کنید. ۶۰ سوابق کلیه افراد خارج از گروه یا سازمان که با آنها ارتباط دارید را برای استفاده های بعدی نگه دارید. ۶۱ به منظور اجتناب از دوباره کاریها، نقش های گروهی را با دقت فراوان تعیین و تفویض کنید. ۶۲ همیشه به نکات مثبت موجود در ایده های افراد اشاره کنید و هرگز در حضور جمع از نظرات آنها انتقاد نکنید. ۶۳ برای حل مشکلات به دنبال افراد به تجربه بگردید. ۶۴ نقش هریک از اعضای گروه را به دقت تجزیه و تحلیل کنید. ۶۵ هرگز نسبت به ایده های که افراد مطرح می کنند بی توجه نباشید. این کار جریان ابتکار و خلاقیت را از بین می برد. ۶۶ با تمام اعضای گروه یکسان برخورد کنید تا باعث رنجش خاطر آنها نشوید. ۶۸ تقدیر و تشکر از افراد روحیه آنها را بالا می برد. ۶۹ همیشه با اعضای گروه، حتی افرادی که برای شما مشکل درست می کنند، رفتار احترام آمیز داشته باشید. ۷۰ از درگیری مستقیم با اعضای گروه اجتناب کنید. ۷۱ به جای شدت عمل در برخورد با اعضای گروه، در رسیدگی به مشکلات از خود جدیت نشان دهید. ۷۲ شرایطی فراهم کنید که همه اعضای گروه بتوانند از فرایند حل مشکل درس بگیرند. ۷۳ با تعیین اهدافی چون کسب موفقیت های سریع و بزرگ در برابر رقبا، اعضای گروه را به تلاش و کوشش بیشتر تشویق کنید. ۷۴ ترتیبی اتخاذ کنید که هریک از اعضا با نقش سایر اعضای گروه آشنا شود. ۷۵ قبل از بررسی هزینه بهسازی کیفیت، هزینه های ناشی از کیفیت پایین را محاسبه کنید. ۷۶ هنگام تصمیم گیری در مورد بودجه یا برنامه عمل همیشه جایی برای بهسازی در نظر بگیرید. ۷۷ همه اعضای گروه باید از معیارهای انتخاب استاندارد مطلع باشند. ۷۸ شرایطی فراهم کنید که بهسازی های انجام شده همچنان حفظ شوند و اهداف تعیین شده برای ارتقای عملکرد مورد توجه قرار گیرند. ۷۹ قبل از برگزاری جلسه به منظور بازنگری فعالیت های انجام شده، اطلاعات و اعداد و ارقام مربوطه را در بین اعضای گروه پخش کنید. ۸۰ در جلسه های بازنگری هرگز با غرض ورزی شخصی با افراد برخورد نکنید. ۸۱ به خاطر داشته باشید که روابط شما با افراد به تدریج و با گذشت زمان تغییر پیدا می کند. ۸۲ هرگز خبرهای بد و ناخوشایند را کم اهمیت جلوه ندهید و آنها را نادیده نگیرید. ۸۳ در پایان هر هفته از خود سؤال کنید که آیا گروه پیشرفتی داشته است یا خیر. ۸۴ به باز خوردی که در مورد دوره های آموزشی از آموزش گیرندگان می گیرید به دقت توجه کنید. ۸۵ از بهترین و مجهزترین تجهیزات آموزشی استفاده کنید. ۸۶ برای تدوین دوره های آموزشی داخل سازمانی از راهنمایی های مشاوران استفاده کنید. ۸۷ زمانی که برای آموزش به محلی خارج سازمان می روید از وقت نهار برای برنامه ریزی و گفت و گوهای غیر رسمی استفاده کنید. ۸۸ کلیه اعضای گروه را در تعیین هدف های خاص مشارکت دهید تا ضمن افزایش روحیه کار گروهی بتوانید اتفاق نظر آنها را نیز جلب کنید. ۸۹ به اعضای گروه اجازه دهید در مورد نحوه رسیدن به اهداف تعیین شده شخصاً تصمیم بگیرند. این کار باعث ایجاد انگیزه بیشتر در آنها می شود. ۹۰ اهداف باید در اعضای گروه شوق و اشتیاق ایجاد کنند، در غیر این صورت باید آنها را عوض کنید. ۹۱ عملکرد گروهی که دارای اهداف چالش برانگیز باشد خیلی بهتر از عملکرد گروهی است که فاقد این گونه اهداف باشد. ۹۲ به اعضای گروه اجازه دهید در مورد نحوه تعیین میزان پاداش اظهار نظر کنند. ۹۳ هنگام تعیین پاداش برای اعضای گروه، آنها را رده بندی نکنید و استثنا قائل نشوید. ۹۴ فردی را برای نظارت بر تغییرات بازار در نظر بگیرید. ۹۵ آمادگی اعمال تغییر را داشته باشید، حتی اگر این کار مستلزم ایجاد تغییر در اصلی ترین ارکان یک برنامه باشد. ۹۶ فراموش نکنید که برخی افراد از تغییر هراس دارند. ۹۷ به دنبال افرادی باشید که بتوانند فرایند ایجاد تغییرات را تسریع کنند. ۹۸ در فواصل زمانی منظم پیشرفت شغلی هر یک از اعضای گروه را مورد ارزیابی قرار دهید. ۹۹ به خاطر داشته باشید که تشویق و تقویت تک تک اعضا به نفع کل گروه خواهد بود. ۱۰۰ در مورد برنامه های شغلی با اعضای گروه توافق و آنها را در رسیدن به اهدافشان حمایت کنید. ۱۰۱ پس از اتمام پروژه، ارتباط خود را با اعضای گروه حفظ کنید. شاید روزی مجدداً به همکاری آنها نیاز پیدا کردید.

فرمان برای فن آوری اطلاعات

۱۰۱... order for information Technology گردآوری: مهدی یاراحمدی خراسانی به کارمندان خود کمک کنید تا با اهمیت فناوری اطلاعات در کسب موفقیت‌های شغلی خود آشنا شوند. در جست و جوی فناوریهای جدیدی باشید که کارها را ساده تر می کنند. تمام توجه خود را به این موضوع معطوف کنید که فناوری اطلاعات چگونه می تواند شما و کارتان را تقویت کند. در سازمان خود بخشهایی را بیابید که هم اکنون از فناوری اطلاعات استفاده می کنند. سیستم هایی را انتخاب کنید که توانایی ایجاد برتری رقابتی را داشته باشند. طوری برنامه ریزی کنید که فناوری با نیازهای کاری منطبق باشد، نه برعکس. برای افزایش دادن سرعت و انعطاف پذیری از سیستمهای ساده فناوری اطلاعات کمک بگیرید. تکنولوژی اطلاعات را بیاموزید و گروه خود را به استفاده از آن ترغیب و تشویق کنید. برای دانش و فعالیت انسانی، بیشتر از سیستم های فناوری اطلاعات ارزش قائل شوید. در مورد تکنولوژی دیدگاه مثبت داشته باشید و برای استفاده از آن آموزش های لازم را ببینید. به خاطر داشته باشید که در هر کاری افراد بهترین منبع اطلاعات به شمار می روند. مطمئن شوید افراد پیش از وابسته شدن به ابزارهای ارتباطی مبتنی بر تکنولوژی اطلاعات مهارتهای میان فردی را بیاموزند. بروز تغییر اجتناب ناپذیر است، بنابراین روش هایی پیدا کنید تا از این تغییرات بیشترین بهره را ببرید. تغییرات مفید را سریع تر از رقبای خود شناسایی و انتخاب کنید. به گروه خود کمک کنید تا بر تغییرات بارز و ارزشمند تمرکز کنند. امروزه اینترنت بهترین و سریع ترین ابزار مطالعه می باشد. تغییراتی که اینترنت در سیستمها به وجود می آورد را زیر نظر داشته باشید، زیرا این تغییرات بر کار شما بیشترین تاثیر را خواهند داشت. با تکنولوژی هایی که به پیشرفت های کنونی منجر شده اند آشنا شوید. قبل از انتخاب ابزارهای جدید تکنولوژی اطلاعات آنها را آزمایش کنید. برای افزایش سرعت برنامه ها و فایل‌های حجیم، حافظه کامپیوتر خود را افزایش دهید. برای تامین تجهیزات مورد نیاز خود تولید کنندگان برتر را انتخاب کنید. برنامه های جدید معمولاً به حداقل ۶۴ مگا بایت حافظه نیاز دارند. برای اجرای اکثر نرم افزارهای کاری، به تراشه های کامپیوتری جدید و قوی نیاز دارید. به خاطر داشته باشید که کامپیوتر های شخصی از نوع وینتل و مک می توانند به طور مشترک از یک شبکه استفاده کنند. فراموش نکنید در محاسبات خود هزینه های نگهداری را نیز در نظر بگیرید. برای کار طراحی از یک مانیتور بزرگ با کیفیت وضوح بالا استفاده کنید. به یاد داشته باشید که یک دیسک فشرده نسبت به فلاپی های قدیمی گنجایش بیشتری دارد. برای اسکن کردن سریع مقادیر کوچک اطلاعات، از یک اسکنر دستی استفاده کنید. شبکه ای را انتخاب کنید که حتی هنگام مبادله پرونده های بزرگ نیز از سرعت بالایی برخوردار باشد. برای کار هنگام حرکت از کامپیوتر های کیفی استفاده کنید. برای کنترل امکان دسترسی کاربران به سرورها، فایلها و پوشه ها از کلمه عبور استفاده کنید. از سیستمهای شبکه ای استفاده کنید که با شبکه اینترنت سازگار است. برای تسهیل در کار تقسیم و اشتراک اطلاعات یک اینترنت ایجاد کنید. برای جلوگیری از قطع ارتباط شبکه بهتر است دو سرور نصب کنید تا اگر یکی از آنها خراب شد دیگری ارتباط شما را برقرار کند. برای برآورده کردن نیاز کاربران به تقسیم و اشتراک مطمئن و سریع اطلاعات، یک شبکه مخصوص ایجاد کنید. مزایای بالقوه و مثبت استفاده از زبان جاوا در اجرای برنامه های شبکه از یک سرویس دهنده را بررسی کنید. اجازه دهید دیگران اولین کسانی باشند که از نرم افزارهای جدید در بازار استفاده می کنند. برای سازگاری بیشتر هنگام به اشتراک گذاشتن اطلاعات، از نرم افزارهایی استفاده کنید که به طور وسیع قبلاً آزمایش شده اند به یاد داشته باشید که هشتاد درصد کاربران فقط به بیست درصد از قابلیت‌های بیشتر برنامه ها نیاز دارند. در لیست کارهای مهم خود، یاد گرفتن یک برنامه صفحه گسترده را در اولویت قرار دهید. با اتصال چند پایگاه اطلاعاتی به هم، میزان دسترسی به اطلاعات را افزایش دهید. برای اطلاعاتی که همواره به آنها نیاز دارید، گزارش استاندارد تهیه کنید. اگر نیازهای خود را مشخص نکرده اید، به جای برنامه

اختصاصی و سفارشی، یک بسته نرم افزاری آماده را انتخاب کنید. به روشهایی که دیگران برای ارائه اطلاعات استفاده می کنند توجه کنید و آنها را یاد بگیرید. نمایش دو سویه را می توانید روی سی دی، از طریق ایمیل و یا وب سایت منتشر کنید. اگر برای شخصی از طریق پست الکترونیکی یک پیام فوری ارسال کرده اید با تلفن وی را مطلع کنید. با استفاده از آخرین تکنولوژی موبایل امکان استفاده از پست الکترونیکی را خارج از محیط کار برای خود فراهم کنید ابرای سازماندهی مشخصات تماسها و ایجاد گروههای تماس، از دفترچه نشانی پست الکترونیکی کامپیوتر خود استفاده کنید. برای استفاده از جدیدترین قابلیت های وب، مرورگر خود را ارتقا دهید مرورگری را انتخاب کنید که سرعت زیادی داشته و استفاده از آن راحت باشد. برای افزایش سرعت گرفتن و بارگذاری صفحه وب، دریافت گرافیکی مرورگر را خاموش کنید. شما باید به طور مستمر از اطلاعات خود پشتیبان تهیه کنید. برای خرید نرم افزار جدید، ۳ تا ۶ ماه پس از تولید آن صبر کنید. هنگام طراحی سیستم های مهم کامپیوتری نقش کاربران را فراموش نکنید. برای حداکثر استفاده از تکنولوژی اطلاعات گروه خود را تشویق کنید تا با آغوشی باز آن را پذیرا باشند. برای نتیجه گیری بهتر از جلسات آموزشی، آنها را کوتاه برگزار کنید. کارمندانی که از مهارت بیشتری برخوردار هستند را تشویق کنید تا نحوه کمک به کارمندان کم تجربه را یاد بگیرند برای کاهش اتلاف وقت نحوه کار با نرم افزارهای پست الکترونیک را به کارمندان خود آموزش دهید. از کارمندان بخواهید استفاده شخصی از پست الکترونیک را به حداقل برساند. نحوه استفاده از فیلتر در نرم افزار پست الکترونیک را یاد بگیرید. کارمندان را تشویق کنید برای کمک به آموزش بهتر خود در منزل نیز از کامپیوتر و اینترنت استفاده کنند تصور کنید همواره راه بهتری برای انجام کارها وجود دارد. برای شکار فرصت های تازه به صحبت های مشتریان و کارمندان گوش کنید برای استفاده از ایده های نو در کار به صنایع پیرامون نیز توجه کنید. معیار شما برای آزمایش منابع جدید می تواند میزان بهره وری و کارایی بالای آنها باشد. کارهای خود را بیشتر از گذشته از طریق اینترنت انجام دهید. تحقیق کنید شرکتهای دیگر چگونه به آینده نگاه می کنند. سیستمهای شما باید آنقدر انعطاف پذیر باشند که بتوانند با هرگونه تغییر لازم منطبق شوند. کارمندانی را برای بخش خدمات فناوری اطلاعات انتخاب کنید که قادر به برقراری ارتباط خوب با کاربران باشند. یک پرسشنامه تهیه کنید که با تکمیل آن کاربران بتوانند کیفیت خدمات ارائه شده توسط بخش فناوری اطلاعات را ارزیابی کنند کارمندان بخش فناوری اطلاعات را ترغیب کنید تا بر روی نیازهای حقیقی سازمان تمرکز کنند. به هنگام استخدام مشاور، همواره تعریفی از اهداف خاص سازمان خود مد نظر داشته باشید. مطمئن شوید کارمندان شما مهارت های مفید را دریافت کرده باشند. با ارائه به موقع اطلاعات به مشاوران، از توانایی آنها در خلاقیت و ثمر بخشی اطمینان حاصل کنید. بررسی پیشنهادات در مورد قرار دادهای تکنولوژی اطلاعات را به همان بخش واگذار کنید. قراردادهای خود را کوتاه مدت منعقد کنید و اهداف عملکردی دقیق و مجازات های محکم را نیز در آن پیش بینی کنید. به منظور اداره موثر و موفقیت آمیز قراردادها، کارمندان و منابع مورد نیاز را به اندازه کافی فراهم کنید. فراگیری روش استفاده از اینترنت در کار و تجارت باید در اولویت برنامه ها قرار بگیرد. در صورت امکان محصولات خود را روانه بازارهای جهانی کنید. برای برقراری ارتباط و دست یابی به بازارهای کوچک ولی مستعد از اینترنت استفاده کنید. فراموش نکنید که اینترنت قدرت و توانایی مشتریان را هم افزایش می دهد. از طریق اینترنت می توانید لیست قیمت تعداد زیادی از تامین کنندگان کالا و خدمات را دریافت کنید. برای کاهش هزینه و دسترسی بیشتر به متقاضیان کار، امور مربوط به استخدام را از طریق اینترنت انجام دهید. برای کاهش هزینه و دسترسی بیشتر به متقاضیان کار، امور مربوط به استخدام را از طریق اینترنت انجام دهید. مشتری را در انتخاب روش انجام معامله آزاد بگذارید. نحوه برخورد رقبا با مشتری را بررسی کنید. امکاناتی فراهم کنید تا مشتری بتواند به صورت آن - لاین با کارمندان ارتباط برقرار کند. کارمندان خود را به تقسیم اطلاعات تشویق کنید. مشخصات محصول و یا خدمات خود را وارد اینترنت کنید و منتظر شوید تا پیمانکاران قیمت های خود

را پیشنهاد دهند. در ساخت اینترنت از وجود کاربران استفاده کنید. به خاطر داشته باشید که اینترنت مانند یک معدن طلا است و کار شما استخراج از این معدن است. با طریقه کارکرد موتورهای جستجوی معروف آشنا شوید. علاوه بر وب، جستجو در گروه های خبری را نیز امتحان کنید. فراموش نکنید که رقبا نیز می توانند فعالیت های اینترنتی شما را ردیابی کنند. برای ایجاد، حفظ و توسعه حریم شخصی در جستجو، مرورگر خود را در وضعیتی قرار دهید که فایل های متنی کوتاه را نپذیرد. وب در حقیقت مجموعه ای است متشکل از تعداد بیشماری سایت. تبلیغات آن لاین را نیز تجربه کنید بهتر چند سایت مهم را انتخاب و آگاهی های خود را در آنجا قرار دهید. به یاد داشته باشید ممکن است رقبا کوچک شما بر روی وب به رقیب بزرگی تبدیل شوند. برای آشنایی با راه های موثر ورود به تجارت الکترونیک، تلاش های دیگران در این مورد را به دقت بررسی کنید. سودی را که از فروش محصولات در شبکه کسب می کنید، برای کاهش قیمت و یا خدمات خود صرف کنید.

جملاتی برای مدیریت ذهن

Intelligence management برای آن که در جهت سلامت فکری ذهن خود را مدیریت نمائیم. نا مهربانی ها را با مهربانی پاسخ می دهی. به چهره های عبوس و اخمو لبخند هدیه می دهی. فریادهای حاکی از عصبانیت را با صدای بلند سکوت، خاموش می کنی. در تمام کارهایت فقط به خدا توکل می کنی. * بار همه زندگی را به خدا می سپاری. هر روز صبح تصمیم می گیری بهتر از دیروز زندگی کنی. به جای ترسیدن از موانع و مشکلات، با شور و شادی به راههایی فکر می کنی که تو را به موفقیت می رسانند. ایمان داری که خواستن، توانستن است. برای کمک به دیگران سر از پا نمی شناسی. همیشه به خیر و صلاح مردم کار می کنی. اهداف بلند مدت و کوتاه مدت زندگی، طعم معنوی دارند. با عدالت رفتار کنی تا اعتماد متقابل در سازمان افزایش یابد. لطفاً نظرات و پیشنهادات خود را با مدیریت سایت از طریق پست الکترونیکی؛

نقل قول مدیریتی

Managerial Passages بیان جملات آموزنده ی مدیریتی از بزرگان همیشه با ضرب طبل خودتان حرکت کنید. مهم نیست که صدای آن چقدر ضعیف یا دور باشد. هنری تورو زندگی مانند دوچرخه سواری است. برای حفظ تعادل باید حرکت کرد. آلبرت اینشتین مسائل را در همان سطح آگاهی که به وجود آمده است نمی توان حل کرد. آلبرت اینشتین ما به افرادی که در ورود به عرصه «غیر ممکن» تخصص دارند نیاز داریم. تئودور روتکی در عصر تغییرات مستمر، تنها «یادگیرندگان» آینده را به ارث خواهند برد. مابقی خود را برای زندگی در دنیایی مجهز کرده اند که دیگر وجود ندارد. اریک هوفر فردا همواره خواهد رسید و همیشه با روزهای دیگر متفاوت خواهد بود. فردا، حتی بزرگ ترین شرکت ها نیز در معرض خطر هستند، اگر در مورد آینده شان نیندیشیده باشند. پیتراکراگر چیزی را دوست نداری، آن را تغییر بده و اگر نمی توانی آن را تغییر دهی طرز فکر را تغییر بده. مایا آنجلو انگیزه موتور بهبود است. اگر انگیزه زنده نگه داشته شود و تغذیه گردد، کیفیت بوجود خواهد آمد. دکتر دمنینگ تصمیم گیری مدیریتی معادل با کل فرآیند مدیریت است. هربرت سایمون مدیر بوروکراتیک از تغییر احساس تهدید و با عدم قطعیت مضطرب می شود. پیتراکرا یادگیری لذت دارد این انجام کارهاست که لذت را به اوج می رساند نوا درست انجام دادن کارها، کارائی و انجام کارهای درست اثربخشی می باشد. پیتراکرا تغییر مانند دوست است، بهتر است مانند دوست یابی برای آن برنامه داشته باشی، نه آن که بگذاری تصادفی از راه برسد. فیل کراسبی کارآفرینی قبول مخاطره و پیگیری فرصت ها و ارضای نیازها از طریق نوآوری می باشد. استیفن رابینز مشتری سنگ بنای سازمان است و بقای آن را تضمین می نماید. آر. دیوید نبوغ کاری را

انجام می دهد که ضرورت دارد و هوش کاری را که می تواند انجام می دهد . اون مردیت

چی می شد اگه

۲ دی ۱۳۸۷ ، ۲۰:۰۶ جملات مدیریت رفتار؛ چی می شد اگه؟... what if...? چی می شد اگه خدا امروز وقت نداشت به ما برکت بده چرا که دیروز ما وقت نکردیم از او تشکر کنیم چی می شد اگه خدا فردا دیگه ما را هدایت نمی کرد چون امروز اطاعتش نکردیم . چی می شد اگه خدا امروز با ما همراه نبود چرا که امروز قادر به درکش نبودیم . چی می شد اگه هرگز شکوفا شدن گلی را نمی دیدیم چرا که وقتی خدا بارون فرستاده بود گله کردیم . چی می شد اگه خدا عشق و مراقبتش را از ما دریغ می کرد چرا که ما از محبت ورزیدن به دیگران دریغ کردیم . چی می شد اگه خدا فردا کتاب مقدسش را از ما می گرفت چرا که امروز فرصت نکردیم آنرا بخوانیم . چی می شد اگه خدا در خانه اش را می بست چون ما در قلبهای خود را بسته ایم . چی می شد اگه خدا امروز به حرفهایمان گوش نمی داد چون دیروز به دستوراتش خوب عمل نکردیم . چی می شد اگه خدا خواسته هایمان را بی پاسخ می گذاشت چون فراموشش کردیم . و چی می شد اگه... و چی می شد اگه ما از این مطالب به سادگی عبور نمی کردیم.

کلمه

Word سازنده ترین کلمه گذشت است آن را تمرین کن پرمعنی ترین کلمه ما است آن را به کار ببر عمیق ترین کلمه عشق است به آن ارج بنه . بی رحم ترین کلمه تنفر است از بین ببرش . سرکش ترین کلمه حسد است با آن بازی نکن . خودخواهانه ترین کلمه من است از آن حذر کن . ناپایدارترین کلمه خشم است آن را فرو ببر . بازدارنده ترین کلمه ترس است با آن مقابله کن . با نشاط ترین کلمه کار است به آن پرداز . پوچ ترین کلمه طمع است آن را بکش سازنده ترین کلمه صبر است برای داشتنش دعا کن .

جملات کوتاه در ارتباط با اخلاق کار

short sentences for ethic of work.. اخلاق کار اخلاق کار به عنوان یکی از زمینه های دانش مدیریت به شمار می رود؛ مخصوصاً از زمان تولد نهضت مسئولیت اجتماعی در دهه ۱۹۶۰. در این دهه نهضتها و جنبشهای آگاهی بخش اجتماعی توقعات مردم را از شرکتهای بالا برد. مردم به این عقیده رسیده بودند که شرکتهای باید از امکانات وسیع مالی و نفوذ اجتماعی خود برای رفع مشکلات اجتماعی نظیر فقر، خشونت، حفاظت از محیط زیست، تساوی حقوق، بهداشت و سلامت همگانی و بهبود وضع آموزش استفاده کنند. بسیاری از مردم ادعا می کردند که چون شرکتهای با استفاده از منابع کشور به سود دست می یابند لذا به کشور مدیون بوده و برای بهبود وضع اجتماع باید کوشش کنند. بسیاری از محققان، مدیران و مدارس بازرگانی این تغییر و تحولات را درک کرده و لذا در برنامه ریزیهای خود و نیز در عمل کلمه ذینفعان را که شامل جامعه ای وسیع تر اعم از کارمندان، مشتریان و تامین کنندگان می شود جایگزین کلمه سهامداران کرده اند. اخلاق کار همانند دیگر رشته ها و زمینه های مدیریت به دنبال یک نیاز به وجود آمد. با پیچیده تر و پویاتر شدن تجارت، سازمانها فهمیدند که به راهنماییهای جهت انجام کارهای صحیح (از نظر اخلاقی) و پرهیز از کارهای غلط و مضر برای دیگران نیاز دارند و لذا اخلاق کار متولد شد. از آنها مواجه هستند مانند تعارض منافع، استفاده ناصحیح از منابع و نقض قراردادهای و موافقتنامه ها. فواید مدیریت اخلاق در محیط کار ۱ - توجه به اخلاق کار به بهبود اساسی اوضاع برخی جوامع انجامیده است. ۲ - برنامه های اخلاق باعث می شود که در شرایط آشفته، سازمان

عملکرد اخلاقی خود را حفظ کند. ۳- برنامه های اخلاق باعث شکل گیری کارهای گروهی قوی و افزایش بهره وری می شود. ۴- برنامه های اخلاق باعث رشد و بالندگی کارکنان می شود. ۵- برنامه های اخلاق ما را از قانونی بودن خط مشی های سازمان مطمئن می کند. ۶- برنامه های اخلاق باعث جلوگیری از عمل مجرمانه اهمال می شود. ۷- برنامه های اخلاق به مدیریت ارزشهای مطرح در مدیریت کیفیت، برنامه ریزی استراتژیک و مدیریت تنوع کمک می کند. ۸- برنامه های اخلاق به ایجاد تصویری مثبت از سازمان در نزد مردم کمک می کند. هشت دستورالعمل برای اخلاق کار و مدیریت اخلاق ۱- به یاد داشته باشید که مدیریت اخلاق یک فرایند است. برنامه های اخلاق خروجیهایی چون کدها، خط مشی ها، رویه ها، خبرنامه ها و... دارند اما درعین حال مهمترین جنبه این برنامه ها فرایند تفکر و گفتگو است که به تدوین این خروجیها می انجامد. ۲- هدف نهایی برنامه های اخلاق این است که رفتارهای مشخص شده در کد رفتار در محیط کار انجام گیرد. بنابراین، در کنار تدوین لیست ارزشهای اخلاقی یا کد اخلاق باید خط مشی ها، رویه ها و آموزشهایی که ترجمان این ارزشها به رفتارهای مناسب باشد نیز ایجاد شود. ۳- بهترین راه برای اداره کردن معضلات اخلاقی جلوگیری از وقوع آنها در گام نخست است. ۴- بهتر است تصمیمات حوزه اخلاقیات را به صورت گروهی بگیرید تا احساس تعلق کارکنان نسبت به آن افزایش یابد. ۵- مدیریت اخلاق را با دیگر فعالیتهای مدیریتی ادغام کنید. ۶- هنگام تدوین و اجرای برنامه مدیریت اخلاق از تیم های میان وظیفه ای استفاده کنید. ۷- برای گذشت و عفو ارزش قائل شوید. ۸- تلاش برای عملکرد اخلاقی و درعین حال داشتن تعداد اندکی اشتباه بهتر است از تلاش نکردن در این جهت.

فرمان برای ارزیابی کارکنان

۱ Personnel assessment- به منظور دستیابی به نتایج موفقیت آمیز، افراد را به بهره گیری از حداکثر توان موجود تشویق کنید. ۲- رضایت خود را از عملکرد مطلوب کارکنان ابراز کنید به ویژه زمانی که به آنها برای بهتر شده انگیزه می بخشد. ۳- اطمینان حاصل کنید که افراد نسبت به میزان اهمیت نقش خود در سازمان واقف هستند ۴- اطمینان حاصل کنید که کارکنان از نحوی ارزیابی خود آگاهند. ۵- عملکرد ارزیابی شونده را از نقطه نظر دیگر افراد سازمان مورد بررسی قرار دهید. ۶- اطمینان حاصل کنید که سوالهای مربوط به فرم های مشتریان بازخورد مفیدی بدست می دهند. ۷- بازخوردها را به دقت ارزیابی کنید تا از میزان ارزش آن برای ارزیابی فرد مطمئن شوید. ۸- یک طرح کلی در نظر بگیرید و برای ایجاد تغییر در آینده تلاش کنیم ۹- اطمینان حاصل کنید که آمادگی لازم را برای ورود کارکنان دارید. ۱۰- ارزیابی فرصتی است برای حصول اطمینان از واقع گرایانه بودن دیدگاه افراد نسبت به قابلیت هایشان. ۱۱- سعی کنید تمایلات پسندیده را به عمل تبدیل کنید. ۱۲- در نظر داشته باشید که معیارهای عملکرد چالش برانگیز و در عین حال قابل حصول باشند. ۱۴- از اهداف به عنوان راهی برای تمرکز بیشتر گروه در فعالیت ها و همکاری بیشتر استفاده کنید. ۱۵- انعطاف پذیر باشید تا بتوانید در صورت لزوم شرایط را تغییر دهید. ۱۶- اساس کار را طوری برنامه ریزی کنید که هر یک از افراد به دنبال انجام مطلوب وظایف خود باشند. ۱۷- دیدگاه افراد را برای راهی که در در پیش دارند را جویا شوید. ۱۸- اطمینان حاصل کنید پاداش های که به کارکنان می دهید کاملاً منطبق با اهداف سازمان باشد. ۱۹- خود را متعهد کنید که به موفقیت افراد و اعضای گروه پاداش دهید. ۲۰- همواره برای تک تک افراد یک عامل ایجاد انگیزه قوی پیدا کنید. ۲۱- به خاطر داشته باشید که یک موفقیت اغلب موفقیت های دیگری را به دنبال دارد. ۲۲- قبل از اجرای ارزیابی زمانی را به تفکر درباره روند آن اختصاص دهید. ۲۳- طوری گفت و گو کنید که بیشتر درباره شغل فرد بحث شود نه خود فرد. ۲۴- مطمئن شوید که تمامی مستندات مورد نیاز ارزیابی را در اختیار دارید. ۲۵- شرح شغل باید هماهنگ با سازمان باشد نه با افراد. ۲۶- به دنبال عملکرد ضعیف افراد باشید. ۲۷- واقعیات را مورد بررسی قرار دهید و به شایعات توجه نکنید. ۲۸-

مطمئن شوید که فرد از فرصت کافی برای تمرکز بر توسعه برخوردار بوده است. ۲۹- اهداف عملکردی را با اهداف و سیاست های سازمان هم سو کنید. ۳۰- برای خود و اعضای گروه لیستی از اهداف مورد نظر را تهیه کنید. ۳۱- بلند پرواز باشید و به هنگام تعیین اهداف بزرگ بیندیشید. ۳۲- همیشه سعی کنید در مورد انتظاراتی که از افراد دارید ثابت قدم باشید. ۳۳- از سیاست های شرکت درباره توسعه شغلی درک مناسب به دست آورید. ۳۴- فقط در مورد چیزهای به افراد قول بدهید که واقعا قادر به انجام آنها هستید. ۳۵- موانع و مشکلات که مانع دست یابی فرد به اهداف می شوند را شناسایی کنید. ۳۶- مطمئن شوی که افراد زمان کافی برای حمایت و پشتیبانی در اختیار دارند. ۳۷- موضوعاتی که به صورت محرمانه با ارزیابی شونده مطرح می کنید را محترم بشمارید. ۳۸- مراقب باشید گفته هایتان در مورد یک مسئله خاص به دو فرد مختلف متناقض نباشد. ۳۹- برای اتاق ارزیابی طرحی را در نظر بگیرید که فکر می کنید برای شروع مناسب است. ۴۰- از ارزیابی شونده پرسید که در مورد موفقیت های مختلف چه نگرش یا احساسی دارد ۴۱- اطمینان حاصل کنید که هر ارزیابی از همان ساختار شش مرحله ای پیروی می کند. ۴۲- ببینید آیا کاهش موضوعات دستور جلسه به نصف موجب رسیدگی بهتر به آنها خواهد شد یا نه؟ ۴۳- بر موضوعاتی تمرکز کنید که تاثیر مستقیمی بر عملکرد دارند. ۴۴- اطمینان حاصل کنید که ارزیابی شونده دقیق می داند که از این جلسه چه انتظاراتی باید داشته باشد. ۴۵- در طول جلسه و در اسرع وقت موجبات آرامش و آسودگی فرد را فراهم کنید. ۴۶- تاکید کنید که ارزیابی حتما نتیجه مثبت به دنبال خواهد داشت. ۴۷- مطمئن شوید که هر دو طرف (شما و ارزیابی شونده) در مسیر مشابهی حرکت می کنید. ۴۸- بر روی موضوعاتی متمرکز شوید که به اهداف تمامی گروه ارتباط دارد. ۴۹- مراقب باشید که جزئیات اضافی یا کم اهمیت شما را از موضوع اصلی دور نکند. ۵۰- لازم است ارزیابی شونده به طور کامل در تهیه دستور جلسه مشارکت داشته باشد تا احساس کند مورد توجه جدی قرار گرفته است. ۵۱- مرتبا از ارزیابی شونده سوال کنید تا مشارکت فعال داشته باشد. ۵۲- از قطع کردن صحبت ارزیابی شونده به ویژه در آغاز صحبت وی پرهیز کنید. ۵۳- سعی کنید سوال های بسته-پاسخ تبدیل کنید. ۵۴- همواره طبق برنامه زمانی که برای ارزیابی در نظر گرفته شده است پیش بروید. ۵۵- اگر ارزیابی شونده به مشکلی اشاره کرد بی درنگ به سراغ آن بروید. ۵۶- با لحن آرام صحبت کنید و از گپ زدنی که اتلاف وقت را به دنبال دارد پرهیزید. ۵۷- سعی کنید در طول جلسه ارزیابی کمتر قول بدهید و بعد از آن بیشتر عمل کنید. ۵۸- به جای توجه بیش از حد به علامت خاص حرکات سر و دست و چهره افراد را در مجموع در نظر بگیرید. ۵۹- اگر احساس می کنید ارزیابی شونده ای مضطرب است مطمئن شوید که خود شما این حالت را ندارید. ۶۰- به حرکات چشم ارزیابی شونده بنگرید- این حرکات بیانگر نکات بسیاری هستند. ۶۱- به یاد داشته باشید که تن گفتار بیش از واژه ها حرف برای گفتن دارند. ۶۲- متمایل شدن ارزیابی شونده به عقب و ضربدری کردن دست ها نشانه بی میلی وی است. ۶۳- همواره از حالات بدنی خود آگاهی داشته باشید. ۶۴- با لبخندی دوستانه ارزیابی شونده را تشویق به صحبت کنید. ۶۵- در صورتی که احساس کردید ارزیابی شونده مردد است با پرسیدن یک سری سوال تعهد وی را جلب کنید. ۶۶- سوالها یا پیشنهادهای عمل گرایانه حاکی از آمادگی برای قبول تعهد است. ۶۷- بدانید که تا چه اندازه ارزیابی شونده برای پذیرش مسئولیت اشتیاق دارد. ۶۸- بر این نکته تاکید کنید که در کار دخالت نخواهید کرد اما انتظار دارید با شما مشورت شود. ۶۹- از پذیرش (بله) حاکی از چرب زبانی و بی قیدی پرهیزید. ۷۰- سعی کنید واکنش های منفی را پیش بینی کنید و برنامه ای برای چگونگی برخورد با آن را داشته باشید. ۷۱- دقیقا مشخص کنید که چه زمانی نیازمند دریافت راهنمایی از همکاران یا متخصصین با تجربه هستید. ۷۲- در طول مدت ارزیابی آرامش و کنترل خود را حفظ کنید. ۷۳- برای رسیدن به یک راه حل مناسب از تکنیک پرسشگری استفاده کنید. ۷۴- از بحث درباره مشکلاتی که تاثیر چندانی بر عملکرد ندارند پرهیز کنید. ۷۵- اگر ارزیابی شونده تمایلی به انجام کار ندارد بر منافع حاصل از آن تاکید کنید. ۷۶- هنگام برنامه ریزی توسعه به موضوعات بلند مدت توجه داشته باشید. ۷۷- به یاد داشته باشید که طرح های توسعه فردی پویا و بهنگام هستند. ۷۸- ببینید فرد ارزیابی شونده کدام یک

از آموزش های قبلی را بهتر یاد گرفته است. ۷۹- افراد را تشویق کنید تا از هر فرصتی برای بهسازی خود استفاده کنند. ۸۰- همانطور که درباره اهداف کوتاه مدت بحث می کنید درباره دورنماهای بلند مدت نیز گفت و گو کنید ۸۱- اطمینان حاصل کنید که افرادی را برای پاسخگویی به اقدامات تعیین کرده اید. ۸۲- همواره در موعد مقرر به تعهدات خود عمل کنید. ۸۳- به دقت به گفته های ارزیابی شونده و نحوه بیان آن دقت کنید. ۸۴- از دیکته کردن مطالب به ارزیابی شونده اجتناب کنید و اجازه دهید وی با زبان خوش آنها را جمله بندی کنید. ۸۵- هر دو نفر شما باید در انتهای به درک مشترکی دست یافته باشید. ۸۶- با وجود مناسب بودن پیشرفت فرد، زود به زود به بازبینی روند آن پردازید. ۸۷- اطمینان حاصل کنید افراد را به درستی درک می کنید. ۸۸- بکوشید تا مواقعی که ارزیابی شونده دچار مشکل می شود را پیش بینی کنید. ۸۹- دیدگاه ها و تجربیات مشترک را در بین افراد ترویج کنید. ۹۰- برای فرا گیری مهارت های جدید هیچ گاه دیر نیست. ۹۱- افراد را تشویق کنید تا با اشتیاق به سراغ چالش های جدید بروند. ۹۲- به افراد کمک کنید تا متوجه شوند چقدر می توانند از یکدیگر یاد بگیرند. ۹۳- از تلاش های گروهی تقدیر کنید تا نشان دهید که برای کمک افراد به یکدیگر چقدر ارزش قائلید. ۹۴- تمامی افراد گروه را در برنامه ریزی توسعه برای آینده مشارکت دهید. ۹۵- با تسهیم منابع حداکثر استفاده از بودجه آموزشی را به عمل آورید. ۹۶- نقادانه به کار خود بنگرید تا از اثر بخشی بیشتری برخوردار باشید. ۹۷- از هر فرصتی برای یادگیری و تمرین جدید استفاده کنید. ۹۸- مطمئن شوید ارزیابی رای تمامی افراد درگیر از نتایج برنده برنده برخوردار باشد. ۹۹- تمامی کارکنان تمایل دارند نظر مدیرشان را در ارتباط با خود بدانند. ۱۰۰- برای موفقیت نظام ارزیابی مدیران باید مهارت خود را نیز هماهنگ با مهارتهای کارکنان بهبود بخشند.

لحظاتی در زندگی

Moments In Life ... سالها را نشمار ،خاطرات را بشمار! گاهی در زندگی دلتان به قدری برای کسی تنگ می شود که می خواهید او را از رویاهایتان بیرون بیاورید و در آغوش بگیرید! There are moments in life when you miss someone so much that you just want to pick them from your dreams and hug them for real! وقتی در شادی بسته می شود، در دیگری باز می شود. ولی معمولاً آنقدر به در بسته شده خیره می مانیم که دری که برایمان باز شده را نمی بینیم. When the door of happiness closes, another opens But often times we look so long at the closed door that we don't see the one, which has been opened for us به دنبال ظواهر نرو؛ شاید فریب بخوری. به دنبال ثروت نرو؛ این هم ماندنی نیست. به دنبال کسی باش که به لبانت لبخند بزنند. چون فقط یک لبخند می تواند شب سیاه را نورانی کند. کسی را پیدا کن که دلت را بخنداند. Don't go for looks they can deceive. Don't go for wealth even that fades away. Go for someone who makes you smile, Because it takes only a smile to Make a dark day seem bright. Find the one that makes your heart smile. هر چه میخواهی آرزو کن؛ هر جایی که میخواهی برو؛ هر چه که میخواهی باش؛ چون فقط یک بار زندگی می کنی و برای انجام آنچه میخواهی فقط یک شانس داری. Dream what you want to dream Go where you want to go Be what you want to be, Because you have only one life And one chance to do all the things You want to do. خوب است که آنقدر شادی داشته باشی که دوست داشتنی باشی آنقدر ورزش کنی که نیرومند باشی آنقدر غم داشته باشی که انسان باقی بمانی و آنقدر امید داشته باشی که شادمان باشی. May you have enough happiness to make you sweet Enough trials to make you strong, Enough sorrow to keep you human and Enough hope to make you happy شاد

The happiest of people don't necessarily have the best of everything. They just make the most of everything that comes along their way. همیشه بهترین آینده بر پایه گذشته ای فراموش شده بنا می شود؛
 The brightest future will always be based on a forgotten past. You can't go forward in life until you let go of your past failures and heartaches. وقتی که به دنیا آمدی تو گریه می کردی و اطرافیان لبخند به لب داشتند. آن گونه باش که در
 When you were born, you were crying. And everyone around you was smiling. Live your life so at the end, you're the one who is smiling and everyone around you is crying. لطفاً این پیام را به کسانی بفرست که برایت ارزشی دارند (همان طور که من این
 کار را کردم)؛ به کسانی که به طرق مختلف در زندگیت تأثیر داشته اند؛ به کسانی که وقتی نیاز داشتی لبخند به لبانت نشانند؛ به
 آنهایی که وقتی واقعاً ناامید بودی دریچه های نور را نشان دادند؛ به کسانی که به دوستی با آنها ارج می گذاری؛ و به آنهایی که
 در زندگیت بسیار پر معنا هستند. Please send this message to those people who mean something to you (I JUST DID) To those who have touched your life in one way or another To those who
 make you smile when you really need it To those who make you see the brighter side of things when you are really down To those whose friendship you appreciate To those who
 Don't count the years – count the memories! سالها را نشمار ، خاطرات را بشمار!

یکصد و بیست فرمان برای مدیریت

... ۱۲۰ order for management با اصول ساده روانشناسی آشنا شوید ۱- قاطع، اما مهربان باشید. ۲- جدی، اما لطیف باشید. ۳- در انجام کارها روی شیوه ای خاص تأکید نکنید. شاید کسی بتواند از مسیر کوتاه تر و بهتری شما را به مقصد برساند. ۴- توجه داشته باشید دانش و تجربه، هیچ کدام به تنهایی رهگشا نیستند، مثل اکسیژن و هیدروژن که از ترکیب معینی از آنها هوای تنفس ما تأمین می شود، می توان با آمیختن دانش و تجربه، راهکارهای حیاتی و استثنایی خلق کرد. ۵- به خاطر داشته باشید رعایت استانداردهای محیط کار در کارایی کارمندان مؤثر است. ۶- با فرق گذاشتن بیهوده بین افراد گروه، انگیزه کاری آنها را از بین نبرید. ۷- از مشورت و نظرخواهی با نیروی جوان ابایی نداشته باشید. ۸- با رفتارهای ضد و نقیض، اعتماد زیردستان را از خود سلب نکنید. ۹- در به وجود آوردن فضای رقابتی سالم، کوشا باشید. ۱۰- برای ارتقای سطح دانش کارمندان و افزایش بهره وری آنان، کلاسهای آموزشی ترتیب دهید و از لوازم کمک آموزشی بهره گیرید. ۱۱- دقت کنید که تویخ کارمند خطا کار، باید متناسب با اشتباهاتش تعیین شود. ۱۲- در صورت لزوم با قاطعیت نه بگویید. ۱۳- سعی کنید با اصول ساده روانشناسی آشنا شوید. ۱۴- طوری رفتار کنید که دیگران شما را به عنوان الگو انتخاب کنند و آینده کاری دلخواه خود را در قالب شخصیت شما مجسم کنند. ۱۵- هرگز در حضور کارمندان با دیگر معاشرین خود، پشت سر افراد بدگویی نکنید. ۱۶- همواره معلم باشید و یادتان باشد که همکاران شما از رفتار شما بیشتر از گفتار شما می آموزند. ۱۷- شما یا نماینده شما باید در همه صحنه های شادی و غم همکاران حاضر باشید. ۱۸- با شروع به موقع جلسات، وقت شناسی را عملاً به حاضرین بیاموزید. ۱۹- در انجام کارها به سه نکته بیش از بقیه نکات توجه کنید: اعتماد به نفس، اعتماد به نفس، اعتماد به نفس. ۲۰- انتقاد پذیر باشید. ۲۱- با بی توجهی، تلاش و زحمات زیردستان را

بی‌ارزش نکند. ۲۲- با وسواس بیهوده در انتخاب، زمان را از دست ندهید و به خاطر داشته باشید زمان برای شما متوقف نمی‌شود.

۲۳- خواسته‌های خود را روشن بیان کنید و اطمینان حاصل کنید که کارمندان از جزئیات وظیفه‌ای که به عهده آنان است، مطلع هستند.

۲۴- از هر کس، مطابق دانش و تجربه‌اش توقع داشته باشید تا بهترین نتیجه را بدست آورید. ۲۵- وظایف کارمندان را متناسب با توانایی‌های فیزیکی و حرفه‌ای آنان تعیین کنید. ۲۶- اگر از موضوعی علمی اطلاعی ندارید، یا احتیاج به توضیحات بیشتری دارید، بدون هیچ تردیدی سؤال کنید. ۲۷- در موارد بحرانی، خونسردی خود را حفظ کنید و چند استراتژی بحران‌زدایی مناسب با فعالیت سازمانی خود را پیش‌بینی و طراحی کنید ۲۸- از رفتارهایی که شما را در سازمان عصبی معرفی می‌کند، پرهیز کنید. ۲۹- انتقامجو نباشید. ۳۰- زمان پیاده‌سازی تصمیم‌گیری‌ها، به اندازه اخذ تصمیمات، مهم است. چون ممکن است اجرای یک طرح خوب در زمان نامناسب با شکست روبه‌رو شود. ۳۱- در مورد چیزی که نمی‌دانید، به کسی اطلاعات اشتباه ندهید و از گفتن نمی‌دانم، هراسی نداشته باشید. ۳۲- با محول کردن مسئولیت به کارمندان مستعد و خلاق، زمینه رشد و خلاقیت آنان را فراهم کنید. ۳۳- بدون تفکر و درنگ پاسخ ندهید. ۳۴- نحوه چیدمان میز کارمندان و محل استقرار آنها را طوری انتخاب کنید که افراد در محل کارشان بیش از حد مجاز با هم به گفت‌وگو نپردازند. ۳۵- همیشه به خاطر داشته باشید تواضع و متانت بر شکوه شما می‌افزاید. ۳۶- اگر قاطعیت مدیر با مهربانی توأم باشد، فرمانبری با ترس جای خود را به انجام وظیفه با حس مسئولیت‌پذیری می‌دهد. ۳۷- سیستم پیشنهاداتی را جهت اخذ پیشنهاد اختصاص دهید و به کارمندان اطمینان دهید که به پیشنهادهای مطرح شده رسیدگی می‌کنید. ۳۸- مطمئن شوید که حق و حقوق دیگران توسط مسئولین و سرپرستان سازمان رعایت می‌شود. ۳۹- چند ساعت از یک روز مشخص در ماه را به بازدید از سطوح مختلف سازمان و گفت‌وگوی رودررو با کارمندان اختصاص دهید. ۴۰- در سمینارهای مرتبط با فعالیت خود شرکت کنید. ۴۱- با درایت و زیرکی همیشه در کمین شکار فرصت‌های طلایی باشید. ۴۲- صبر و حوصله را از مهمترین ارکان موفقیت تلقی کنید. ۴۳- مسئولیت‌پذیر باشید. ۴۴- به منظور اطلاع حاصل کردن از مطالب جدید علمی، در چند سایت اینترنتی مرتبط عضو شوید. ۴۵- چند تکه کلام اختصاصی و جالب برای خود انتخاب کنید. ۴۶- تفکر و تعمق قبل از پاسخگویی راحت‌تر از پیدا کردن چاره‌ای برای تغییر آنچه عنوان شده می‌باشد. ۴۷- با بی‌اهمیت جلوه دادن کارهای کارمندان، زحمات آنان را بی‌ارزش نکنید. ۴۸- به هر کس فراخور فعالیت و بازده کاری‌اش پاداش دهید و با در نظر گرفتن پاداشهای مساوی، حرکت افراد شایسته گروه را کند نکنید. ۴۹- اجازه ندهید بار مسئولیت کارمندان بی‌کفایت بر دوش کارمندان ساعی تحمیل شود زیرا افراد ساعی انگیزه خود را از دست می‌دهند. ۵۰- دانش حرفه‌ای خود را تا حدی بالا ببرید که در موارد لزوم در مقابل کلیه سؤالات حرفه‌ای حاضر جواب باشید. ۵۱- هنگام دست دادن، دست افراد را محکم و صمیمانه بفشارید. ۵۲- وقتی عصبانی هستید، درباره دیگران تصمیم‌گیری نکنید. ۵۳- هرگز امید ارتقا را از زیردستان نگیرید، زیرا به طور یقین، انگیزه آنها برای تلاش از بین می‌رود. ۵۴- سعی کنید در صورت لزوم در دسترس باشید و شانس حرف زدن را به همه سطوح سازمان بدهید. ۵۵- به کارمندان ساعی و متعهد بگویید که چقدر برای سازمان مفید هستند و شما به آنها علاقه و اعتماد دارید. ۵۶- هیچگاه اجازه ندهید کسی حالت افسردگی و ناامیدی شما را ببیند. ۵۷- به شایعات بی‌اساس بی‌توجه باشید و در مورد زیردستان از روی دهن‌بینی قضاوت نکنید. ۵۸- خشکی جلسات طولانی را با شوخ‌طبعی قابل تحمل کنید. ۵۹- از سرزنش کردن دیگران در جمع خودداری کنید. ۶۰- برای همه سطوح سازمان حتی خدمه و نامه‌رسانها احترام قائل شوید. ۶۱- روز تولد کارمندان، کارت تبریکی را که توسط شما امضا شده است، برایشان ارسال کند. ۶۲- در موقع امضا کردن نامه‌ها و مکتوبات آنها را به دقت مطالعه کنید و از امضا کردن آنها، زمانی که حوصله و تمرکز ندارید پرهیز کنید. ۶۳- خوش ژست و خوش‌بین باشید و در جمع با انرژی و اشتیاق حاضر شوید. ۶۴- با قدردانی به موقع از کارمندان، انرژی کاری آنان را افزایش دهید و حسن خلاقیت را در آنان تقویت کنید. ۶۵- موقع حرف زدن با اعتماد به نفس به چشمان افراد نگاه کنید و همیشه متبسم باشید. ۶۶- هرگز برای پیشبرد اهداف

کاری خود، دیگران را با وعده‌های بی‌اساس فریب ندهید. ۶۷- سعی کنید اسامی کارمندان را به خاطر بسپارید و در حین صحبت کردن با آنان، اسمشان را به زبان بیاورید. ۶۸- همواره به خاطر داشته باشید به کار بردن الفاظ مؤدبانه از اقتدار شما نمی‌کاهد. ۶۹- امین و رازدار افراد باشید. ۷۰- روی اشتباهات خود پافشاری نکنید و بی‌تعصب خطاهای خود را بپذیرید. ۷۱- تا صحت و سقم مسأله‌ای روشن نشده، کسی را مؤاخذه نکنید. ۷۲- معاشرین چابک خود را جدی نگیرید. ۷۳- نکات جالب و پندآموز کتابهایی را که می‌خوانید، در دفتری یادداشت کنید و در موارد مناسب آنها را به کار ببرید. ۷۴- انعطاف‌پذیر باشید. ۷۵- بدون توهین به عقاید دیگران، با آنها مخالفت کنید. ۷۶- نسبت به قول خود پایبند باشید. ۷۷- در موقعیت‌های بحرانی بر خود مسلط باشید و نگذارید زیردستان از اضطراب شما آگاه شوند. ۷۸- برای حرف زدن زیباترین و خوش‌آهنگ‌ترین الفاظ را انتخاب کنید. ۷۹- ریسک‌پذیر باشید. ۸۰- نحوه استفاده از نرم‌افزارهای مرتبط با کار خود را بیاموزید. ۸۱- برای ثبت ایده‌های درخشانی که ناگهان به ذهن می‌رسند، همیشه یک قلم و کاغذ به همراه داشته باشید. ۸۲- کتابخانه سازمان را به روز کنید و اسامی کتابهایی را که اضافه می‌شود به صورت لیست منتشر شده در اختیار کارمندان قرار دهید. ۸۳- مطمئن شوید ابراز رضایت شغلی افراد به سبب ترس از توبیخ مسئولین و سرپرستان نیست. ۸۴- به واسطه مدیر بودن خود، از دیگران توقع بیجا نداشته باشید. ۸۵- در اولین فرصت به مشاجرات و کدورت‌هایی که بین کارمندان پیش می‌آید، حکمیت کنید و برقرار کننده صلح و آشتی باشید. ۸۶- از انحصاری کردن خدمات رفاهی سازمان پرهیز کنید و اجازه دهید همه سطوح از این خدمات بهره‌مند شوند. ۸۷- به منظور جلوگیری از تک‌روی و رقابت‌های ناسالم، روحیه انجام کار گروهی در سازمان را تقویت کنید. ۸۸- از عنوان کردن فرامین غیرقابل اجرا و غیرمنطقی احتراز جوید، زیرا جز خدشه‌دار کردن شخصیت حرفه‌ای شما پیامدی ندارد. ۸۹- عملکرد افراد را در زمان اضافه‌کاری کنترل کنید تا بدینوسیله از سوء استفاده افراد ناشایست در سازمان جلوگیری شود. ۹۰- اموال مهم سازمان را بیمه کنید. ۹۱- در سلام کردن و ایجاد ارتباط دوستانه پیشقدم باشید. ۹۲- مراقب سلامتی خود باشید و هرگز از یاد مبرید عقل سالم در بدن سالم است. ۹۳- عیب‌جو و بهانه‌گیر نباشید و اجازه ندهید این دو خصلت در شما به عادت مبدل شود. ۹۴- هرگز از خاطر نبرید انسان، اشرف مخلوقات است و با درایت و پشتکار می‌تواند برای هر مشکلی، راه حل مناسبی پیدا کند. ۹۵- از اشتباهات خود درس بگیرید و آن را به دیگران نیز درس بدهید. ۹۶- حتی وقتی موردی پیش آمده که به شدت ترسیده‌اید، اجازه ندهید اطرافیان از این حس شما مطلع شوند. ۹۷- سازمان را برای اخذ نشریه‌های تخصصی آبنه کنید. ۹۸- هیچکس را دست کم نگیرید. ۹۹- آرام و شمرده صحبت کنید. ۱۰۰- زمانی که از کسی اشتباهی سر می‌زند، با رفتار صحیح و منطقی او را شرم‌نده کنید، نه با توهین و ناسزا. ۱۰۱- به اندازه کافی استراحت کنید و اجازه ندهید خستگی و استرس به سلامت روحی شما لطمه وارد کند. ۱۰۲- هر از گاهی جلسه‌ای به منظور پرسش و پاسخ با حضور سرپرستان ترتیب دهید تا از صحبت عملکرد و برنامه‌های آنان مطمئن شوید. ۱۰۳- سرپرستان و مسئولین، پل ارتباطی مدیریت و کارمندان هستند، تا از استحکام این پل مطمئن نشده‌اید بی‌محابا گام برندارید. ۱۰۴- کارمندان را تشویق کنید تا با ابتکار در انجام کارهایشان راه‌هایی برای صرفه‌جویی و پایین آوردن هزینه‌ها پیدا کنند. ۱۰۵- به دیگران فرصت جبران اشتباهاتشان را بدهید. ۱۰۶- نقاط ضعف و قوت خود را کشف کنید. ۱۰۷- با اولین برخورد، در مورد کسی قضاوت نکنید. ۱۰۸- حس ششم خود را نادیده نگیرید. ۱۰۹- هر کسی را فقط با خودش مقایسه کنید، نه با دیگران. ۱۱۰- اعجاز عبارات تأکیدی و مثبت را نادیده نگیرید. ۱۱۱- از انجام هر جابه‌جایی برای نیروی انسانی در محیط کار، نمی‌توان نتیجه مطلوب گردش شغلی را حاصل نمود. اگر جابه‌جایی کارمندان اصولی و حساب شده نباشد، باعث افت راندمان کاری و دزدگی آنان از کارشان می‌شود. ۱۱۲- مراقب باشید و اجازه ندهید سرپرستان و مسئولان برای پیاده‌سازی نظرات شخصی و اجرای فرامین خود، خودسرانه دستوری را به اسم شما اعلام کنند، زیرا در این صورت اگر این دستورات صحیح و قابل اجرا نباشد، از حسن شهرت و محبوبیت شما کاسته خواهد شد. ۱۱۳- با هر نوع بی‌انضباطی مبارزه کنید. ۱۱۴- روز خود را با خوردن صبحانه‌ای مقوی آغاز کنید. ۱۱۵- حتی اگر سن

شما از کارمندان کمتر است، آنچنان دلسوزانه با مسائلشان برخورد کنید تا لقب "پدر سازمان" را کسب کنید. ۱۱۶- در برخی از برنامه‌ریزی‌ها و اخذ تصمیمات از کارکنان نیز نظرخواهی کنید تا با این مشارکت صمیمیت بیشتری بین مدیریت و کارکنان برقرار گردد و حس مسئولیت‌پذیری افراد افزایش یابد. ۱۱۷- از کارکنان بخواهید اگر با مشکلی روبه‌رو می‌شوند ضمن اعلام آن مشکل چند راه حل مناسب نیز ارائه دهند. ۱۱۸- گاهی اوقات بدون اطلاع قبلی وارد اتاق کارکنان شوید و شخصاً با آنان به گفت‌وگو پردازید. ۱۱۹- با برقراری امنیت شغلی در محیط روحیه کاری افراد را بهبود ببخشید. ۱۲۰- مشوق و ترویج‌دهنده کار تیمی باشید تا هماهنگی و همسویی کارکنان جایگزین رقابت‌های ناسالم شود.

فرآیندی برای مدیریت توازن کار و زندگی

Orders for work/life Management

- ببینید موفقیت واقعاً از نظر شما چه مفهومی دارد. با خود صادق باشید.
- هر روز فرصتی را به تفکر در مورد ارزش‌هایتان اختصاص دهید و سعی کنید نسبت به آنها وفادار بمانید. • فرصتی را به ایجاد یک تصویر ایده‌آل از زندگی اختصاص دهید. • دستیابی به موفقیت مستلزم داشتن نگرش مثبت است. • توجه داشته باشید که همیشه گرفتار بودن نشانه عدم کارایی و اثر بخشی شما در انجام امور است. • کارها را بر اساس میزان اهمیت اولویت بندی کنید نه بر اساس میزان فوریت • به خاطر داشته باشید که افزایش سرعت باعث کاهش کیفیت می‌شود. • ترتیبی دهید که کارتان با معیار‌هایی که برای موفقیت دارید هدایت شود. • *نقش‌های مهم خود در کار و زندگی را فهرست اولویت بندی و ارزیابی کنید. • در مورد کارهایی که در انجام آنها مهارت دارید فکر کنید و بکوشید نقاط قوت خود را تقویت کنید. • برای خود یک بیانیه موفقیت بنویسید و مرتباً به آن رجوع کنید. • موفقیت‌های خود را مرور کنید. مطمئن شوید که آمادگی سازگار شدن را دارید. • از افراد بخواهید به شما باز خورد‌های سازنده بدهند. از این باز خورد ها درس بگیرید. • برای تقویت نقاط قوت خود و غلبه بر موانع از روش مربی‌گری استفاده کنید. • هر روز در مورد گزینه‌ها و راه‌حل‌های جدید فکر کنید و به تدریج به دنبال شیوه‌های بهتر برای انجام امور باشید. • روی مثبت صحبت کردن با خود تمرین کنید و یاد بگیرید که ارزش نقش خود در انجام امور را ببینید. • تشخیص احساسات و درس گرفتن از آن‌ها • *تردید را در اعضای گروه خود تشخیص دهید و سعی کنید به علت نگرانی آنها پی ببرید. • به خاطر داشته باشید که داشتن روابط خوب با دیگران از جمله نیازهای اساسی انسان است. • تصمیم بگیرید که واقعا می‌خواهید چه نوع پدر و مادری باشید. • فرصتی برای استراحت و تفریح باعث ارتقای بهره‌وری می‌شود. • برای دستیابی به اولویت‌هایتان در خود تعهد ایجاد کنید. • در مورد آخرین پیشرفت‌های حاصله مطالعه کنید تا بتوانید اقدامات آگاهانه‌تری انجام دهید • برای هر یک از مراحل اقدامات خود تاریخ مشخصی را تعیین کنید. • توجه داشته باشید که همه به نحوی از برقراری توازن میان کار و زندگی شما بهره‌مندی می‌برند. • حتماً از مرخصی‌های سالانه به طور کامل استفاده کنید • برای تک تک ساعات روز ارزش قائل شوید و از آنها به شکلی موثر استفاده کنید. • اولویت‌های اصلی‌تان را ارزیابی، و همه حواس خود را معطوف آنها کنید تا عملکرد شما در سطح عالی باشد. • ببینید آیا لازم است کاری را شخصاً انجام دهید یا امکان محول کردن آن به دیگری وجود دارد. • از خود پرسید که چه تغییراتی می‌توانید در زندگیتان ایجاد کنید؟ • *از یک مربی بخواهید شما را در ایجاد تغییرات مورد نظرتان کمک کند. • *توجه داشته باشید که تغییرات کوچک می‌توانند به کلی اوضاع را دگرگون کنند. • *اطمینان حاصل کنید که اعضای گروه به یکدیگر احترام • اعضای گروه را تشویق کنید که محل کار را سر وقت ترک کنند. • هدف کلی خود را به طور منظم مرور کنید تا از مسیر اصلی منحرف نشوید. • به خاطر داشته‌باشید که تفکر مثبت بسیار اثر بخش تر است. • در بله گفتن به اولویت‌های خود قاطع باشید و به واکنش خود

نسبت به افراد صریح، صادق و با اصالت فکر کنید. * اگر برای خودتان احترام قائل باشید دیگران نیز برای شما احترام قائل خواهند شد. * به چیزهایی که احساس توانمند بودن را در شما به وجود می‌آورند فکر کنید. * *علائم جسمانی خود را به هنگام بروز استرس شناسایی کنید. * *سعی کنید همه مسائل را خیلی جدی نگیرید. * *از خوب بودن تغذیه خود اطمینان حاصل کنید. * *با روشن کردن چند شمع معطر و دوش گرفتن می‌توانید قبل از خواب تمدد اعصاب کنید. * *در برنامه خود به طور منظم روزهایی را برای دری از محل کار و تجدید قوا در نظر بگیرید. * *نگرش و طرز برخورد شما باید بخشی از راه حل باشد، نه مشکل. * *از همکاران و مشتریان خود بازخورد بگیرید.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل

و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق

روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۰۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰ IR۹۰-

۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،

هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی

اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از

پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،

خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی

همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش

از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند

آزاد کردن بنده دارد.»



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

